در بیان اصل ثانی از اصول خمسه که آن عدل اله تعالی است بدانکه عدل از صفات فعل
هرچند صفات فعل [illegible] هستی منحصر در آن نیست لکن چونکه عمده ارکان ایمان است و در باب
[illegible] دو فرقه عظیمه از فرق اسلام یکی اهل حق یعنی فرقه ناجیه امامیه و دیگری نواصب اشاعره و جمهور [illegible]
این اختلاف واقع است و مباحث کثیره با یکدیگر [illegible] تمام ایشان [illegible]
واقع شده و از بیان [illegible] و [illegible] مباحث [illegible] اصل [illegible]
فرق اسلامیه [illegible] صفات فعل [illegible]
[illegible]
[illegible] بایست تحقیق مباحث آن [illegible] و فصل [illegible]
اما [illegible] حسن و قبح افعال [illegible] که فاعل [illegible] واقع [illegible]
[illegible] فاعل القدرت [illegible]
[illegible] حسن و قبح افعال [illegible] علی الاطلاق [illegible]
[illegible] حسن و قبح [illegible] استحقاق ثواب [illegible] استحقاق [illegible]
این صفات با [illegible] اما [illegible] اهل حق [illegible]
[illegible]

شرع جهت نهی قبیحی می باشد که فاعل آن نسبت بآن مستحق مدح یا ثواب مذمت یا عقاب میگردد
وگاه است که میرسد بآنچه عقل مرا دمی یابیم بسبب ظهور آن بحیثیتی که همه مردم می فهمند مانند نیکی راست گفتن
در جائی که نفع ظاهر هم داشته باشد و بدی دروغی که ضرر رساند وگاه است که حسن و قبح بعضی
افعال بتأمل و فکر ظاهر میشود وگاه است که عقول قاصر باشند از آن نرسیده وانبیا از جانب شارع حسن و
قبح آن را بیان میکرد و مثل حسن روزه آخر ماه رمضان و قبح روزه اول ماه شوال و امثال آن و اکثر
حسن و قبح و اشیا در حقیقت آن نظر بذات آن یا نظر بصفات و اعراض لازمه آنها [illegible]
شارع تحقق میشود و امر و نهی شارع مستلزم ترجیح بلا مرجح میکرد [illegible] که از عقل دور است
[illegible] اند درین باب بمخالفت اهل حق [illegible] میگویند که افعال همه [illegible] حسن و قبحی ندارد
حسن و خوبی و قبح و بدی هر چیز تابع امر و نهی شارع است هر چه را شارع امر کرد حسن شود
و هر چه را نهی میکند قبیح میشود پس اگر فرضا شارع امر و حکم بکند به دروغ گفتن هر آینه دروغ حسن
میشد و همچنین بقتل و خونریزی ناحق و بعذاب ساختن پیغمبران و مطیعان که تمام عمر در
مشقت طاعت و کلفت صبر و احتمال مصیبت گذرانیده اند اگر حق تعالی حکم و امر فرماید
همه حسن و خوب است و اگر ظالمان و سرکشان و عاصیان را بانواع الطاف و عنایات [illegible]
ترجیح دهد [illegible] حسن [illegible] خواهد بود [illegible] و صفت بخوبی و بدی متصف شوند
مگر بعد حکم شارع [illegible] این عقیده سخیف عقلا و نقلا باطل است [illegible] و بعضی از آنها
[illegible] حقیقت حال [illegible] اول [illegible] مثل قبح کذب ضار
و حسن صدق نافع [illegible] انصاف [illegible]
[illegible]
[illegible]

کردن این کبیره بدین سهو امریست بر وضوح که بر عاقل و دانشمند مخفی و پوشیده نیست
و منکران شریعت و ادیان حقه که تابع شرعی و طریقی نیستند نیز بحسن و قبح این امور معترف اند
و انکار آن انکار امریست ضروری و قابل اصغا و اعتنا نیست و هم مؤید اینست آنکه اگر عاقلی
در کوهستان و جاهای بعید که آوازه دین و اهل دین در آن ها نرسیده نشو و نما یابد و پس
عقلا [illegible] بتمییز رسد او را اختیار دهند در اینکه کلام راستی بگوید و بوسیله آن دیناری باو واصل
شود و میان اینکه کذب و زور بر زبان آرد و دیناری باو حاصل شود ظاهر است که صدق را بر
کذب ترجیح خواهد داد و حال آنکه خبری از احکام شرع ندارد پس معلوم شد که خوبی و بدی چیزها
قطع نظر از شرع بعقل ثابت است دوم آنکه اگر همه افعال یکسان بوده باشد و یکی بر دیگری
ترجیح نداشته باشد پس منع حقتعالی از یکی و حکم بدیگری معنی ندارد و ترجیح چیزیست بر چیزی بی آنکه
مرجحی داشته باشد سوم آنکه اگر ثبوت حسن و قبح موقوف بسمع باشد لازم آید که ظاهر ساختن
معجزات از و تعالی بر دست پیغمبر کاذب روا باشد و در اینصورت تمیز میان نبی صادق و کاذب
و متنبی [illegible] باقی نخواهد ماند پس اثبات نبوت ممکن نخواهد شد و امثال این از فضایح و قبایح
کثیره بر این طریقه غیر مرضیه که اهلسنت آنرا اختیار کرده اند لازم می آید لکن از سفاهت اینها
چه عجب که مبالاتی از لزوم این امور نداشته باشند چه مرجحی نزد اینها حسن نتواند شد چهارم
آنکه آیات قرآنیه و کلمات فرقانیه مکذب قول اینهاست قال الله عز و جل و اذا فعلوا
فاحشة قالوا وجدنا علیها آباءنا و الله امرنا بها قل ان الله لا یأمر بالفحشاء
اتقولون علی الله ما لا تعلمون یعنی وقتی که قبیحی بعمل می آرند میگویند که بر همین حال یافته ایم
آبا و اجداد خود را و خدا امر کرده است ما را باین امور پس بگو ای محمد صلی الله علیه و آله که
خدا تعالی امر نمیفرماید بقبایح و بدیها آیا نسبت میدهید بخدا [illegible] جل امر را که نمی دانید

و در جای دیگر میفرماید قُل اِنَّما حَرَّمَ رَبِّیَ الفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنها وَما بَطَنَ یعنی بگوی
محمد صلعم که جز این نیست که حرام کرده است پروردگار من امور قبیحه را آنچه ظاهر است قبح آن و آنچه پوشیده است
و همچنین دیگر آیات بسیار از کلام مجید نصاً و صراحةً دلالت بر مطلوب دارد و احادیث ائمه علیهم
السلام که مصدق مقال اهل حق است بسیار است اگرچه این مقام مقام ذکر سمعیات نبود لیکن
بعضی از آن بنا بر الزام اهل سنت مذکور شد و مقصود اصلی ذکر ادله عقلیه است مجملا اهل سنت را
باعث بر اختیار این قول سخیف شده است که بسبب ظاهر بعضی از آیات و بعضی از مغالطات
بدکاران در افعال خود مجبور میدانند و این معنی مستلزم نسبت ظلم و عدوان و انواع قبائح
بطرف جناب باری تعالی میشود و بنا بر خلاصی از آن متمسک باین عقیده سخیفه شده اند و بنای
فاسدی بر اصل فاسدی نهاده اند چنانچه عنقریب واضح خواهد شد فصل دوم در بیان اینکه
خداوند عالم عادل است ظلم و فعل قبیح از او نمیکند و واجب را ترک نمیفرماید و تکلیف بمحال
نمینماید و فعل عبث از او صادر نمیشود و شَهِدَ اللهُ اَنَّهُ لا اِلهَ اِلّا هُوَ وَالمَلائِکَةُ
وَاُولُوا العِلمِ قائِماً بِالقِسطِ لا اِلهَ اِلّا هُوَ العَزیزُ الحَکیمُ تفصیل این اجمال آنکه از
جناب اقدس او تعالی صدور فعل قبیح و ترک واجب محال است زیرا قبیح چنانچه گذشت فعلی است که
فاعل آن در نظر عاقل حکیم مستحق مذمت و ملامت باشد و واجب آنست که فاعل آن در نظر عقلا
لائق مدح و ستایش باشد و تارک آن لائق مذمت مثل اینکه پادشاهی بطبیبان و منشیان احکام
وا[illegible] وعده اجر جزیل و ثواب جمیل کرده است پس اگر او ترک وفا بنماید البته در نظر عقلا
حکیم بد کرده و مستحق مذمت میگردد و هرگاه بوعده خود وفا نماید مستحق مدح و ستایش میگردد
پس اگر چنین فعلی از حضرت باری تعالی نظر بحکمت او محال است صدور فعل قبیح از او تعالی
ممکن نیست و دلیل عقلی بر این مدعی آنست که هرگاه واجب او ترک شود یا قبیحی از او سر زند [illegible]

مطلب

از چند صفت بیرون نیست یا آنکه عالم و دانا بقبح و بدی آن نیست مثل جاهلی که در حالت غفلت و جهل
مرتکب بعضی از معاصی میکرد و یا آنکه علم بقبح آن دارد و قدرت و توانائی بر ترک آن ندارد از قبیل فاعل
بالایجاب که اثر شی از وی منفک نمیشود یا مجبور می کرد او را باکراه بر قبیحی وا دارند یا قدرت هم دارد
لکن محتاج است بآن و احتیاج خود را بدون فعل قبیح رفع نمی تواند کرد مثل محتاجی که طعامی نمی یابد
و برای رفع گرسنگی خود سرقه می نماید یا احتیاج هم بآن ندارد و عبثا آن فعل را واقع میسازد و قبیح
بنا بر اول جهل فاعل لازم می آید و بنا بر دوم عجز و بنا بر سوم احتیاج و بنا بر چهارم سفاهت
و این امور بر او تعالی محال است پس قبیحی از وی چگونه صادر تواند شد و واجبی چگونه ترک تواند کرد
پس لامحاله او تعالی عادل است و هو المطلوب و اشاعره از کم شعوری خود و چونکه خیر را
فی حد نفسه قطع نظر از حکم شارع نیک و بد نمی دانند بعدالت او تعالی قائل نیستند و شر و قبیحی را بر او تعالی روا
اور دوا میدارند ولی نمیفهمند که در این صورت علم بنبوت نبی و یقین بصحت شریعتی حاصل نمیشود
و اعتماد بر وعده و وعیدی که فرموده است باقی نمی ماند و اکثری از ضروریات دین بر هم میشود
بیانش آنکه اگر جناب باری تعالی بصفت عدالت چنانکه بیان کردیم متصف نباشد نبوت هیچ یک از
انبیا ثابت نخواهد شد زیرا که هرگاه صدور قبایح از او تعالی روا باشد میتواند که او تعالی
باظهار معجزات تصدیق مدعی کاذب نموده باشد و با وجود این احتمال یقین بنبوت پیغمبری
حاصل نخواهد گردید و هرگاه این هم حاصل [illegible] شریعت [illegible]
و وعده و وعید او حاصل نخواهد شد و نیاتی که [illegible] ما خلقت الجن
والانس الا لیعبدون [illegible] لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد
الرسل از اینجا منطوق [illegible]
[illegible]

این جاری شده است خواهیم گفت که از کجا چه علم با معنی موقوف است بر آنکه بدانیم که از زمان
حضرت آدم تا این دم انبیا و رسل که مبعوث شده اند همه صادق و راست گو بوده اند تا عادت
و استمرار آن ثابت شود و این امر اول مسئله اول نزاع است علماء در این هرگاه چیزی از
افعال قبیح و عقیم بوده باشد پس از کجا که او تعالی عادت خود را بهم بزند و بخلاف آن
از زبانی دیگر عمل نفرماید و اما ادله سمعیه الله بر عدل و بسیار است از آنجمله است آنکه در آیات
متعدده آمده که او تعالی قائم است بقسط و قسط بمعنی عدل است و از آنجمله است آنکه او تعالی
خود را بصفت حکمت ستوده و فعل الحکیم لا یخلو عن حکمة پس قبیح نیست [illegible]
و از آنجمله است آنکه حق تعالی در قرآن مجید میفرماید ان الله یامر بالعدل والاحسان و
ایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون
پس چگونه تواند بود که مردم را بعدل و انصاف امر فرماید و از فحشا و منکرات نهی کند و خود بخلاف
عدل و داد عمل فرماید و منکرات بعمل آرد و حال آنکه این امر نهایت قبیح است و خود فرموده
اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم یعنی امر میکنید مردم را بنیکی و خود را
فراموش میکنید آیا میتوان شد که مردم را بچیزی ترغیب فرماید و [illegible]
بوده باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و از آنجمله است آنکه فرموده است ان الله لیس
بظلام للعبید [illegible]
[illegible]
و از آنجمله است در کتاب مجید و فرقان حمید [illegible]
[illegible] لا [illegible]
لا [illegible]

بالقسط لا جور فی حکمه ولا حیف اما اینکه حق تعالی بندگان را بر افعالی که محال است و
باختیار ایشان نیست تکلیف نمی فرماید پس ظاهر است که تکلیف بمحال قبیح است پس نظر بحکمت مستحیل
است که تکلیف نماید بندگان را بآن چیزها که از حیطه قدرت شان بیرون باشد قال الله تعالی لا
یکلف الله نفسا الا وسعها و اشاعره تجویز میکنند که حق تعالی تکلیف محال بندگان خود نماید
پس بگوید یکی بسیار زمین گیر باشد که بآسمان پرواز نماید و در دو جهت متقابل مثل مشرق و مغرب
در یکوقت برود و مردگان را زنده کند و آفتاب را بر زمین بیارد و تکلیف کند باینکه آب دریا را
بیک جرعه بنوشد و در سر سوزن کوه قاف را داخل کند و هرگاه این امور را واقع نسازد آنها را
بعذاب و نکال گرفتار سازد و بطلان این امر ظاهر است **فصل دوم** بدانکه تکلیف او تعالی بندگان را
بامور اختیاریه و افعال اختیاری بامر و نهی مستحسن است لان فیه تعریضا للثواب و تحذیرا من العقاب
و تقریبا الی مرضی رب الارباب و تهذیبا للآداب بل تحصیلا للمعارف الحقه الایمانیه و تکمیلا للعقائد
الربانیه التی لا یرخص الحکمه فی اهمال مثلها و الغفول عن نجحها فوجب التکلیف و قبح ترکه من الحکیم العلیم
و نفع آن عاید بخود او تعالی نیست زیرا که او غنی بالذات است بلکه او تعالی نفع بندگان را در آن
منظور میدارد حضرت صادق علیه السلام از آبای طاهرین خود از حضرت امیر المومنین علیه السلام
روایت نموده که آنحضرت فرمود آنچه حاصلش اینست که جناب ربانی بکمال تفضل و احسان
و رحمت های بی پایان هرگاه فرائض را بر بندگان واجب گردانید پس نبود این تکلیف بجهت
آنکه خود محتاج بعبادت ایشان بوده بلکه مصلحت و حکمت درین تکلیف آنست که خبیث از طیب
در نظر همگنان ممتاز گردد و آزمایش بواطن حال شان بظهور آید و تسابق نمایند بسوی رحمت
پروردگار خود و باین سبب درجات ایشان در بهشت متفاضل گردد انتهی ملخص الروایه و هم
از جمله آنچه دلالت بر حسن تکلیف دارد و محتوی است بر شطری از مصالح آن کلام حضرت امیر

علیه السلام است در وقتی که بآن حضرت خبر رسید که قومی از اصحاب آنحضرت در عدالت حق تعالی خوض
خوض مینمایند پس بالای منبر برآمد و حمد و ثنای الهی بجا آورده فرمود آنچه حاصل مضمون آن اینست
که هرگاه حق تعالی خلائق را از کتم عدم بمنصه ظهور آورد و مشیت الهی تعلق گرفت بآنکه بندگان او متصف
بآداب رفیعه و اخلاق شریفه باشند پس بعلم ازلی دانست که این امر تمام نمیشود تا اینکه ایشان را بشناساند
آنها را آنچه مفید است برای آنها و آنچه ضرر دارد و این تعریف ظهور نمیگرفت و بانجام نمیرسید
مگر بامر و نهی و اینهمه مفید و مؤثر نمیگردید مگر بوعد و وعید و آن نمی باشد مگر به ترغیب و ترهیب
و جناب والد مرحوم اعلی الله درجته میفرمایند هرگاه در باب سابق واضح گردید که افعال حق تعالی تمامها
حسن است و صواب و ثابت شد که آنها مصالح و غایات صحیحه داشته باشند پس از این علوم یقینی معلوم
گردید که تکالیف الهی حسن است برای آن غایتی است و ما ادعای این نمی کنیم که تفاصیل غایات
الهی دریافت می توانیم نمود چنانکه در عیون و علل باسناد [illegible] مذکور است
که فضل بن شاذان گفته که اگر کسی سؤال نماید که آیا جایز است که تکلیف نماید [illegible]
که در آن غایتی و علتی نباشد جواب خواهیم داد که جایز نیست زیرا که [illegible] حکیم است
[illegible] و جاهل نیست پس اگر کسی گوید چرا تکلیف نمود حق تعالی خلق خود را گفته خواهد شد که غایاتی
بر آن مترتب است پس اگر کسی گوید که ما را خبر بدهید از غایات [illegible]
باید جواب خواهیم گفت [illegible]
است باید جواب خواهیم گفت که بعضی را [illegible] بعضی را [illegible]
[illegible] خصم کافی است [illegible]
آن [illegible] می آید پس [illegible] چون انسان مدنی بالطبع است یعنی [illegible] محتاج است
[illegible] از بنی نوع خود چه معلوم است بالضرورت که یک نفر از انسان نتواند

نمیتواند که هم زراعت نماید و هم دیر و و هم طحن و هم طبخ و هم تعمیر مکان و هم نسج لباس و هم خیاطت و نحو ذلک
و هم معلوم است که اجتماع و معاملات فیما بینهم اگر با نظمی نباشد مفضی است الی التجاذب و الفساد
لهذا حکمت الهیه مقتضی این گردید که بعثت رسول نماید تا او بوحی بانی متقن قوانین شرعیه گردد
و مکلفین را بگذارد که در معاملات از آن تجاوز ننمایند و بیان فرماید که تجاوز از آن حالت موجب
عذاب و تعزیرات دنیوی و اخروی خواهد گردید و شک نیست که درین صورت این تعیین و تکلیف
غالباً مانع تطاول و تعدی از یکدیگر خواهد گردید پس لامحاله تکلیف حسن باشد و ایضاً یکی از محاسن
تکلیف آنست که چون انسان عارف حق سبحانه و تعالی و صفات ثبوتیه و سلبیه او خواهد گردید البته
در خلوات که درین جاها غیر از عالم السر و الخفیات کسی مطلع احوال او نیست وقت ارتکاب قبایح
امور مراقب جناب حق تعالی خواهد بود و این بسا اوقات او را از آن امور ناشایسته باز خواهد داشت
پس تکلیف عباد حسن باشد و نیز فرموده است که فخر الدین رازی گفته که حق تعالی تکلیف ایمان نمود
بکسی که میدانست که او ایمان نخواهد آورد و این تکلیف است بمالایطاق پس قبیح باشد و اگر تسلیم
نمائیم که علم الهی بعدم ایمان موجب استحاله آن نمیشود باز تکلیف خالی از قباحت نیست بیان آن
آنکه عقلاً قبیح میدانند فعلی را اگر کسی برای غرضی آنرا واقع سازد با وجود آنکه فاعل عالم باشد بآنکه
غرض من این فعل مترتب نخواهد شد بلکه مقدمه عکس آن خواهد بود و مثل این است که کسی که جمع کند میان
عبید و اماء خود و بگوید که غرض من آنست که بسبب اجتماع اینها شهوتشان بحرکت آید و باز خود را
از فعل شنیع باز دارند و بسبب این امتناع از قبیح مستحق اجر و تعظیم شوند با وجود آنکه بیقین بعلم او
دانسته باشد که اینها امتثال امر نخواهند کرد بلکه مرتکب زنا و جرائم خواهند گردید شک نیست که همه
عقلا این را مستقبح خواهند دانست و آن مردود است بآنکه علم موجب حسن و قبح تکلیف نمیشود
و تکلیف هرگاه مشتمل است بر مصالح چنانچه از جمله حفظ نظام است اعراض از اسباب و سلبیه و رد است

ابدیه برای کسانیکه امتثال او نمایند و این مقصود نمیشود مگر به تکلیف عام پس مجرد اینکه کفار با وجود عقل
و دانش بد و دانسته در جنب احسان که تعریض ثواب باشد دست و برابر کرده خود در جهنم اندازند
چگونه حسن تکلیف به قبیح مبدل گردد اما جواب از تمثیل باجتماع عبید و اماء که ساخته‌اند و دلیل صحیح تکلیف
ساخت پس آنست که قیاس آنها غلط کرده زیرا که فارق بوجوه عدیده میان هر دو صورت متحقق
و موجود است اما اولاً پس بجهت اینکه در صورت تمثیل فائده اجتماع را منحصر نموده در اتباع و تعظیم
جناب حق تعالی که ذکور و اناث را آفریده انحصار آن در آنچه مذکور شد ممنوع چه میتواند شد که هم
از جمله غایات خلق اظهار کمال قدرت و کمال صنعت موده باشد و از آنجا است که او را عالم اصغر
دانسته‌اند و هم اظهار فضیلت او باشد بر ملائکه مقربین چه نفوس مقدسه چون با وجود قوای شهوانی
خود را از اکل حرام و لباس حرام و وطی حرام و غیره تصرفات ناشروعه باز داشته‌اند جای آن
است که حق تعالی بهمچنین بندگان مباهات نماید بر ملائکه مقربین و ظاهر سازد که متضمن آن قول
حق تعالی است انی اعلم ما لا تعلمون و هم میتواند شد که مقصود تمتع عباد باشد به نعمتهائیکه اگر
در یلد ادشود و اشجار اقلام احصای آن نتوان نمود و نحو آن و ایضاً فرض این نموده که تمام آنها
مرتکب افحش شوند و حال بندگان حق اجنین نیست چه کافه انبیاء و صلحای مومنین از ارتکاب قبایح
منزه می‌باشند و اگر از بعضی قبیحی سرزند افعال حسنه هم صادر میشود و تدارک آن توبه هم که حسنت
ملیما نید و هم فارق نسبت که در صورت اجتماع عبید و اماء سبیلی برای دفع شهوات معین نمود
بخلاف جناب حق سبحانه و تعالی که چون ذکور و اناث را خلق نموده سبیل از وجه حلال که آن وطی
از حلاله باشد برای دفع شهوات مفتوح ساخت و هم جمع نمودن عبید و اماء در حجره واحد بدون
غایتی و مقصود غیر از تهیج شهوات و اشتداد آن بحسب مجاری عادات کمال کراهت دارد
و خلق ذکور و اناث [illegible] پس قیاس غلط است [illegible] مع الفوارق

از ایام اشاعره مستبعد باشد تمثیلی اگر مطابق واقع می خواهی بشنو یک نکته گوش با من دار و غفلت
از گوش بیرون کن آنچه می گویم که پادشاهی است حکیم خبیر و او را بندگان هستند در بعضی از اطراف و اکناف
که قابلیت این دارند که اگر پادشاه آنها را بحضور خود طلبد و تکلیف نماید بانچه مکمل نفوس ایشان باشد
از اعتقادات حقه و اخلاق حمیده و اعمال پسندیده امتثال اوامر و نواهی او چنان نمایند که جای
این باشد که بتقرب سلطان فائز شوند و از الطاف و مراحم کارخانجات او گردند و بمشاهده کمالات صوری
و معنوی که ایشان را حاصل باشد همه خرد و بزرگ و دور و نزدیک را معرفت حاصل شود و بحسن
ترتیب پادشاه و تمیز از کمالات غیر متناهیه او که یکی از هزار آنها بفیض صحبت شاهی غلامان او
را حاصل گردیده و همچنین در خانه پادشاه صنوف نعم و اطعمه لذیذه و نفیسه و مساکن طیبه و بساتین
متراکمه و انهار جاریه و البسه فاخره و غیر ذلک مهیا و آماده باشد که پادشاه از آن غنی
بالذات باشد و غیر از غلامان قدر دان آن نعمای غیر متناهیه و حکمتها و صنعتها کارخانه پادشاه
بید قدرت خود در آن بودیعت نهاده هیچ کس نباشد و قابل تنعم بان غیر از آنها کسی دیگر
نباشد لکن بعضی از آن نعمتها که چندان وقع و قدری نداشته باشد تنعم بان موقوف بر کسب
کمال نباشد و نه بر امتثال و بعضی از آن باشد که بدون استحقاق و ظهور تحمل مشاق و امتثال
اوامر و نواهی پادشاه آفاق متمتع شدن نظر بحکمت و مصلحت از جمله ممتنعات و بعضی از غلامان
دیگر میان آنها باشند که قابلیت بعضی ازین نعمتها که نعمت وجود و نعم ... ابدیه و نعمتهای
خارجیه دنیویه که در حضور پادشاه آماده باشند لکن بسبب سوء اختیار با وجود تنبیه و اعلام دوست
از نعمتهای ابدیه دیده و دانسته گذشته با وجود نهی سلطانی بخوردن سمیات مبادرت نمایند
و بسبب شامت اعمال خود بصنوف ضررهای سمیه مبتلا و گرفتار شوند و پادشاه بعلم ذاتی که از
حقیقت حال کار اطلاع داشته باشد و همه را علم باین حاصل شده که اگر همین ضیف اول

غلامان را در حضور خود نطلبد جای آنست که صنف ثانی با وجود عدم ظهور قصور ایشان با پادشاه
بحیف و ظلم نسبت دهند هم بسیاری از وجود استحقاق که موقوف باشد بر صورت اجتماع اخیار
و اشرار برای صنف اول حاصل شود در این معنی موجب حرمان آنها گردد و اعظم تفضیلاتی که
آن نعمت های معنویه که مشروط باستحقاق است بحکم عدم داشتن باشد پس در اینصورت تأمل نمایید
آیا این بهتر است که پاس غلامان صنف ثانی نموده با وجود قابلیت و عدم سبق تقصیر انبیا و اوصیا
و دیگر مقربان حضرت خود را محروم دارد و همه محاسن که مذکور شده ترک نماید و یا اینکه با آنچه
حضرت حق اندیا بر آنها نموده بمراعات شان همه محاسن منظور داشته ایجاد و تکلیف نماید
گو بعلم ازلی بداند که بسبب قصور خود کفار همه احسانهای مرا برباد داده خود را داخل نار
خواهند کرد و وجوه حسن تکلیف بلکه لزوم آن از روی عقل و نقل بسیار است که جناب ابوی
مرحوم اعلی الله مقامه در صواعق به بسط تمام با دفع شبهات خصم اللئام از او جه حسن بیان فرموده
من شاء فلیرجع الیه و آنچه ذکر آن در اینمقام اهم است چند چیزی است بیان آن ضرورت است
مبحث اول در تحقیق افعال اختیاریه بندگان که همین است مسئله جبر و اختیار پس بدانکه بنا بر مذهب مبحث اول در تحقیق مسئله جبر و اختیار
حق امامیه بندگان در اکثری از افعال خود که بعضی از آنها تکالیف الهیه شرعیه تعلق میگیرد فاعل
و مختارند بقدرت ذاتیه مستقله یا بقوت و قدرتیکه حق تعالی از لطف خود بآنها کرامت
فرموده و اعضا و جوارح و آلات و قوی بایشان عطا نموده که سلب قدرت و اختیار نموده
هیچ توانائی نمیداشتند و اگر بر ایمان و کفر ایشان را اکراه و اجبار میفرمود مخالفت نمی توانستند
لکن حق سبحانه و تعالی بنابر آنکه بندگان مزید لطف و رحمت و حکمت و مصلحت ایشان را
در افعال ایشان قدرت و اختیار بخشیده و بسبب آن مکلف کرده و او بتوفیق و تسدید استحقاق ایشان
را تائید میفرماید و از اینجاست که میگویند ایاک نعبد و ایاک نستعین و غیر ذلک

اسباب اعانت و ابقای وجود و طاقت می باشند و کسانی را که بر کفر و معصیت مصر اراده اند
توفیق و تأیید خود محروم میدارد نه آنکه آنها را العیاذ بالله بر کفر و عصیان مجبور میسازد
و اشاعره که سنیان اینان منحصر در ایشان است میگویند که فاعل همه افعال بندگان حق است
و بندگان را مطلقا در آن اختیاری نمیباشد بلکه صدور افعال [illegible] دست ایشان جاری میکند و بندگان را
فعلا مجبور انشاء شاه عبد العزیز دهلوی میگوید تحفه [illegible] هرچه از بنده یا از حیوانات صادر
میشود از خیر و شر و کفر و ایمان و طاعت و معصیت همه پیدا کرده حق است و اینجا با او نسبت بنده را
[illegible] با او نسبت آدمی عمل و کسب بنده است و بر همین عمل و کسب جزا می یابند همین است
مذهب اهل سنت این کلام مورد ملاحظه صحیح است در نفی قدرت و مجبور بودن بندگان که
عمل و کسب را به بندگان نسبت داده و آن محصلی ندارد و کلام اهل سنت در بیان معنی آن مضطرب است
جمعی از آنها اینقدر گفته اند که بنده قدرتی غیر موثر دارد و یا اراده از بندگان بسبب آن مقارن
فعل از بنده بظهور میرسد اما آن قدرت و اراده مطلقا دخلی در وجود فعل ندارد بلکه حق تعالی
خود مقارن آن جسم خواهش بنده سر کاری اگر نیک باشد یا بد مثل شرور و معاصی با تحقیق
تصدیع مکلف خود واقع میسازد و بعضی [illegible] آن بندگان محل طاعت و معصیت از جانب
خدا میباشند کسب نامیده اند کما یظهر من کلام ابن [illegible] الناصب و محصل کلام قاضی
محب الله بهاری در مسلم الثبوت این است که نزد جمیع اهل سنت که اینها جبریه نیستند اصلا قدرتی
در بنده نیست بلکه آدمی مثل جمادات است و آن سفسطه محض است نزد اهل حق [illegible] ان و اشاعره
باشند از برای بندگان قدرتی [illegible] سبب فعل لکن نزد اشاعره معنی کسب [illegible] وجود قدر
موهوم در بنده در وقت فعل [illegible] بنده اصلا دخلی در فعل نداده باشد گفته اند که همین قدر
در جواب تکلیف کافی است قال الحق انه کفو للجبر یعنی حق آنست که این قول غیر مسلم بلکه جبر محض است

و [illegible] که قدرتی در بنده هست که از آن تصمیم عزم [illegible]

و اراده فعل مقصود از او صادر شود و خلق [illegible] بحسب عادت خود [illegible] از این کلام

قاضی صاحب [illegible] المذهب ظاهر گردید که قول اشاعره [illegible]

شان بقدرت [illegible] نفی [illegible] حال [illegible]

دیر از کناه است [illegible] باطل است [illegible] وجود

اگر عقل مستقیم و وجدان سلیم فرق ظاهر می‌یابد در افعال بندگان میان حرکت [illegible]

خود از او واقع می‌سازیم و میان حرکت [illegible] که بدون اختیار ما [illegible]

میان اینکه [illegible] از بام [illegible] از بام بارادهٔ خود [illegible]

قدرت و اختیار [illegible] فاعل [illegible] فعلی [illegible] اختیار [illegible]

باید فرق میان [illegible] باشد [illegible] عاقل فرق [illegible] میان افعال [illegible]

خود [illegible] و این دعوی محتاج باقامت دلائل [illegible]

[illegible] اشعری [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible]

میان فعل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وجدان

[illegible]

آنکه میگوید که شیطان را آتش معذب خواهد شد چون خواهد بود که شیطان از آتش است آتش [illegible]
کرده و دیگر میگوید خدا تعالی را نمی توان دید چون تواند شد که چیزی موجود باشد و او را نتوان
دید و دیگر میگوید که بنده فاعل فعل خود است محال است که نصوص جانب آن [illegible] است [illegible]
[illegible] بهلول کلوخی از زمین برداشت [illegible] [illegible] اتفاقا آن کلوخ [illegible]
ابو حنیفه آمد و کوفت و آزرده شد ابو حنیفه [illegible] [illegible] از [illegible] و چون
خویش خلیفه بود آن را او [illegible] خلیفه [illegible] او را [illegible] که
[illegible] ابو حنیفه گفت که از من چه چیز ستم رسیده گفت کلوخی به پیشانی من [illegible]
درد میکند بهلول گفت [illegible] درد را بمن بنمای ابو حنیفه گفت درد را چون توان [illegible] بهلول گفت
تو چرا اعتراض بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام میکنی [illegible] که چیزی
که خدای موجود باشد و او را نتوان دید گر تو در دعوی [illegible] درد [illegible] کلوخ [illegible]
[illegible] [illegible] که خاک را از خاک [illegible] [illegible]
[illegible] امام علیه السلام میگوید که شیطان از آتش است چگونه از آتش [illegible]
قول امام [illegible] فاعل فعل خود [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] دعوی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قال الله عز وجل [illegible]
[illegible]

باشد در شهر رمضان [illegible] قال كلوا واشربوا حتى يتبين
لكم الخيط الابيض من الخيط الاسود من الفجر يعنى [illegible]
برای شما [illegible] قال ثم اتموا الصيام الى الليل يعنى تمام [illegible] روزه
را تا شب وقال ولله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا يعنى برای
[illegible] جمع کرد [illegible]
الا الحسنات [illegible] قال من جاء بالحسنة فله عشر امثالها يعنى [illegible]
نیک [illegible] چنان [illegible] وقال ومن جاء بالسيئة فلا يجزى الا مثلها [illegible]
یعنی [illegible] وقال ومن يقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم
یعنی [illegible] وقال ولا تاكلوا اموال اليتامى [illegible]
ظلما [illegible] وقال لا تاكلوا الربا [illegible] وقال انما الخمر والميسر والانصاب والازلام
رجس من عمل الشيطان [illegible]
شیطان [illegible] وقال من يعمل سوءا يجز به يعنى [illegible]
من الايات [illegible] افعال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قال عز من قائل وما ربك بظلام للعبيد وقال

وقال ما الله يريد ظلماً للعباد وقال وما ظلمناهم ولكن كانوا انفسهم يظلمون
وقال لا تزر وازرة وزر اخرى علامه حلى ره در کشف الحق فرموده که کدام ظلمی بالاتر است
ظلم خواهد بود که خداوند عالم در بنده خود معصیتی را خلق کند و بازاو را بران معصیت معاقب
سازد بلکه ... رنگ سیاه کند بعدازان ورا معذب سازد که چرا سیاه رنگ شدی یا دراز قامت
پیدا کند و باز بر درازی قامت او را گرفتار عذاب نماید و ... از مستحیلات آیات و عادات
عاقل منصف اگر نسبت کند ... و ... خود را باین امور قبیحه حال آنکه اگر یکی از خود ها چنین
چیزی را نسبت دهند مثل آنکه بگویند که تو غلام خود را محبوس میسازی و باز او را عذاب
میکنی که چرا این کار نمیرود سراینه راضی بچنین امری نخواهد شد پس چگونه روا میدارند
که بخالق خود چنین تهمتی میدهند آنچه بر خود نه پسندی بدیگران مپسند جناب والد ماجد علیه
الرحمه از صدوق ره نقل فرموده که او در توحید باسناد خود از سید عبد العظیم الحسنی
از امام علی نقی علیه السلام و آنحضرت از پدر بزرگوار خود از حضرت علی بن موسی الرضا علیه
السلام روایت کرده که روزی ابوحنیفه از حضور جناب صادق علیه السلام بیرون آمد در
اثنای راه بشرف ملازمت جناب موسی بن جعفر علیه السلام فائز گردید پس عرض نمود که یا غلام
ممن المعصیة و در روایت احتجاج طبرسی مذکور است که ابوحنیفه داخل مدینه شد و عبد الله
بن مسلم با او بود پس گفت ای ابوحنیفه بدرستیکه درین شهر جعفر بن محمد از علمای آل محمد علیهم
السلام تشریف میدارد پس ما را بر در خدمتش و تا استفاده علم از آنحضرت نمائیم پس
هر دو کس بدولت سرای آنحضرت رسیدند و دیدند که جمعی از شیعیان منتظر بیرون آمدن آنحضرت
یا امیدوار طلب آنجناب نشسته اند ناگاه غلام حدث که ناگهان یک نوجوانی بر آمد
... مردم ... بیست او برخاستند پس ابوحنیفه ملتفت شد با ابن مسلم و گفت این کیست

ابن مسلم گفت که این حضرت موسی فرزند ارجمند آنحضرت است قال والله لاجبهنه بین یدی شیعته یعنی ابوحنیفه از راه بیحیائی و سفاهت گفت که قسم بخدا که پیش روی شیعیانش او را ملزم میسازم ابن مسلم گفت چه لن یقدر علی ذلک یعنی ساکت باش که نمیتوانی که چنین کنی باز ابوحنیفه اصرار کرد و گفت والله لافعلنه دعای عظیمی نمود بعد آن باز حضرت گفت شد و از راه استخفاف از مسئله خلا پرسید پس گفت یا غلام این یضع الغریب حاجته فی بلد تکم یعنی کجا می نهد مرد تازه وارد حاجت خود را در شهر شما در جواب فرمود یتواری خلف الجدار و یتوقی اعین الجار و شطوط الانهار و مسقط الثمار و لا یستقبل القبلة و لا یستدبرها فحینئذ یضع حیث شاء یعنی مخفی میشود پس دیوار و می پرهیزد از چشمهای نظار و کنارهای انهار و جای افتادن میوها از اشجار و اجتناب میکند از استقبال قبله و از استدبار پس بعد رعایت این شروط مختار است هرگاه جواب شافی آن شنید بزعم خود عدول بمسئله دقیقی کرده گفت یا غلام ممن المعصیة یعنی ای پسر معصیت از کیست پس حضرت در جوابش فرمود که از سه حال بیرون نیست یا اینکه معصیت از جانب خداست و بنده را در آن دخلی نیست پس سزاوار نیست پروردگار کریم را که عذاب نماید بنده را بر فعلیکه آن فعل از بنده صادر نشده باشد و یا اینکه شراکت حق تعالی و بنده سر دو صادر میشود پس باز سزاوار نیست شریک قوی را اینکه ظلم نماید بر شریک ضعیف و یا اینکه از بنده بانفراد صادر میشود و همچنین است پس اگر حق تعالی خواهد عقاب نماید بنده را بسبب شامت گناه او و اگر خواهد از عین کرم و جود خود عفو کند در روایت احتجاج است فاصابت یا حنیفة سکتة کانما القم فوه الحجر قال ابن مسلم فقلت الم اقل لک لا تتعرض لاولاد الرسول یعنی ابوحنیفه را در آن وقت سکوتی دیگر فت گویا سنگی در دهنش انداخته شد بسبب آنکه از جواب شافی معقبتان

انوار اهلبیت علیهم السلام مثل بهلول ساکت و عاجز شود کمال بی خردی اوست که هوس مناظره امام

زادگان سر و آشفته باشد و حرف لاف و گزاف بر زبان آرد لاجرم در ملأ عام رسوا شد و ابن مسلم

با و گفت که من نگفته بودم که در پی اولاد رسول مشو که لیاقت مقابله ایشان نداری سوم آنکه حق

تعالی در مواضع بسیار مدح و ستایش مقربان درگاه احدیت کرده است بر طاعت و فرمان برداری

و مذمت مردودان درگاه عزت نموده است بکفر و معصیت و اگر ایشان فاعل افعال خود نباشند

مدح و ذم ایشان بی موقع خواهد بود چهارم آنکه حق تعالی در قرآن مجید میفرماید وقل الحق

من ربکم فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین نارا

احاط بهم سرادقها یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم که حق از جانب پروردگار شماست

پس هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد کافر شود بدرستیکه ما مهیا و آماده کرده ایم برای ستمکاران

آتشی که فرا گرفته است بایشان سراپرده های آن وقال اعملوا ما شئتم انه بما تعملون

بصیر یعنی بکنید آنچه میخواهید بدرستیکه خدای تعالی بآنچه میکنید بیناست و هیچ چیز از او پنهان نبوده نشده

نیست وقال نذیرا للبشر لمن شاء منکم ان یتقدم او یتأخر یعنی در حالیکه گردانیده

ترساننده است بنی آدم را هر کرا خواهد از شما پیشی گرفتن را در خیر و طاعت و یا باز ایستادن از شر

و معصیت یعنی ترساننده است جمیع مکلفانرا که عنان اختیار خیر و شر در دست ایشان نهاده اند

اگر میخواهند تقدم می نمایند بر طاعات و بر خیرات سبقت میگیرند و اگر میخواهند باز پس می ایستند

و مرتکب معاصی میشوند وقال فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا الی غیر ذلک من الآیات

و این آیات بصراحت دلالت دارد که بندگان در اعمال خود اختیار دارند و هر چه میکنند بمشیت

و اراده و اختیار خود میکنند پنجم آیاتی است که مشتمل بر توبیخ و سرزنش کفار است در آنکه ایشان نفی

ایمان و اضطراری است که کفر نیست مثل قوله تعالی ما منع الناس ان یؤمنوا

معرضین یعنی چه چیز مانع شد مردم را از اینکه ایمان بیاورند و قوله فما لهم عن التذکرة معرضین
یعنی پس چه حالت آنها را که از تذکره رو کردانند و قوله لم تلبسون الحق بالباطل یعنی چرا
مشتبه میسازید حق را بباطل و قوله لم تصدون عن سبیل الله یعنی چرا باز میدارید مردم
را از راه خدا و قوله تعالی و ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی یعنی کدام چیز منع
کرد ترا ای ابلیس از اینکه سجده بکنی برای چیزیکه بیافریدم آنرا بهر دو دست خود و این آیات صریح
است در ثبوت اختیار بندکان و بطلان مذهب اشاعره سنیان زیرا که اکر مذهب اشاعره صحیح باشد
بندکان در این صورت میتوانند کفت که تو خود ما را از ایمان منع میکنی و کفر را در دل ما خلق
مینمائی و باز بر عمل خود با عتاب و سرزنش میفرمائی و همچنین شیطان را میرسد که بکوید تو خود مرا از سجده
آدم منع فرمودی و باز مرا ملامت میکنی و بر ترک سجده مرا معذب میفرمائی شارح مقاصد
در جواب میکوید که مراد نیست که چون بحسب ظاهر مانعی نیست شما چرا چنین و چنین میکنید و یا نمیکنید
این جوابی است عجیب که محصلی ندارد چه مانع ظاهری باشد یا خفی بر دانای آشکار و نهان پوشیده
نیست خصوص مانعی که فعل خود او باشد پس تفاوت ظهور و خفا را در این مقام چه مدخلیت است الزام
و ایراد خدا برین تقدیر بر بندکان وارد نخواهد بود و اکر حجت خدا را بحسب ظاهر حال درست سازند
و در باطن نادرست باشد مانند تلبیسی بیش نخواهد بود و الزام چکونه رفع خواهد شد و قول حق و صدق
او تعالی و لله الحجة البالغة چکونه صادق خواهد آمد قسم سیم آیات اعتراف کفار
و عصات است بانکه کفر و معاصی از ایشان صادر شده و کواهی خدا تعالی بآن کقوله تعالی
ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین و لم نک نطعم المسکین
یعنی چه چیز آورد شما را در دوزخ کویند نبودیم از نمازکذارندکان و نبودیم که طعام دهیم مسکینان را
و قوله کلما القی فیها فوج سالهم خزنتها الم یاتکم نذیر قالوا بلی قد جاءنا

قد جاءنا نذير فكذبنا وقلنا ما نزل الله من شيء الآیه یعنی هر مرتبه که افکنده

شود در جهنم فوجی از کافران سوال کنند از ایشان نگاهبانان دوزخ که آیا نیامد شما را ترساننده

گویند آری بتحقیق که آمد بما بیم کننده پس تکذیب کردیم و گفتیم او را که نفرستاده است خدا تعالی هیچ چیز را و قوله تعالی

وقالوا ربنا انا اطعنا سادتنا وكبراءنا فاضلونا السبيل ربنا آتهم

ضعفين من العذاب والعنهم لعنا كبيرا یعنی کافران خواهند گفت ای پروردگار

ما بدرستیکه ما فرمان بردیم مهتران خود و بزرگان خود را پس گمراه کردند ما را ای پروردگار ما بده ایشان را دو برابر

از عذاب و لعن کن ایشان را لعن کردنی بزرگ مفهوم آیاتیکه دلالت میکند بر آنکه شیطان معترف

خواهد بود که او کفار را اضلال نمود و جناب ربی هم بآن شهادت میدهد مثل قوله تعالی

وقال الشيطان لما قضي الامر ان الله وعدكم وعد الحق ووعدتكم

فاخلفتكم وما كان لي عليكم من سلطان الا ان دعوتكم فاستجبتم

لي فلا تلوموني ولوموا انفسكم یعنی گوید شیطان آن هنگام که گذارده شود معصیت

بدرستیکه خدا وعده داد شما را وعده راست و من وعده دادم شما را پس خلف کردم وعده شما را و نبود مرا

بر شما هیچ غلبه مگر آنکه خواندم شما را پس قبول کردید دعوت مرا پس ملامت مکنید مرا بلکه ملامت کنید نفسهای

خود را و قوله تعالی ان الذين ارتدوا على ادبارهم من بعد ما تبين لهم الهدى الشيطان

سول لهم واملى لهم یعنی بدرستیکه کسانیکه برگشتند از حق بعد از آنکه روشن شد برای ایشان راه راست شیطان

در نظر ایشان زینت داد افعال قبیحه ایشان را و دراز ساخت امل و آرزوی ایشان را بنا بر قراءت مشهوره بصیغه

واحد مذکر ماضی معروف که ضمیر املی راجع بسوی شیطان باشد و اما بنا بر قرارت غیر مشهوره بصیغه واحد

متکلم مضارع از باب افعال که فاعل آن خدا باشد پس معنی آن چنین است که من مهلت دادم

ایشان را و بصیغه ماضی مجهول باشد چنانکه در قرارتی آمده اسناد املی بسوی خدا

[illegible]

نتوان کرد والله یعلم پس اشاعره در حقیقت رد میکنند قول حق تعالی را و شیطان را منزه میسازند
و نصرت او می کنند بانکه بحسب حقیقت حق تعالی اضلال نموده کفار را او سبحانه که میگوید بل
سوّل لهم محض کذب و دروغ است شیطان هیچ تقصیر نکرده و از این قبیل آیات بسیار دلالت بر
مطلوب ما دارد هشتم آیاتی است که مشتمل است بر اسناد فعل و نسبت ایجاد و مرادف آن بطرف
بنده کان مثل قوله تعالی فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ یَکْتُبُونَ الْکِتَابَ بِأَیْدِیهِمْ الآیه یعنی وای حال
کسانی که می نویسند کتاب را بدستهای خود از طرف خود و بعد از آن میگویند که این از جانب خداست
و قوله تعالی ذٰلِکَ بِأَنَّ اللّٰهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ یُغَیِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ
یعنی دادن عذاب کفار بسبب آنست که خدا نیست تغیر دهنده نعمتی که انعام کرده است آنرا بر قومی
تا آنکه تغیر دهند آن قوم آنحال را که در نفسهای ایشان است و قوله تعالی کُلُّ امْرِئٍ بِمَا کَسَبَ رَهِینٌ
یعنی هر مردی بانچه کرده در گرو است و قوله الْیَوْمَ تُجْزَىٰ کُلُّ نَفْسٍ بِمَا کَسَبَتْ یعنی در آن روز
جزا داده میشود هر کسی بانچه کرده است چه کسب بمعنی ایجاد است نه بمعنی مخترع اشاعره که درین مدت
دراز از زمان ابو الحسن اشعری تا حال هر چند فضلای اهل سنت دست و پا زده اند محصلی برای آن
قرار نگرفته تا آنکه جناب والد ماجد اعلی الله درجته در صوارم مهرقه فرموده اند که ابو الحسن اشعری بسبب قلت
تعقل و تحیر و خطور بعض شبهات بی آنکه رجوع بطرف یکی از اهل کمال که افضل آنها حضرت رسالت و آل
رسول الله ذی الجلال اند حل آن شبهات نماید قائل شده بانکه خالق جمیع افعال عباد جمیعا
است چون به تنبیه بعضی اهل درایت یا از خود تفرقه در میان افعال اختیاری و اضطراری
دریافته بنا بر اصلاح قول فاسد خود کسب اختراع نموده بی آنکه خود معنی آن فهمیده باشد
آنرا فارق قرار داده و مریدان خود را در تحقیق آن تا قیامت سرگردان ساخت پس بعضی
از ایشان مثل صاحب مواقف گفته اند که البته تفرقه میان افعال اختیاریه و اضطراریه هست ما هم برابر

[illegible]

و فارق آن کسب که ما بهم کو معنی و حقیقت آنرا نمیدانیم سبحان الله آنچه تقلید است که هرچه شیخ
ایشان ابو الحسن گفته باشد گو معنی آنرا نفهمند اذعان بآن میکنند گو ابو الحسن اشعری خود هم
معنی آنرا نفهمیده باشد انتهی و این کلمه که صاحب مواقف گفته در احکام تعبدیه نسبت بشارع بیجا
است که ما اگرچه بکنه حکمت آن مطلع نیستیم لکن بمفاد فعل الحکیم لا یخلو عن حکمة سری و مصلحتی در آن
خواهد بود نه اینکه کسانیکه خطا بر اشهار و آیست هرگاه کلمه بر زبان آرند که محصلی نداشته باشد
نص
و عقل و نقل بآن مساعدت نکند گردن بانقیاد و دل باعتقاد آن در دهند چرا دربارهٔ روا
معرفت
نمیگویند که سبب الله شیخین هم خالی از صحت و مصلحت نیست که عقل ما بآن نمیرسد پس چگونه بدون
سفرها
کسب بآن گرویده اند در چنین مواضع انقیاد سزاوار است نه انقیاد خیالات الدعلامه مرحوم
ظاهرا اکثر اشعری میگفت که ما به التفرقه میانه هر دو یک خرطوم است آنها میگفتند که بلی چنین
است لکن ما معنی خرطوم نمی فهمیم کاش اشعری از اول هم میگفت که تفرقه را بالضرورت باهم
و ما ما به التفرقه را نمیدانیم ظاهرا چون اعتراف اکثرشان خود می پذیرفت لهذا باختراع
این لفظ مهمل کار خود ساخت و بعضی مثل شارح مواقف و علامه قوشجی اراده تعیین معنی هم داشته
نموده گفته اند که مراد از کسب مجرد مقارنتیست که میان قدرت غیر مؤثره و فعل واقع میشود
که خالق هر دو خدا است و در این صورت همان اشکال باقی است چه هرگاه قدرت هم مخلوق خدا
باشد و هم فعل و اول در ثانی اصلا مؤثر نباشد پس همان جبر است همان اضطرار که از آن فرار
میکردند و از اینجا است که مولوی کمال الدین جهنی در عروة الوثقی گفته که نسبت ظلم بطرف خدا
بر اشاعره لازم می آید زیرا که ایشان قائل اند بقدرت عمیه تعالی و لذلک قیل انها کفو للجبر و بعضی
از محشیان شرح مواقف گفته اند که قول ابو الحسن اشعری سفسطه است مانند قول کسیکه بگوید
که اجسام سامعه اند ولکن ایشان نمی شنوند و اعمی باصره دارد ولیکن نمی بیند و فخر الدین رازی

چون امام سفیان است در بیان معنی کسب زعمه با مومنین باده قدر دقت بکار برده این گفته که بنفسه
فعل از جناب باری تعالی صادر میشود وصفت فعل از بنده مثلاً نماز وقتل هر دو از قسم حرکت اند
لکن هر دو باهم امتیاز دارند در آنکه احدهما طاعت است و دومی معصیت پس اصل حرکت از
حق تعالی است و خصوصیت وصف از بنده نقل عنه شارح المقاصد جناب والد ماجد علیه الرحمه
فرموده که امام سفیان اینقدر نفهمید که این تمام تکلفات اشاعره وارتکاب تمحلات نبود
مگر برای آنکه تعدد خالق لازم نیاید و چونکه درین صورت بنا بر گفته او خلق وصف از بنده شد پس
اینهمه سعی امام او یعنی ابو الحسن اشعری نامشکور ولاحاصل گشت بعد آن بوجوه عدیده احتمالات
کلام او را مندفع ساخته و بعضی میل طبع الکسب تفسیر نموده اند و آن اگر از خداست در نفس
موثر نخواهد بود و اگر از خود عبد است نسبت خلق بغیر خدا لازم خواهد آمد و فضل بن روزبهان
ناصبی اصفهانی علاج تحیر و سرگردانی اسلاف خود را در این خصوص در ابطال الباطل آورده
که چون قدرت و اختیار بنده را استعداد ایجاد فعل کرده اگرچه اثر آن بسبب قهر قدرت و اراده
الهیه ظهور نگرفته لکن بسبب این استعداد تعلقی خاص میانه قدرت بنده و فعل بهم رسیده پس
همین تعلق مسمی است بکسب و شیخ و چون بنده محل فعل گردید پس مناط ثواب و عقاب محلیت
است چنانکه هیمه بسبب آنکه محل سوخت واقع شده در آتش میسوزد و همچنین کسیکه محل کفر و معصیت
از طرف خالق عالم واقع میشود بوبال آن در جهنم میسوزد و چنانکه نمیتوان گفت که هیمه گناه
میسوزد نمیتوان گفت که حق تعالی چرا کفر را در کافر خلق فرموده و بسبب آن او را ابد الآباد
در جهنم سوزاننده خود استعداد و قوت می بخشد و خود آثار آنرا ظاهر میفرماید انتهی محصل کلامه
بالجمله کلام اهلسنت درین مقام نهایت اضطراب دارد و هر کس از ایشان بحسب فهم خود معنی کسب تراشیده
بدون آنکه حجتی و برهانی بران قائم ساخته و هرچه بخاطرش گذشته بیان ساخته از بعض جهات دور

نمود از انکار آن بیرون نمی‌کار بی آید و مخلصی از عار جبر حاصل نمیشود و جناب والد ماجد علیه الرحمه
در صوارم در جواب کلام فضل بن روزبهان وجوه متعدده ذکر فرموده‌اند از انجمله این است
آنچه محصل آن اینست که خطر در آنکه این فضلهٔ اصفهان میگوید که تعذیب بندگان نظر بمجرد مخلوقیت عصیان
مستحسن نیست و قیاس میکند بر بهیمه که بسبب فرط یبوست میسوزد و میگوید که کسی را نمیرسد که بگوید
که چرا این بهیمه را میسوزانی پس از خدا چگونه استبعاد می‌نمایند که کافر را چرا میسوزاند قیاس
کردن تعذیب جمیع انسان که ذوات حس و ادراک اند بر بهیمه که جماد محض نیست قیاسی است که ابلیس
که بنای قیاس از اوست از آن عار دارد چه جای انسان لکن حق است که چون انسان ابلیس
تلبیس اشعار خود سازد در مراتب از شیطان فائق میشود و بمزید شیطنت فی کید لائق و حق که
رکاکت این توجیهات بر واضح است خفیه اراده را مخلوق بنده قرار داده از جبر تفصی
جسته‌اند و قول اهلسنت را که خلق چیزی از غیر خدا نمی‌تواند شد بر طاق نسیان گذاشته‌اند اگر
بنده خالق اراده می‌تواند شد چه عجب دارد که خالق فعل مثل حرکت هم بوده باشد تا از نسبت
خلق فعل بسوی خالق عالم که مستلزم جبر و ظلم است محفوظ مانند و انی لهم ذلک بیرکاه این
اراده استی پس بدانکه با وصف این آیات کثیره آنچه اهلسنت را داعی و باعث بر التزام فضائح
و شنائع جبر و تجویز انواع ظلم و عدوان و اصناف قبائح و شنائع آن نسبت بملک دیان گردیده
بر دو نوع است یکی از قبیل شبهات و مغالطات است که اگر تمام شود سلب قدرت و اختیار از
حضرت قادر علی الاطلاق میشود و کرده مثل آنکه میگویند که اگر بنده فاعل مختار باشد برای
اختیار فعل یا ترک مرجحی در کار خواهد بود و واقع ساختن مرجوح با وجود راجح محال است
پس باید که در فعل خود مجبور باشد و مثل آنکه میگویند که حق تعالی حال بندگان را قبل از وقوع میداند
و البته مطلع است که از فلان کس در فلان وقت فعل نیک یا بد صادر خواهد شد پس خلاف آن

محال خواهد بود والا فعل او تعالی لازم آید و این مرده و تقریر بعینه در افعال ما بی جاری است پس
چرا قدرت و اختیار خدا را نفی میکنند ذهب الحمار لیستفید لنفسه قرنا فآب و ماله اذنان مستند
که قدرت و اختیار بنده را که قادر علی الاطلاق باو کرامت فرموده سلب کنند نوبت باینجا رسید
که قدرت خدا را نیز نفی نمایند و موحش و بظواهر بعضی از آیات و روایات متشابهست که
در فهم معنی مراد آن اشتباه کرده اند بلکه بسبب زیغ قلبی نابکار خود را بمعنی فاسد و تاویل
کاسد نهاده مصداق آیه وافی هدایه فَاَمَّا الَّذِیْنَ فِیْ قُلُوْبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُوْنَ مَا تَشَابَهَ
مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَاْوِیْلِهٖ شده اند از انجمله است قول او تعالی فَیُضِلُّ
اللّٰهُ مَنْ یَّشَاءُ وَ یَهْدِیْ مَنْ یَّشَاءُ چه از ظاهر الفاظ آن چنین فهمیده اند که خداوند عالم
هر کرا می خواهد گمراه میکند و هر کرا میخواهد هدایت میکند شارا وای بکنه حقیقت آن نرسیده
گمان کرده اند که خداوند عالم بدون ضلال و کفر و ایمان العیاذ بالله خود در دلهای بندگان
پیدا میکند و بر زبانهای شان کلمات انکار و جحود و ایمان و تصدیق جاری میفرماید من بعد آنها را
معذب و مثاب میسازد وَ ذٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِیْ ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ اَرْدٰىكُمْ فَاَصْبَحْتُمْ
مِنَ الْخٰسِرِیْنَ سبحان الله خداوند قهار چه قدر بدگمانیها دارند که اشد انواع ظلم را در وادی
تعالی المنزه لکن علوا کبیرا و جواب استدلال شان آیه مذکوره بچندین جهت است اول آنکه
اگر معنی مزعوم ایشان صحیح باشد بندگان در کفر و ایمان مجبور خواهند بود پس مذمت کفار که در
آیات بسیار وارد است مثل قوله تعالی اُولٰٓئِكَ الَّذِیْنَ اشْتَرَوُا الضَّلٰلَةَ بِالْهُدٰی
فَمَا رَبِحَتْ تِّجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوْا مُهْتَدِیْنَ و قوله تعالی فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِیْنَ
هَادُوْا حَرَّمْنَا عَلَیْهِمْ و همچنین مدح مومنین کقوله اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ و عقاب
کفار و منافقان و ثواب مومنان و متقیان بمساعی نخواهد داشت دوم آنکه بنای تقدیر ظلم صریح

صریح لازم می‌آید که خود کفر را و کفار پیدا کند و بار آنها را آتش جهنم بسوزاند چگونه چنین ظلم را روا
باشد حال آنکه خود میفرماید انّ الله لیس بظلّام للعبید پس آن معنی صحیح نیست زیرا که در آن
ظلم لازم نیاید که عنقریب آنرا واضح میسازیم سوم آنکه حق تعالی در قرآن مجید نسبت اضلال
بدیگران نموده چنانکه در سوره یس نسبت بشیطان داده فرموده ولقد اضلّ منکم جبلّاً
کثیراً الآیه و درجایی دیگر فرموده واضلّ فرعون قومه و درجایی دیگر نسبت بسامری کرده
فرموده واضلّهم السامریّ و درجایی دیگر بکفار نسبت داده فرموده ضلّوا
ضلالاً بعیداً پس نسبت اضلال بسوی خدا و غیر خدا شده و بسبیل حقیقت نمیتواند شد که هم
خداوند عالم و مخلوقات هر دو را فاعل اضلال بالحقیقه قرار دهند و آن باتفاق باطل است شیعیان
غیر خدا را و نمیدانند و سنیان مخلوقات را فاعل حقیقی نمیدانند پس این احتمال باجماع مرکب باطل شد
پس لا محاله یکجا حقیقت خواهد بود و جای دیگر مجاز پس لازم است که نسبت اضلال بسوی او تعالی بسبیل
حقیقت باشد و نسبت بدیگران بسبیل مجاز چرا امر بعکس نباشد چهارم آنکه معانی هدایت و اضلال متعدد است
و برای هر معنی مقامی مناسبست هر جا بمعنی اراده نمیتوان گرفت بعضی ازان نسبت بخدای تعالی است
بعضی نسبت بحضرت او ندارد بلکه نسبت آن بشیاطین و مغویان دیگر است پس هیچ سنی
که معنی شیطانی را بخدا نسبت کنند و شیعیان ازان بری باشند لکن چون که ایشان عقل را ترک
گفته‌اند و نمیگویند در هیچ امری از امور و بینه عقل را دخل نمیدانند از چنین بسیاری ازین عیب
دور نباشند بدانکه یکی از معانی ضلال و هدایت از راه بردن و براه آوردن است چنانکه
طبرسی گفته فیضلّ الله من یشاء عن طریق الجنة اذا کانوا مستحقین
للعقاب و یهدی من یشاء الی طریق الجنة فی الآخرة و در ذیل قول او
تعالی یضلّ به کثیراً و یهدی به کثیراً و ما یضلّ به الّا الفاسقین الذین

فرموده گاه است که اضلال بمعنی هلاک و عذاب می آید چنانچه قوله تعالی انّ المجرمین فی
ضلالٍ وسُعُرٍ و قوله والّذین قُتلوا فی سبیل الله فلن یُضلّ اعمالهم ای
لن یبطل سیهدیهم ویصلح بالهم بعد از ان فرموده پس بنا براین معنی آیه چنین خواهد بود
که خداوند عالم اضلال میکند بقرآن یا بمثلی که در قرآن آورده بسیاری مردم را بسبب کفر
شان یا ابلیس از راه ثواب بهشت و توحید آنها را می دزد و بسیاری از مردم را براه بهشت و توحید
می آرد بسبب ایمان آنها بعضی جائی گفته است که دلالت میکند برانمعنی قول او تعالی و ما یُضلّ
به الّا الفاسقین زیرا که فسق مقدم که نوعی از ضلال است بر فعل خدا خواهد بود والّا ل
لازم آید چه ضلالی بمفاد این آیه نباشد مگر برای فاسقان پس پیش از ان فسقی دیگری باید بود
والا لازم آید که خدا غیر فاسق را اضلال نموده باشد و آن منافی حضرت اوست بلکه فعل بنده سبب
فعل خدا خواهد بود پس اضلالی که بران مترتب شود بوده نخواهد بود مگر عذاب که اضلال از راه بهشت
بدوزخ و از انجمله است شدت امتحان و آزمایش چه هر گاه آزمایش سخت باشد پای ثبات اکثر
مردم می لغزد چنانکه در زمان حضرت موسی در وصایت هارون با فتنه گوساله سامری بیشتران
از امت موسی مرتد شدند و در عهد کرامت مهد حضرت رسالت پناه در وصی ساختن حضرت
شاه ولایت با فتنه گوساله و سامری این امت جمّی غفیر از صغیر و کبیر الا من عصمه الله از اطاعت
خدا و رسول خدا سر تافته از دین حق برگشتند و در این خصوص حضرت باری تعالی فرموده
أحسب النّاس أن یُترکوا أن یقولوا آمنّا وهم لا یُفتنون پس در این امتحان
و آزمایش سخت پای هر بدبخت از سجاعت بلغزش در آمد قال مولانا الطبرسی المحنة اذا اشتدت
فضل عندها سمیت اضلالا و اذا سهلت فاهتدی عندها سمّیت هدایة پس آنچه در قرآن مجید فرموده
یُضلّ به کثیرا ویهدی به کثیرا بر تقدیریکه حکایت قول کفار باشد کما هو الظاهر اشکالی

اشکالی ندارد و بر فرض آنکه حکایتی نباشد مراد از آن آیات کی هر گاه قرآن مجید را نازل فرمود و مشتمل حق و باطل

اینها بیان نمود و کفار سخن او را انکار کردند پس حق تعالی به مقارن امتحان کفر از آیات ... در حدید ایشان

راست آمد که بسبب نزول قرآن آیات افزون شدند یعنی بانکار آن و مومنان بتصدیق نمودند تصدیق صادق آمد که اهل ایمان

بسبب قرآن ایمان افزوده است مدنحه اضافت بادنای ملابست واهی با فصح ان القال یضل به کثیرا ایمان باینکه کثیرا

و از انجمله است آنکه حق تعالی لطف خود را مبدل میسازد نسبت بانکه صلاحیت ایمان ندارد و آن باعث تقویت شان

با ایمان میشود و اعراض و خذلان بعمل می آورد نسبت بانکه بسبب خبث جاهلیت لیاقت الطاف

کبریائی ندارند پس آنها را بحال شان وامیگذارد و از الطافیکه نسبت بمومنان بجا می آرد آنها را باز

میدارد و سلب الطاف و مراحم خود میفرماید من دون ان یبلغ بهم حد الالجاء و الاضطرار پس

مومنان بتایید یزدان بشرف ایمان و مثوبات جنان فائز میشوند و کفار بسبب عدم منع

قهری ملک دیان بسوء اختیار در کفر و جحود گرفتار گردیده مستوجب عذاب نار میگردند نه آنکه خداوند

عالم با آنکه فرموده است لا اکراه فی الدین مومنین را اکراه بر ایمان میفرماید یا کفار را مجبور در

کفر میسازد ذلک ظن الذین کفروا پس این معانی و مانند آن شایان خداوند عالمیان است و نسبت

فعل بسوی فاعل بوجه سدید روا است و از جمله معانی اضلال تغلیط و تلبیس و تمویه و تشکیک و اغوا و اغرا

بقبیح است و آن شایان پروردگار عالمیان نیست بلکه حق نیست که شان شیاطین جن و انس است

و بر همین معنی محمول است قول او تعالی وَاَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ و قوله وَاَضَلَّهُمُ السَّامِرِیُّ

و قوله وَلَقَدْ اَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِیرًا پس نسبت اینچنین اضلال نسبت بایزد متعال

در نزد عاقل دانشمند محال است نیست این خصلت ناپسندیده مگر از شان شیطان و تابعان

او که باعث اغوای مخالفان گردیده اند طرفه آنست که این اضلال هم مستلزم اجبار نیست

و از اینجا است که شیطان در آخرت خواهد گفت وَلَیْسَ لِی عَلَیْكُمْ سُلْطَانٌ -

إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ پس سنیان اضلال
اجبار حق اکثر بعضی او نهاد عالم نسبت میکنند این اضلال از اضلال شیطان هم بیک درجه بلکه چندین درجه
بالاتر خواهد بود قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ بلکه برین تقدیر شیطان معذور و بیرون و کار بحجج خواهد بود
پس باید که آقای منصف غشاوه تعصب از چشم برداشته بنظر انصاف مفاسد مذهب قائلین نسبت
و محاسن قول شیعیان و موالیان اهل بیت نبوت را ملاحظه فرماید که آیا نسبت خلق کفر و معصیت
و اسناد زندقه و ضلال لیلاً و نهاراً بوی و بعد آن تکلیف بدان بردن که حکیم علیم با وصف آنکه خود
مرتکب ضلال و اضلال و معاصی و قبائح میشود بر خلاف واقع نسبت آن بشیطان و بندگان
خود می نماید و آنها را نا کرده گناه بعذاب الیم و نار جحیم ابد الدهر مبتلا می سازد چنانکه مزعوم مخالفین
است بجا است یا اعتقاد کردن باینکه حق تعالی که قادر علی الاطلاق و حکیم مطلق است بندگان
خود را اعضا و جوارح و قوی و قدرت و طاقت و اختیار بعض افعال شان و عقل و فهم بایشان کرامت
فرموده و راه راست و راه بد را برایشان واضح نموده و نصب رسل و ایضاح دلائل و سبل حقیقت
امر را بر ایشان واضح و عیان ساخته و حجت ابعد حجت بر ایشان مؤکد ساخته آنها را مکلف
باختیار را ایمان و ترک کفر و عدوان و مامور بسائر احکام شرع از اوامر و نواهی گردانیده
فرموده است وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ و غرض و غایت او ازین
تکالیف امتحان و آزمایش خلق و تمیز نیک از بد در نظر مکلفان است تا بعد تکلیف و تاکید حجت هر که را
بسبب اطاعت فرمان و اجتناب از عصیان مستحق جزای نیک یابد او را بحسن اختیار او مشمول ثواب اخروی
که دائم و ابدی است فائز گردانید و هر که را از جاده مستقیمه اطاعت خود منحرف و از طریقه حقه
متخلف یابد او را بشامت اعمال و قباحت خصال او در بادیه عتاب آورده مورد غضب و
عذاب و نکال گرداند و بمفاد فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ

مثقال ذرة شراً یره باداد عدل و انصاف بدود در دار دنیا چونکه از بهشت را اصلح نظر
دارد مرکز ظلم و جبر و اکراه در سر کفر و ایمان نمی فرماید که بصورت ... ی امتحان ایشان
بذر میرود آری اسباب بعیده هدایت و ضلالت از و چنانکه گذشت بظهور میرسد و آنانکه
صلاحیت و استعداد ایشان بسوی حق بیشتر است بالطاف و توفیقات جهت ترغیب و دواعی
مساعدت ایشان میفرماید و آنانکه خبث طبیعت و شرارت سریرت آنها ... از حق بعیدتر می باید از
راه خذلان سلب الطاف و مراحم خود از آنها میفرماید و ... بحال ایشان میگذارد و از این
جهت نسبت مجازی بعض افعال مثل اضلال و هدایت بمعنی الایصال بخود میفرماید و نسبت
فعل باد نای ملابست در کلام عرب واقع است میگویند بنی الامیر المدینة با آنکه معماران و کار
گذاران بنا آن نموده اند نه خود امیر و کسی که از تادیب بنده عاصی خود اگرچه برای مصلحتی
بوده باشد اعراض کند مردم میگویند که فلانی او را بر این امور ناشایسته واداشته حال
آنکه غلام باختیار خود کرده است آنچه از او کرده است اینقدر مدخلیت پروردگار عالم در افعال
بنی آدم مانعی ندارد بلکه عین مصلحت و قرین حکمت است چه تائید مستحقین و تنبیه غافلین باعث مزید
تاکید و تبیین که باعث تحصیل مطلوب باشد و حائل شدن او در باره اهل ایمان و معصیت
مستحسن و بجا است و اغماض عین و سلب اعانت درباره راسخین در کفر و ضلالت از راه
ناخوشی و اهمال و استدراج غیر مستبعد قال الله عز و جل انما نملی لهم لیزدادوا
اثما و با این توفیق خذلان اختیار بندگان در کفر و ایمان و اطاعت و عصیان سلب
نمیشود و بهمین جهت که خداوند عالم قدرت و طاقت به بندگان عطا فرموده و اگر او قدرت
نمیداد یا آن حال سلب آن میکرد بندگان را هیچ توانائی نمی بود و اگر با کراه بر کفر و ایمان ایشان را
وا میداشت مذمت نمی توانستند کرد و هرکس که اصلح میداند بتوفیقات اعانت میکند و هرکس را

کہ لائق لطف و عنایت نمیدانند خذلان میکنند مومنین در هر حال امید وار اعانت و توفیق ابقا
طاقت بعد معصیت ایاک نستعین و همواره اهل ایمان از سلب توفیق و حصول خذلان از
شامت اعمال خود خائف و ترسان بوده میگویند اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین ابدا
و همین است معنی لا جبر و لا تفویض بل امر بین امرین و یؤیده ما روی عن ابن ... عن یاسر
قال سأل رجل عن الرضا علیه التحیة والثنا ایکلف الله العباد ما لا یطیقون
فقال هو اعدل من ذلک قال فیقدرون علی ان یفعلوا ما یریدون قال هم
اعجز من ذلک یعنی سوال کرد مردی از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا که آیا تکلیف میفرماید
خدا تعالی بندگان را بانچه طاقت آن ندارند فرمود خدا عادل تر است از آنکه تکلیف فرماید بندگان
خود را بانچه طاقت آن نداشته باشند سائل عرض کرد که آیا بندگان قدرت دارند بر کارها
بهر نحو که خواسته باشند فرمود بندگان عاجز تر اند از این چنانچه میگویند آن را قول حضرت امیر
عرفت ربی بفسخ العزائم بسیار است که آدمی کاری را میخواهد باز خداوند عالم بسببی می انگیزد که از ان
باز میمانند و کاری مانع دیگر در میرسد بالجمله قدرت بنده قدرتیست ناقصه مثل قدرت تامه الهی نیست
که معارضی نداشته باشد بلکه آنچه بنده بران قدرت دارد قدرت او بران مشروط بتائید
الهی و رفع موانع است و آنچه قدرت بران ندارد هر چند آنرا بخواهد صدور آن از او نمی تواند شد
و از اینهمه می شناسد که پروردگار قادر و توانا دارد که قدرتش فوق قدرتهاست اگر در میان
بنده و مقدور او حائل شود بنده عاجز میشود از تحصیل مراد خود و او از هیچ چیز عاجز نیست جناب
اخوند مجلسی علیه الرحمه در حق الیقین میفرماید که در احادیث بسیار وارد شده است که جبر
نیست که ایشان را بر افعال جبر کرده باشد و نه تفویض است که ایشان را بخود واگذاشته باشد بلکه
امریست میان دو امر و اکثر گفته اند که مراد آنست که خدا جبر نکرده است و بنده باراده خود

کرده است اما اسبابش همه از خدمت است مانند اعضا و جوارح و قوای بدنی و [illegible] و امثال
آن که از جانب خدا است و امر بین الامرین همین است و حق این است که مدخلیت حق تعالی در اعمال بنده
زیاده از این است زیرا که هدایات خاصه و توفیقات خدا برای کسی که مستحق [illegible] باشد
و اعمال حسنه او البته دخیل است در فعل طاعات و خذلان خدا او را [illegible] مستحق
آن باشد دخیل است در فعل معاصی [illegible] سلب اختیار [illegible]
باشد در فعل یا ترک مانند آقایی که دو غلام داشته باشد [illegible]
اینکه هر دو بگوید که فردا بروید [illegible]
صد دینار [illegible] و هر یک که نکند دو تازیانه میزنم اگر همین اکتفا کند [illegible]
[illegible] آنکه کرده است مستحق صد دینار است [illegible] مستحق [illegible]
غلام فرمان بردار زیادت عنایات بیشتر کرده است او را [illegible]
بهره [illegible] تکلیف کرد و حجت اتمام کرد [illegible]
آن [illegible] شب از برای او طعامی فرستاد و الطاف [illegible]
این غلام [illegible] و آن دیگر [illegible] صد دینار [illegible]
او را [illegible] زیرا که این غلام [illegible]
خود کرده اند و حجت آقا بر هر دو غلام تمام است [illegible] مدخلیت حق تعالی در اعمال عباد [illegible]
و اخبار معلوم میشود و به همین قدر اکتفا باید کرد و خوض بسیار [illegible] که [illegible]
اشکال است و محل لغزش اقدام و نهی بسیار در اخبار از تفکر در این مسئله [illegible]
شد کلام در هدایت نظام جناب علامه مجلسی [illegible] در هدایات و توفیقات [illegible]
[illegible] آنکه حیثیت تقدیم طاعات یا امتثال اوامر با قلت [illegible]

در علم قدیم او تعالی گذشته چه شمول این آیات سبحانیه و توفیقات بانبیا آنها را در باب امتثال طاعات و اتباع
از معاصی نافع خواهد شد امر نسبت ممکن بلکه واقع چنانچه از احادیث کثیره و آیات بسیار معلوم و مفهوم
میگردد و هرگاه بسبب وجهی استحقاق یکی را بر دیگری حکمت و اراده او تعالی مقتضی ترجیح و مزید لطف
و تفقد و عنایت و تلطف کرد و چه عجب و انا آنکه بسبب مقدم داشتن اعمال قبیحه طرد و ابعاد گردیده اند
اگر از انها مقتضای عدل و حکمت او تعالی سلب توفیقات شود و بیانچه و انچه مسدود آن از جانب ایشان
ممتنع است آنست که بدون وجهی یکی را بر دیگری ترجیح بابا وجود سلب قدرت و اختیار او را تکلیف
امری نماید چه قبیح از او تعالی ... شده ... انجا منتفی است نیز استدلال
کرده اند اهل سنت بر عقیده فاسده خود بقول او تعالی قُلِ اللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ و قوله تعالی
خَتَمَ اللّٰهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ و امثال این آیات
متشابهه بدون ملاحظه معارض آن با این عقیده گردیده اند و جواب از استدلال باین آیات
بچند وجه میتوان شد اول آنکه جایز باشد که مراد از شیء ... همه شد از آنکه بود ...
باشد یا ... و هم آنکه مخصص است بخلق جواهر اجسام و اعراض عقلیه بالادله
افراد خلق جواهر و اجسام است چه افعال از قبیل حرکات و سکنات است و معنی آن نسبت
نیست بآنکه اگر موجود عینی گفته شود اضعف افراد وجود خواهد بود فان الحرکة کمال اول لما هو بالقوة
من جهة ما هو بالقوة و سکون یا عدمی است لکونه عدم الحرکة عما من شانه الحرکة یا مثل حرکت است
در نبودن آن موجود عینی همچنین آنچه تصریح به حرکات است از اعراض ... مستقل ...
والمطلق ینصرف الی الفرد الکامل با آنکه بعضی گفته اند که خلق مختص است بخلق اجسام و اینجا نیست
که بعض علما گفته اند الفعل لیس من الخلق ... و ... صفت عام ... تقسیم افعال
میکنند بخلق و ... و بنده را فاعل فعل میگویند نه ... آنکه ... نام فعل را خلق

خلق مراد وف هم اند و از اینجاست که بنده را کاسب گویند نه خالق افعال هم گویند سوم آنکه تقدیر
تسلیم اراده معنی عام نظر بما بعد تعمیم آن لزوم جبر و ظلم که شبان با هی از آن مرتفع است تخصیص
کریمه چه استبعاد دارد چه عمومات قرآن اکثر مخصص است بل قیل انه ما من عام الا و قد خص یا نقول
بل است هم تخصیص لازم است چه بعضی از آنها اراده مخلوق عبد صید اند و بعضی کسب اما مهند
از این هم است خلق بغیر چیدا استعمال میشود قال الله عز و جل فاذ تخلق من الطین
کهیئة الطیر چهارم آنکه میتوان گفت کجا که در این آیات مراد از خلق خلق تکوینی باشد
چرا خلق تقدیری مراد نباشد چه کلام [illegible]
[illegible] واست [illegible]
[illegible] است افعال العباد مخلوقة لله خلق تقدیر لا خلق تکوین
والله خالق کل شیء پنجم آنکه معنی ختم الله آن باشد که حق تعالی چون از کفار اعراض و عدم
بسبب اصرار [illegible] ایمان ایشان سلب نموده که توقع ایمان از ایشان [illegible]
پس [illegible] تعبیر از آن بطبع و ختم نموده کما صرح المفسرون من الخاصة والعامة ثم
تمسک بظواهر سمعیات معتبر نیست مگر که معارض بعقل و نقل نباشد و هرگاه بادله
عقلیه خلاف آن ثابت شود و دیگر سمعیات هم بر خلاف آن شهادت دهند چگونه بظواهر بعضی
آیات که [illegible] دلالت [illegible] اعتماد توان نمود و آن چنین است پس چرا جمیع [illegible] تعالی
بقول الرحمن علی العرش استوی [illegible] آن را ثابت نکنند و چنانچه [illegible] خلاف آن
[illegible] عقل و دیگر سمعیات [illegible] تاویل آن [illegible] چرا این آیات را تاویل نکنند فصل
[illegible] بیان [illegible] و قضا [illegible] معانی این هر دو لفظ متعدد است [illegible] اما [illegible] معانی
[illegible]
[illegible]

هر واحد شاهدی از کتاب مجید آورده شود با آنهمه بسط ظاهر است که قضا منحصر در این معانی نیست بعضی
از علما بر بعض این معانی اقتصار نموده اند و قضا و قدر را بعضی مترادف اند خواه به بعض معانی
باشد خواه بجمیع معانی و ظاهر است که معانی تقدیر نیز منحصر در معانی مذکوره نیست لان الظاهر ان
التقدیر جاء بمعنی التعیین ایضا وکذلک القضاء ولنقتصر علی الاهم منها فنقول گاه است که قضا
بمعنی خلق می باشد چنانکه تفسیر کرده اند فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ گفته اند و گاهی بمعنی حکم
می آید کما فی قوله تعالی وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ و گاهی بمعنی اعلام و اخبار
کقوله تعالی وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ و ظاهر است که قضا را که بمعنی علم
اطلاق میکنند مراد از آن تعیین نمودن چیزی است در مرتبه تعقل که باید بر فلان نمط واقع شود
چنانکه در افعال او تعالی است یا محض شناختن آنچه واقع شود و علم بخصوصیات آن کما فی
فعل غیره و علم بتائید او و بالطاف و منع کردن او از اسباب تائید و منع از آن و مانند آن
و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که اعمال بر سه گونه است فرائض و فضائل و
معاصی اما فرائض پس واقع میشود بامر الهی یعنی بحکم و برضای او و قضای او یعنی حکم او و تقدیر
او یعنی تعیین او و مشیت او یعنی اراده او و علم او و اما فضائل پس بامر اوست یعنی بحکم حتمی نیست
ولکن برضای اوست و بقضا و علم و مشیت اوست و محبت او و بتقدیر و نسبت شدن کرد او
او تعالی است و اما نسبت بطاعات یا عدم منع از آن و مانند آن و اما معاصی پس اصلا بامر
خدا نیست ولکن بقضا و قدر الهی و مشیت و علم اوست و حضرت علیه الرحمة میفرماید که مراد از بودن
معاصی بقضای الهی این است که مقرون بنهی اوست زیرا که حکم او بر نبودن آنست و خصوص آن نباشد
از آن بمعنی دیگر آن بقدر الهی آنست که حساب آن میکند و مقدار آن را تعیین میکند کما اعلی شد
معلوم میشود [illegible] و علاوه بر [illegible] علم بآن با خصوصیات آنها علم با عاقبت آن

واعداد یا سلب توفیق و بانچه شدن از مراد تیر معتبرست ان لم یصح به الصدوق رحمه الله و موید
انچه در تفسیر و تفصیل قضا است [illegible] الکفعمی و ابن بیت که از حضرت امیر المومنین علیه السلام نقل شده
که در وقتیکه سائل گفت فما القضاء والقدر الذی ذکرته یا امیر المومنین آنحضرت فرمود
بالطاعة والنهی عن المعصیة والتمکین من فعل الحسنة وترک المعصیة والمعونة
علی القربة الیه والخذلان لمن عصاه والوعد والوعید والترغیب والترهیب
کل ذلک قضاء الله فی افعالنا وقدره لاعمالنا واما غیر ذلک فلا تظنه
فان الظن له محبط للاعمال فقال الرجل فرجت عنی یا امیر المومنین فرج الله
عنک و ظاهر آنست که مراد ازین کلام علم باین [illegible] است [illegible] النقل عن الحکماء
آن است که قضا عبارت است از علم بما ینبغی ان یکون علیه الوجود حتی یکون علی احسن
النظام و هو المسمی عندهم بالعنایة الازلیة و قریب باین است اطلاق تقدیر و بعضی گفته اند
که در حدیث وارد است التقدیر و اتم علی القضاء بالامضاء و آن اشاره
است بمرتبه و ترتیب که قضا مشتمل است بر جمیع تفاصیل که [illegible] و تواریخ دیگر
که تقدیر واسطه است در میان قضا و امضا و بعضی گفته اند که قدر عبارة عما قضاه
الله و حکم به من الامور و از کلام صدوق [illegible] که قدر علم است بمبلغ و مقدار شیئی
و فیروزآبادی در قاموس گفته القدر محرکة القضاء والحکم ومبلغ الشیئ و قال فی
التقدیر تدبیر الامر و موید آنست آنچه کلینی رحمه الله روایت کرده از علی بن ابراهیم هاشمی از حضرت امام
موسی کاظم علیه السلام آورده قلت ما معنی القدر قال تقدیر الشیئ من
طوله و عرضه قلت ما معنی قضی قال اذا قضی امضاه فذلک الذی
لا مرد له و گویا ذکر طول و عرض بسبیل تمثیل است و معنی قضا در اینجا معنی حتم است

و شیخ مفید علیه الرحمه فرموده [illegible] المراد [illegible] ان لکل شیء موقعه علی ما ینبغی و قال السید نور الله مرقده و اما القدر فهو جاء بمعنی الکتابة و الاخبار و جاء بمعنی وضع الاشیاء فی مواضعها من غیر زیاده فیها و لا نقصان کما قال و قدرنا فیها اقواتها و جاء بمعنی التبیین بمقادیر الاشیاء و تفاصیلها و از بیان [illegible] لایح شد که هرگاه اطلاق قضا و قدر باعلام می‌نمایند مراد از آن اعلام باین مدارج تعیین و تعینات علمی است گویا آنچه در لوح محفوظ یا لوح محو و اثبات بقلم تقدیر بر طبق علم علیم خبیر منقوش میشود مرتبه ثانیه تقدیر است که متاخر است از مرتبه تقدیر علمی و آنچه با علم الهی بواسطه آن [illegible] حقیقت تقدیر آنچه میکرده اند با انبیا و اوصیا علیهم السلام اعلام فرموده مرتبه ثالثه تقدیر است پس آنچه از احادیث لایح میشود که هر چیزی بحسب قضا و قدر واقع میشود مراد از آن همین است که مطابق علم یا اعلام الهی بر وفق تعیین تقدیر ربانی بوقوع می‌آید نه اینکه تمامی حوادث و کائنات حتی افعال عباد بخلق و ایجاد خداوند عالم پدید می‌آید پس آنچه اشاعره میگویند که افعال عباد بقضا و قدر واقع میشود اگر مقصود ایشان آنست که بخلق و ایجاد خداوند واقع میشود فساد آن از آنچه آنفا در مسئله جبر و اختیار بیان کردیم واضح است اگر مراد این است که بحسب علم و تعیین علمی او تعالی واقع میشود پس هیچ ایرادی نیست چرا که دانستی که هیچ چیز از او تعالی مخفی نیست و علم او احاطه کرده است بافعال او تعالی و افعال غیر او پس هیچ فعلی از افعال [illegible] امری از امور از دایره علم او بیرون نیست لکن انکشاف [illegible] نیست اگر چه اشاعره اعتقاد [illegible] با جبر از این امر جبر و اجبار و سلب اختیار دانند [illegible] حق تعالی عالم است بکلیات و جزئیات از آنچه گذشته است و آنچه آینده است همه اشیا را قبل از وجود آن شناخته [illegible] تعالی محال است [illegible] آنچه او میداند محال است که خلاف آن بوقوع آید و الا علم او مطابق واقع نباشد پس [illegible] خلاف آن [illegible] و الا علم الهی [illegible] جهل [illegible] و لیس [illegible]

علم او کذشته است بطاعت و معصیت کفر و ایمان هر یکی از بندگان واقع خواهد شد و خلاف
آن ممتنع خواهد بود مثلا اگر خدا میداند که ابوجهل ایمان نخواهد آورد محال است که ایمان بیاورد
والا علم او تعالی بجهل منقلب شود و ذلک مستحیل و هو معنی الجبر تعالی الله عما یقول الظالمون علوا
کبیرا و شارح مقاصد این دلیل را محل تعویل دانسته و فخرالدین رازی گفته است که اگر جمیع عقلا
فراهم شوند نتوانند بود بر آنکه حرفی در قدح و جرح این دلیل بر زبان آرند مگر آنکه التزام
نمایند مقالهٔ هشام را در خصوص علم الهی که اعتقاد او دارد و بانکه خدا تعالی نمیداند اشیا را قبل
از وقوع آن انتهی محصل کلام مخفی نماند که این دلیل علیل است و جوابش بعبارت واضح
آنست که علم الهی اگر موثر در ایجاب فعل و موجب اضطرار باشد لازم آید سلب اختیار او تعالی چه علم او تعالی
چنانکه افعال ما را قبل از وقوع آن میداند افعال خود را نیز پیش از وقوع میشناسد پس هرگاه
دانست که زید را در فلان سال بیافریند ایجاد کرد آیا میتواند که خلق او در آن سال نکند یا نمیتواند اگر
میتواند پس بزعم شما انقلاب علم او بجهل لازم آید و اگر نمیتواند جبر و اضطرار او تعالی لازم می آید
فما هو جوابهم فهو جوابنا سبحان الله چه بیهوده اثبات اضطرار بندگان اضطرار پروردگار
عالمیان را می خواهند که باثبات رسانند تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا امام فخرالدین
رازی امام سفیان که از این معارضه جواب بگوید فخر رازی پیش سفیان تمام عالم جمیع شوند
در جواب این معارضه کوشش کنند بجز رجوع بحق که معتقد امامیه است کاری نخواهند ساخت و یحق الله
الحق بکلماته و لو کره المجرمون اما جواب از روی حل آنست که علم حکایت است
و معلوم محکی عنه پس اگرچه علم مقدم باشد لکن در مرتبه حکایت است از آن [illegible] معلوم مسکوت عنه
[illegible] بالعکس پس آنچه واقع شدنی است خدا آن را [illegible] میداند [illegible] آنچه در علم او ثبت است واقع شدنی
[illegible] نیست [illegible] بودن [illegible] لا یخفی علی [illegible] سعید پس [illegible]

که علم خدا مطابق واقع است لکن علّت نمی‌باشد و تابع است چه هر چیز که مؤثر در تحقّق معلوم
بوده باشد چنانچه با مسیر اثبات حق تعالی آن الله علم انّه لا یجیء فی کل ... این
علم با مطابق واقع است لکن در وقوع قیامت علم ما را چه دخل است بجمله مسببات اثبات سببیت خود را
نه اثر علم و الا لتوارد العلل علی معلول واحد شخصی با آنکه خدا میداند که من فلان کار را
باختیار خود خواهم کرد یا فلان بنده باختیار خود فلان طاعت یا فلان معصیت را بجا خواهد آورد
پس اگر علم خدا باعث اضطرار باشد مخالفت علم او لازم می‌آید چرا که دانسته است که این را
که آن فعل باختیار خود خواهد شد پس هرگاه باعث اضطرار شود علم منقلب بجهل خواهد شد
پس لامحاله اختیار و علم باختیار باید که مستمر باشد و هو المطلوب لا اکراه فی الدین و لا جبر و لا ظلم
فی حکم رب العالمین و لا حول و لا قوة الا بالله وحده و لقد افصح مولانا امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام
عن ذلک باحسن تبیین علی ما روی فی الحدیث المشهور بین الخاصة و العامة قال الوالد العلامة اعلی الله
مقامه فی عماد الاسلام رواه الشارح الجدید للتجرید و عبد الحمید بن ابی الحدید من العامة و رواه
من الخاصة الصدوق فی التوحید و غیره فی غیره بتفاوت یسیر عن اصبغ بن نباته انّه لما
انصرف امیر المؤمنین علیه السلام من وقعة صفین و ذکر القصة بتمامها
و نحن نقتصر علی الترجمة روایت کرده است اصبغ بن نباته از مولانا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
علیه السلام که هرگاه آنحضرت از جنگ صفین مراجعت فرمود برخاست بسوی او مردی پیری پس
عرض کرد آیا بقضا و قدر الهی بسوی شام رفته بودیم یعنی جنگ با اهل لشکر آن جناب بقضا
و قدر الهی بود یا نه پس آنحضرت فرمود و الذی فلق الحبة و برء النسمة قسم بانکسی که دانه را
شکافته و بنده را خلق نموده است قدمی نگذاشتیم و بجائی فرود نیامدیم مگر آنکه بوده است
بقضا و قدر الهی پس آن مرد پیر گفت ... پس آنچه که ما ... بقضا و قدر الهی ...

و حرکت باعث شد و از این صورت [illegible] مردی اسیر فرمود ای مرد پیر بلکه عظیم
گردانیده است خداوند عالم مزد شما را در این راه رفتن در حالیکه شما می‌رفتید بسوی مقاتله با غیان و در
برگشتن شما وقتیکه از انجام امر خدمت نموده آمده‌اید و نبودید شما در هیچ حالی اکراه کرده شده و نه اضطرار می
برای شما بوده پس چون آن پیر آن مرد عرض کرد چگونه چنین باشد و حال آنکه قضا و قدر ما را کشید
بهر جا که خواست [illegible] شود وای بر تو گمان کردی قضائی را که لازم باشد و تقدیری را که محتوم باشد اگر چنین
می‌بود هر آینه ثواب و عقاب افعال بندگان باطل می‌شد و وعده ثواب و وعید عقاب و امر و نهی هم
مهجور و برای گنهکاری از جانب خدای تعالی جای ملامت برای طاعت نیکی کننده محل محمدت
نمی‌بود و نیکوکار اولی بستایش از گنهکار نمی‌بود و نه گنهکار اولی بمذمت از نیکوکار این چنین
اعتقاد و مقاله بت پرستان و لشکریان شیطان است و این قول گواهان دجل و کور باطنان
است که وجوه ثواب در نیافته‌اند و ایشان قدریه این امت و مجوس این شریعت‌اند ان الله امر
تخییرا و نهی تحذیرا و کلف یسیرا بلکه بدرستیکه خدای عز و جل حکم کرده است بندگان خود را بطاعات
در حالیکه اختیار داده است ایشان را و نهی و سرزنش فرموده است ایشان را از روی تحذیر
و تخویف از راه اکراه و قسر و تکلیف نکرده است مگر تکلیف یسیری که متحمل آن توانند شد
یعنی تکلیف ما لا یطاق نفرموده است چنانکه اهل خلاف بخدای خود بدگمانی کرده‌اند لم یعص
الله مغلوبا و لم یطع مکرها کسی نافرمانی از راه معارضه و غلبه بر او نکرده و نه کسی اطاعت
او را بجبر و قسر بجا آورده و لم یرسل الرسل عبثا و پیغمبران را عبث نفرستاده و لم یخلق
الله السموت و الارض و ما بینهما باطلا و ذلک ظن الذین کفروا فویل
للذین کفروا من النار پس آن مرد پیر عرض کرد پس قضا و قدری که ما بدون آن نرفتیم
چه باشد فرمود که آن امر و حکم او تعالی است و تلاوت فرمود قول خدای عز و جل را وقضی

ربک الا تعبدوا الا ایاه پس آن پیر مرد خوشحال شد خاست در حالیکه میگفت انت الامام
الذی نرجو بطاعته یوم النشور من الرحمن رضوانا اوضحت من دیننا ما کان
ملتبسا جزاک ربک عنا فیه احسانا فلیس معذرة فی فعل فاحشة قد کنت
راکبها فسقا وعصیانا لا لا ولا قائلا ناهیه اوقعنی فیها عبدت اذا
یا قوم شیطانا ولا احب ولا شاء الفسوق ولا قتل الولی له ظلما وعدوانا
انی یحب وقد صحت عزیمته ذو العرش اعلن ذلک علانا بدانکه قول آنحضرت
تلک مقالة عبدة الاوثان وقدریة هذه الامة ومجوسها صریحست درانکه
مراد از قدریه در خبر نبوی متفق علیه القدریة مجوس امتی وخبر لعن الله القدریة علی لسان
سبعین نبیا وخبر مروی از حضرت صادق علیه السلام عن آبائه علیهم السلام صنفان من امتی
لا نصیب لهما فی الاسلام الغلاة والقدریة طائفه اشعریه اهلسنت اند وانچه اشاعره
میگویند که مراد از قدریه معتزله اند که نفی میکنند بودن هر چیز را از خیر وشر بتقدیر الهی ومشیت او بعموا
بدانکه مبالغتهم فی النفی کلامیست ناموجه ومعتزله در جواب آن گفته اند که مراد از قدریه اشاعره
اند که میگویند که خیر وشر بمشیت وتقدیر الهی واقع میشود ونسبت قدریت بسوی کسیکه نافی قدر
تقدیر و خیر وشر باشد خلاف ضابطه است بلکه نسبت قدریت بمثبتین قدر اولی است
وشائع محاورات ونص خطاب اشیر مرجح قول شان است پس شکی نیست درانکه مورد حدیث انچه
متفق علیه اشاعره اند ومشابهت اینها بمجوس بچندین وجه ثابت است از آنجمله است آنکه مجوس
میگویند که خدا تعالی هر چیز را پیدا می کند بعد آن از وی بیزاری میجوید واشاعره میگویند که خدا خود کفر
را خلق میکند وبعد ازان تبری مینماید ومجوس میگویند که نکاح خواهر ومادر بقضا الهی وقدر او واقع
میشود ومجبره نیز میگویند که نکاح مجوس با خواهران ومادران شان بقضا وقدر الهی واقع میشود الی

الی غیر ذلک من الاقوال السخیفة مولانا احمد اردبیلی در حدیقة الشیعه میفرماید در اکثر تواریخ مسطور است
که مردی جبری بخانه رفت دید که مرد بیگانه با دخترش نشسته شمشیر کشید و خواست که مرد و دختر را هر دو
پاره کند زنی دست پیش دوید و شمشیر از دستش گرفت و گفت که شرم نداری که دین مذهب خود را گذاشته
مذهب صاحب جبلو رافضی اختیار کرده مرد مسلمان و دختر بی گناه را میخواهی بکشی و خود را از بخیه
مرد گفت استغفر الله که حق تعالی مرا چنین و چنان مسئله دانی کرامت فرموده نزدیک بود که خون دو بیگناه
را بر گردن گیرم و باکره رفضه شریک شوم پس اینها این همه شنایع را از قضا و قدر الهی فهمیده دل خوش کرده اند که
ما بیگناهیم قاتلهم الله انی یؤفکون و اما معتزله پس آنانکه از اینها بنده را بقدرت مستقله تحقیق میدانند
و قائل اند باینکه خدا اعمال را بعباد تفویض نموده و در آن دخل نمیکند بلکه معطل است ذکر دلیل مثل قول آن
باطل است و این تفویض غیر تفویض سابق است و این هم مثل قول اول باطل است و ازین جهت معتزله را امت مجوس
ذم مزبور میتوانند کرد قال مولانا المجلسی ستضح لک ان کلا منهما ضال صادق فیهما انسب الی الاقرب لکن
الحق خیر یا و سیما الیه هو الامر بین الامرین لکن جمیع معتزله بچنین قدرت بنده قائل نیستند بلکه جمعی از ایشان
بر وفق معتقد امامیه قدرت بنده را غیر مستقل میدانند و احادیث ماثوره در باب استطاعت بنده مختلف است
بعضی نافی استطاعت است و بعضی بلکه الاکثر اثبات آن میکند و مراد از استطاعت منفیه همین قدرت
مستقله است و مقصود از استطاعت مثبته قدرت غیر مستقله چنانچه از امام جعفر صادق
علیه السلام روایت کرده که آنحضرت در تفسیر قول او تعالی وقد کانوا یدعون الی
السجود وهم سالمون فرموده وهم مستطیعون یستطیعون الاخذ بما
امروا به والترک لما نهوا عنه وبذلک ابتلوا حاصل معنی آیه کریمه اینست که تحقیق
بودند کافران که دعوت کرده میشدند بسوی سجود در حالتیکه سالم بودند و محصل تفسیر
آنحضرت آنست که تکلیف بسجود تعلق بآنها میگرفت در حالتیکه استطاعت و قدرت

داشتن او را امتثال فرمان او و ترک مناهی او و بسبب همین قدرت و اختیار بندگان ابتلای
و آزمایش ایشان از جانب حضرت باری جل شانه بوقوع آمده و محمد بن ابی عمیر بواسطه بعض اصحاب
از آنحضرت روایت کرده که میفرمود که فاعل نمیشود بنده مگر در حال استطاعت و گاه است که
مستطیع فاعل نمیباشد ولکن فاعل را استطاعت ضرور است و علی بن یقطین از حضرت امام
موسی کاظم علیهم السلام روایت کرده که جناب امیر علیه السلام بجماعتی از اهل کوفه گذشت که ایشان در
خصوص مسئله قدر با یکدیگر مخاصمه می نمودند پس بتکلم آنها فرمود ایا شما مستطیع ام مع الله ام من دون
الله پس نتوانست که جواب آنحضرت بگوید پس آنحضرت فرمود که اگر گمان داری که تو با اعانت خدا استطاعت
و قدرت داری پس نیست برای تو قدرتی باستقلال بر هیچ چیز و اگر گمان داری که تو با خدا استطاعت
داری پس گمان کرده که تو با او در ملک او شریک هستی و اگر گمان میکنی که تو بدون خدا مستطیع هستی پس
بدرستیکه دعوای ربوبیت کرده پس عرض کرد یا امیر المؤمنین نه چنین است بلکه میگویم با بنده مستطیع
یعنی قادرم بواسطه آنکه خدا مرا توانائی بخشیده بسبب اعطای اسباب و آلات پس آنحضرت فرمود
که آگاه باش اگر تو غیر انکلام را میگفتی سر آینه گردنت را میزدم و شیخ محمد بن یعقوب کلینی روایت
کرده است که مردی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سوال کرد که آیا جبر کرده است خدا بر
بندگان فرمود که نه گفت امر را بایشان گذاشته است فرمود که نه گفت پس چه کرده است فرمود
که لطفی از پروردگار تو در میان است و آخوند مجلسی علیه الرحمه در رساله مفرده خود فرموده که شیخ
صدوق محمد بن بابویه در کتاب توحید و کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام بسند صحیح روایت
کرده از سلیمان جعفری از ابی الحسن رضا که مذکور شد نزد آن حضرت مذهب جبر و تفویض پس
حضرت فرمود که آیا بخشم بشما درین باب اصلی و قاعده کلی که در آن باب اختلاف نکنید و مخاصمه
نکند بشما احدی از مخالفان مگر آنکه او را درهم شکنید و حجت او را باطل گردانید گفتم اگر مصلحت

مصلحت و الٰهی شفقت خدایی کرد پس حضرت فرمودند بدرستیکه خدای عز و جل اطاعت کرده نمیشود
بالکراه که خدا جبر کند ایشانرا بر طاعت و معصیت کرده نشده است بغلبه تا آنکه ایشانرا از معصیت
باز داشتن و ایشان خداوند خود غالب شده باشند و مهمل نگذاشته بندگانرا در ملک خود
اوست مالک هر چیزی که تملیک ایشان کرده است و اوست قادر بر آنچه ایشانرا بر آن قادر گردانیده
است اگر فرمان پذیر شوند بندگان بطاعتی نیست خدا صرف کننده از آن و اگر اراده معصیت کنند
پس اگر خواهد که حائل شود میان ایشان و میان آن معصیت میکند و اگر حائل نشود و بکنند پس خدا
ایشانرا در آن کار داخل نکرده است پس فرمود هر که ضبط کند حدود این کلام را تحقیق که در مجادله
و مباحثه بر مخالفان خود غالب میگردد و کراجکی در کتاب کنز الفوائد روایت کرده که
حسن بصری عریضه بخدمت حضرت امام حسن مجتبی علیه التحیة والثنا نوشت که نزد ما اختلاف شده است
در تقدیر اعمال و در استطاعت عباد حضرت نوشتند که آنچه من و پدرانم بآن قائلیم این است
که هر که ایمان ندارد بتقدیر خدا در هر خیر و شر کافر است و هر که گناهانرا بخدا نسبت دهد فاجر است پس
مضمون حدیث گذشته را نوشتند و در آخر آن زیاده کردند که بلکه حجت خود را بر ایشان تمام کرد
که با ایشان شناسانید آنچه از ایشان طلبید و ایشانرا راه داد بسوی کردن آنچه از ایشان
طلبید و نکردن آنچه ایشانرا از آن نهی کرده و خدا راست حجت بالغه کامله بر خلق و السلام بدانکه
بعض اهل سنت تمسک جسته اند در اثبات جبر بکریمه اللهُ خالقُ کلِّ شیءٍ و بعض روایات
متشابهه شیعه که بظاهرها دلالت بر جبر دارد و مثل ما رواه الکلینی عن محمد بن مسلم
عن ابی جعفر علیه السلام قال ان فی بعض ما انزل الله تعالی فی کتبه انی
انا الله لا اله الا انا خلقت الخیر والشر فطوبی لمن اجریت علی یدیه الخیر
و ویل لمن اجریت علی یدیه الشر و مثل ما رواه القمی عن ابی عبد الله علیه السلام قال

قال الله عز و جل انا الله لا اله الا انا خالق الخير و الشر و مثل روایة معاویة
بن وهب عن ابی عبد الله علیه السلام انه کان یقول مما اوحی الله الی موسی
و انزل علیه ... انی انا الله الحدیث چنانکه عبد العزیز دهلوی بعد نقل این
روایات گفته است که درین روایات حضرات ائمه این مضمون از کتب سماوی و کلام الهی
نقل میفرمایند و این همه فرق امامیه کیسانیه چشم پوشی کرده گویند که شرور و معاصی و کفر و فسق
مخلوق ابلیس و بنی آدم و بنی الجان اند و فاعل و پکدیرا با حد اشریک میسازند و حسین الله
عبد العزیز دهلوی با این روایات عجب باشد که از همه ریکش خود و پندارد لکن تعجب است از
فاضل معاصر سید کاظم رشتی که با ادعای تشیع در بیان اثبات توحید میفرماید الثالث توحید
الافعال یعنی همه افعال از دست فاعل غیر او در عالم وجود نیست قال هو الدار العضال و مزال
اقدام الرجال و انکر هذا التوحید خلق کثیر زعما منهم انه ینافی الاختیار فی افعال العباد
و این قول فاضل مذکور بر طرز اقوال مخالفین واقع شده چه اهلسنت میگویند که الله خالق کل شیء
پس اگر بنده خالق افعال خود باشد شرک لازم خواهد آمد و بعض اتباع فاضل مزبور در اصلاح
کلامش گفته که آنچه در بعض احادیث وارد شده که حق تعالی خالق خیر و شر است مراد از آن
خلق تقدیر است خلق تکوین چنانکه در روایت عمش از حضرت صادق علیه السلام مروی است
و همین است مراد استاد اجل سید محمد کاظم رشتی در رساله بهبهانیه در توحید افعال حضرت
ایزد متعال و سر که غیر این مطلب از کلام بلاغت نظامش فهمیده فهمش سقیم است انتهی باید دانست
که سر که تمام کلام فاضل رشتی را ملاحظه نموده باشد میداند که این تاویل در آن گنجایش ندارد
چه فاضل مزبور توحید مسطور را بعنوان بیان نموده که آنرا موافق اصول شیعه است در
رتبه توحید خواص قرار داده و گفته و بیانه علی ما یقرب الی الافهام فی رتبة العوام هو ان نعبد الله

فاضل معاصر سید کاظم رشتی

بعض اتباع سید کاظم رشتی

استدلال قعاله بان لا یشارکه احد فی فعله و لا یستعین باحد فی اثار خلقه و هذا فی افعاله الخاصة
و ان کان لغیره ایضا فعل باعانته تعالی و اقداره ایاه کما فی الافعال الاختیاریة للعباد بعد ان
گفته است که این بیان بنا بر مذاق کسانی است از علما که فرق میکنند در میان ذات و صفات
و افعال صادره باختیار بندگان و افعال غیر اختیاریه ایشان مثل حرکت مرتعش و نائم و مانند آن که
اختیار را در آن مدخلی نیست اما بیان این توحید بنا بر مذاق علما که فرق نمیکنند در خلق ذوات
و صفات و تصدیق کرده اند بقول حقتعالی قُلِ اللّٰهُ خالِقُ کُلِّ شَیْءٍ و قوله و ما خلقکم
و لا بعثکم الا کنفس واحدة و اروني ماذا خلقوا من الارض امثال آن و تصدیق
کرده اند اقوال ائمه علیهم السلام را که هر چیزی بمشیت و اراده و قضا و قدر الهی واقع میشود و
در حدیث قدسی است انا الله لا اله الا انا خلقت الخیر فطوبی لمن اجریته علی یدیه
و خلقت الشر فویل لمن اجریته علی یدیه پس تفرقه نمیکنند در میان ذات و صفات و همه
و شرائط بلکه میگویند که هر چه هست بفعل خداوند عالم است که جاری میفرماید آنرا بعنوانی که اضطرار
لازم نمی آید چه خداوند عالم جاری میکند عطا میفرماید بهر کسی آنچه طلب میکند خود او بزبان حال
استعداد خود و این استعدادات نیز بفیض الهی و رسید فالاشیاء علی جهة الاطلاق انما تکونت من امره
کن و اختیاراتها و قابلیاتها انما نشأت عنه فیکون فهذا سر الامر بین الامرین و بیان حقیقة
هذه المسئلة علی ما یکشف القناع عن وجه المرام ابی الله الا کتمانه لعدم تحمل العقول و لذا قال
امیر المؤمنین علیه السلام لما سئل عن ذلک بحر عمیق لا تلجه و سئل
ثانیة فقال طریق مظلم فلا تسلکه انتهی ملخصا الحال نظر انصاف ملاحظه بود که
که تقریر ثانی که اثرا از درجه فهم عوام بالاتر دانسته و تفرقه افعال اختیاریه و غیر اختیاریه را در آن
تقریر از میان برداشته و تفرقه استعداد که عین کسب مخترع اهل سنت است بنا بر تصحیح فضل

بر فرد برهان ناصبی است که فرار اعن لزوم الجبر آن متمسک میشوند اضطرار عباد در ارفع ساحت از
مذهب اهلسنت چه تفاوت دارد گمان ندارم که کسی از مدعیان تشیع چنین کلمات تفوه نماید هیچگاه لفت
این عقیده با عقیده شیعیان بر واضح است باری بفرمایند که اگر مرادشان از خلق خیر و شر خلق
تقدیری بوده نه خلق تکوینی پس توحید افعال چگونه متحقق خواهد شد بلکه این توحید تقدیری خواهد بود و بر این
تقدیر قوله فالاشیاء علی جهة الاطلاق انما تکونت من امره کن چه مصرف خواهد داشت و طعن و تعریض
بر آنانکه در میان فعل اختیاری و غیر اختیاری مثل سایر شیعیان فرق میکنند بعدم تصدیق
بکریمه اللّٰهُ خالِقُ کُلِّ شَیءٍ و حدیث کل شیء بمشیة الله و قضائه چگونه درست خواهد شد
چه اینها که عموم تقدیری را منع کرده اند و تفرقه آنها در خلق تکوینی اگر نزد فاضل رشتی مسلم است
پس طعن مشترک الورود خواهد بود و اگر مسلم نیست پس جرب و بن فتن طاعن از حریم تشیع لازم
خواهد آمد پس تکلم باینکلمات که فاضل مجبور بنابر اظهار مزید فضل و معرفت اسرار نموده ...
غیر از تعلی و ترفع بر متکلمین امامیه یا میل الی الغلات که آنها نیز مثل بعض احادیث قائل بقول
اهلسنت اند امری دیگر بوده باشد و نهی آنحضرت از خوض درین مسئله برای همین است که مردم در
اقاویل باطله اهل جبر از جهت دقت مقام گرفتار نشوند پس فاضل مذکور را رفع اشتباه مردم
لازم بوده نه آنکه در تقویت شبهات عامه کوشد و الآن نشرع فی جواب احتجاج اهل السنة و
تبعهم کائناً من کان فاقول اما جواب از استدلال بکریمه اللّٰهُ خالِقُ کُلِّ شَیءٍ پس تمام تفصیل گذشت و باز بتقریر آخر میگوئیم
که ماتریدیه حنفیه از اهلسنت قائل اند باینکه اراده مخلوق بندگان است پس تخصیص آیه و تشریک غیر در خلق ایشان نیز
لازم است با آنکه خداوند عالم خود میفرماید تَبارَکَ اللّٰهُ اَحسَنُ الخالِقِینَ پس خود را بهترین خالقان
گفته و این امر دلالت بر وجود خالق دیگر دارد و پس جمع بین الآیات دلالت میکند بر اینکه مراد از کریمه اللّٰهُ
خالِقُ کُلِّ شَیءٍ انه خالق کل شیء من الجواهر والاجسام البتة غیر خدا خلق کبیر و صغیر جواهر و اجسام

تمام ... از فاضل رشتی ...

و چو امر قادر نیست قال الله عزوجل ان الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا
ذبابا و لو اجتمعوا له و از اینجا لازم شد که آنچه اختصاص بخداوند دارد خلق جواهر
و اجسام است نه خلق حرکات و سکنات و ما یتبعها من الاعراض و حلول نیز مبین نباشد و حال
آنکه خود میفرماید فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر و نیز فرموده است و ما خلقنا
السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق و ظاهر است که کفر حق نیست پس مخلوق
خدا نباشد و خود میفرماید یا ایها الذین آمنوا ارکعوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم
و طلب فعل از مکلف با مور دلالت میکند بر قدرت او پس حکم به نفی قدرت از او و آن لغو و تعجیز بود
شد که از خالق در قول او تعالی الله خالق کل شیء مقدر کل شیء مراد باشد و اما جواب از اخبار دالّه بر جبر
پس به دو وجه است اول آنکه احادیث دالّه بر نفی جبر که گذشت و آن موید است بادلّه عقلیه و آیات محکمه
قطعیه پس مخالف قرآن باطل و مطروح است احتمال الوضع چنانکه از چندین روایات لایح میشود و صدوق
در کتاب توحید و عیون اخبار الرضا علیه السلام بسند خود از حسین بن خالد روایت کرده که
عرض کردم بخدمت آنحضرت که ای فرزند رسول مردم نسبت میکنند با هلبیت علیهم السلام قول
تشبیه و جبر را بجهت آنکه از آبای طاهرین آنحضرت روایات در این باب وارد شده آنحضرت فرمود
که بگو ای پسر خالد که روایات تشبیه که از آبای من در تشبیه منقول شده بیشتر است یا اخباری که از
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در این خصوص مروی گردیده عرض کردم که آنچه از جناب رسالت مآب
درین باب مروی شده بیشتر است پس آنحضرت فرمود پس چرا نسبت
این قول به پیغمبر خدا نمی کنند عرض کردم که گمان دارند که چنین روایات بر
آنحضرت افترا و بهتان است و آنحضرت هیچ از این کلمات ارشاد نفرموده
حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند پس همچنین آبای طاهرین

چنین کلمات را فرموده اند و مردم را بحضرات اقرب نسبت داده اند و جز این نیست که ائمه
از شیعه ... غالیان که عظمت الهی را سبک ساختند پس آنکه انها را دوست دارد
دشمن داشته و هر که انها را دشمن دارد پس ما را دوست داشته است الی ان قال یا ابن
خالد من کان من شیعتنا فلا یتخذن منهم ولیا ولا نصیرا ... علاوه ... محتمل
التقیة لموافقتها للعامة روی بطرقهم عن ابن عباس عن النبی ص روی ابن ماجه
ایضا من اهل السنة انه قال قال الله تعالی انا خلقت الخلق و خلقت
الخیر والشر فطوبی لمن قدرت علی یده الخیر و ویل لمن قدرت علی یده
الشر و یا اول است بخلق تقدیری و یؤیده ما فی اخر الروایة فطوبی لمن قدرت علی
یده الخیر الحدیث و همچنین نفی خلق تکوینی خیر و شر از بندگان نمی کند و فاعلیت افعال ... را
سلب نمیسازد پس تفرقه میان افعال اختیاری بندگان میان امور اضطراریه در خلق تکوینی حق
خواهد بود و منافی تصدیق بعموم آیت و روایت که دال است بر شمول خلق تقدیری ... اشیا
نیست فنحن المومنون المصدقون تعجب است از فاضل رشتی که این عموم را که تعلق بخلق
تقدیری دارد منافی تفرقه موصوفه دانسته را باب تفرقه را از مصدقین آیه و حدیث ...
... ان هذا الشیء عجاب گویا احادیث و آیات تفویضیه که رافع جبر اند تصدیق نکرده ...
بالمعتزلة لکان ... الایمان القصور ... الی البیان ... در بیان ان شاء الله ... و ...
کنندگان که تصدیق ... حضرت ... خوض ... نمیکرد باشد از بیان ... غرض ...
... الهادی الی سواء السبیل فصل ششم در بیان آنکه حق تعالی حکیم است که ...
او منوط بحکمت و مصلحت است و فعل عبث ... فائده ... اگر ... افعال ...
بحکمت های عظیمه ... باشد لکن ... افعال الهی ... غرض ...

نفعی از برای خود او نیست از انیقول از بداهیات وضروریات مذهب است و متقدمین اصحاب
هم با ایشان موافقت کرده اند و اشاعره بتبعیت حکما میگویند که افعال او معلل باغراض نیست
اگرچه معترف اند باینکه هر فعلی از افعال او تعالی مقرون بانواع حکم و ثمرات می باشد لکن گمان میکنند
که حق تعالی را مقصود از آن افعال این ثمرات نبوده است اگرچه بر آن مترتب میشود بلکه محال است که
فعل او خالی از آن ثمرات باشد و بیحیک لذا اهل السنة بحسب ظاهر انکار اشتمال افعال او تعالی
بر مصالح و حکم ندارد اگرچه اشاعره فی المعنی منکر غایات اند جناب المرحوم اهل الله درحمه
در صوارم میفرماید که بعضی از اشاعره چون سخافت این قول را مشاهده نمودند برای حفظ ناموس
امام خود گفتند که ابو الحسن اشعری افعال حق تعالی را معلل بغرض نمیداند اما مشتمل بودن افعال
او را بر حکم و مصالح انکار نمی کند و این دروغ محض است چنانکه توضیح این معنی در کتاب عماد الاسلام
کرده ایم و کیف لایکون کذلک و حال آنکه یکی از اجلاد او اتباعش مثل فخر رازی و شارح مواقف
و شارح مقاصد تصریح نموده اند که کدام غایت و مصلحت است در مثل تکلیف کفار و تخلید ایشان در نار با وجود
آنکه او تعالی میداند که چون ایشان را تکلیف خواهیم نمود ایمان نخواهند آورد و قال بعضهم ان بعض افعال
الله تعالی غیر معلل بالغایة اصلا مثل تخلید الکفار فی النار اذ لا نفع فیه لاحد و عبد العزیز دهلوی میگوید
که پیدا کردن شیطان و امهال و قدرت بخشیدن او را بر اغوای بنی آدم و تصرف نمودن او را
بدل هر یک از ایشان با وه اصلح را قلع میکند انتهی بلفظه و مانند این از کلمات سخیفه ایشان دلالت
می کند بر آنکه دعوی اشتمال هر فعلی از افعال الهی بر حکمت و مصلحت که از ایشان صادر میشود محض
لسان است و در باطن منکر حکم و مصالح ربانیه هستند و نسبت عبث و قبیح بسوی او تعالی روا
میدانند و حال آنکه حق تعالی میفرماید افحسبتم انما خلقناکم عبثا و حق است که هیچ فعلی
از افعال او تعالی خالی از حکمت و عاری از مصلحت نیست اگرچه لازم نیست که عقول ما قاصر تنبه

حکمت جمیع افعال او تواند رسید لکن آنانکه بر عقول سخیفه خود تکیه کرده اند و بر اوهام رکیکه خود اعتماد
نموده انکار غایات و مصالح و تدبیر مدبر و صانع رجماً بالغیب می نمایند و در توحید مفضل از حضرت
صادق علیه السلام مرویست ان الشکاک جهلوا الاسباب و المعانی فی الخلقة
وقصرت افهامهم عن تامل الصواب و الحکمة فیما ذرأ البارئ جل قدسه
وبرأ من صنوف خلقه فی البر و البحر و السهل و الوعر فخرجوا بقصر علومهم
الی الجحود و بضعف بصائرهم الی التکذیب و العنود حتی انکروا خلق الاشیاء
وادعوا ان کونها بالاهمال لا صنعة فیها و لا تقدیر و لا حکمة من مدبر
ولا صانع تعالی الله عما یصفون و قاتلهم الله انی یؤفکون فهم فی ضلالهم
وعماهم و تحیرهم بمنزلة عمیان دخلوا دارا قد بنیت اتقن بناء و احسنه
الی آخر التمثیل من کلامه الشریف خلاصه آنکه بعضی از ملحدین که انکار صانع مدبر
حکیم مینمایند و میگویند که آنچه واقع شده است از روی صنعت و حکمت و تدبیر نیست و امثال اینها
بعضی از عوام بسبب نقصان عقول خود چون بادراک مصالح و حکم عالیه اشیا نمیتوانند
رسید زعم میکنند که این امور خالی از حکمت و مصلحت است پس حق تعالی بلند تر است از آنچه
اینها وصف میکنند پس اینها در ضلالت مثل کوری چندند که داخل شوند در سرایی که در نهایت
نیکوئی و استحکام باشد و فاخرترین فرشها در آن گسترده باشند و آنچه در کار باشد از انواع
ماکول و مشروب و پوشیدنی و سائر چیزها که آدمی به آن محتاج است در آن مهیا کرده باشند
و هر چیزی را در جای خود و محل مناسب آن قرار داده باشند با نهایت نیکوئی و تدبیر و ترتیب پس
آن کوران در آن سرای فسیح البنیان بجانب راست و چپ آمد و شد کنند و داخل بیوت آن
شوند با دیدهای بسته که نه بنای سرا را مشاهده نمایند و نه آنچه در اینجا برای ایشان مهیا کرده

نابینا باشد که کورانه پا نهند بر طرفی یا چیزی که در موضع و موقع خود گذاشته شده و تمامت
احتیاج بآن داشته باشند و ندانند که بچه جهت درین موضع گذاشته اند و بپای چه چیزها اکثر
و باین سبب بخشم آیند و غضبناک شوند و مذمت کنند سرا و بنا کننده سرا را بعینه همین است
حال این گروه در انکار آنچه منکر آن اند از حسن تقدیر معبود و کمال تدبیر عالم وجود زیرا که چون
اذهان ایشان در نیافته است اسباب علل و فوائد اشیا را اسیر گردیدند درین عالم امکان
نادان و حیران و نمی فهمند آنچه درین سرا بکار رفته از اتقان خلقت و حسن صنعت و درستی نظام وجود
یکی از ایشان مطلع گردد بر چیزی که سبب آنرا نداند و عقلش بحکمت آن نرسد مبادرت می نماید بمذمت
آن و وصف میکند آنرا بخطا و قلت تدبیر و اشاعره که بتبعیت فلاسفه و امثال ایشان اعتقاد
دارند باینکه افعال جناب باری تعالی معلل باغراض و غایات نمی باشد می گویند که اگر افعال
حق تعالی برای غرضی و غایتی بوده باشد لازم آید که او تعالی در ذات خود ناقص بوده باشد
و مستکمل بغیر خود باشد چه این غرض و غایت البته در حق فاعل اصلح و اولی خواهد بود و همین است
معنی کمال و نمی فهمند که چون ذات مقدس او کامل من جمیع الجهات است از مقتضای کامل بالذات آنست
که ایصال نفع بغیرش نماید و در صورت تحقق شرائط و ارتفاع موانع خود را از ایصال
منافع باز ندارد و پس نرسانیدن نفع با وجود قدرت و ارتفاع موانع نقص است
اگر حق تعالی چیزی را بدون غرضی و غایتی واقع سازد در افعال خود لاعب و عابث خواهد بود
و صدور عبث از لوازم سفه و بی خردی است و حق تعالی خود فرموده است ما خلقت
الجن والانس الا لیعبدون و نیز فرموده است و ما خلقنا السموات والارض
وما بینهما لاعبین و ایصال نفع اگر نسبت بذات او تعالی از عدم او
باشد چه عیب و چه منقصت چه این امور از قبیل صفات فعل است و البته فعل او تعالی خیر بوده

دگر وقتی و ترک آن در وقتی دیگر اولی و الیق میباشد و چون این امور اعتباریه و اضافیه اند در
نهالازم است بالجمله آنچه نزد ذات کامله اش روا نمی تواند شد آنست که در صفات کمالیه ذات خود محتاج
بدیگری باشد اما این امور اعتباریه و اسمای اضافیه که از جهت صدور افعال بذات او انتساب
می یابد پس در حقیقت خالی بودن از آنها در وقت غیر اصلح نه عیب است و نه نقص و نه اتصاف بآن
در وقت اصلح بودن استکمال بلکه کمالیست که از ذات او صدور می یابد و اگر این را استکمال
خوانند فلا مشاحة فی الاصطلاح فلا حاجة فیه چه حکم کمال ذاتی بر کمال فعلی جاری نمیتواند شد و هم
از جمله آنچه بطلان این عقیده فاسده اینها را زیاده تر وضوح و ظهور میدهد آنست که جمیع منافع
و وجوه حکمت که در افعال او تعالی مجتمع است لازم می آید که اصلا از آن افعال مقصود نبوده
باشد مثل آنکه خلق چشمها در حیوانات بنابر ابصار در رویت نبوده باشد و شفقت جبلیه و رقت
که بر آن مترتب میشود حقتعالی را باعث بر اعطای آن نگردیده باشد و همچنین خلق آذان و اسماع
برای شنیدن کلام و دریافت مطالب آن و استماع آوازهای طیور و وحوش و الحان طیبه
نبوده باشد و دندان برای خائیدن غذای سخت مخلوق نگردیده باشد و خلقت دست برای
غلبه نبوده باشد و پاها برای راه رفتن مخلوق نشده باشد و همچنین سایر آنچه در انسان است از
اعضا و جوارح و نه خلق حرارت در نار برای سوزانیدن و نه برودت در آب برای دفع
و نه خلق شمس و قمر و نجوم برای روشنی و معرفت حساب شب و روز و سال و ماه و دیگرها
امراض بنابر تحصیل غرضی بوده و چه سخافت است که صدور افعال عظیمه مشتمل بر منافع جلیله
را از حکیم علیم بدون قصد فوائد و انتفاعات آن جائز دارند و تعلیل افعال الهی که خودش
فرموده است باطل انگارند و بتاویل دور از کار متشبث شوند و اگر تمام لوازم این قول سخیف
اینها مبین شود کلام بطول می انجامد و درین مختصر اکتفا برین قدر اولی است و الترایات

آیات قرآنی و احادیث نبوی و ائمه علیهم السلام مملو و مشحونست از اینکه افعال او تعالی بقصد اغراض

و غایات آن واقع میشود **فصل هفتم** در بیان معانی لطف و توفیق و خذلان و ابتلاء و تمحیص

و محق و استدراج بدانکه اکثر متکلمین امامیه و معتزله گفته اند که لطف بحسب عقل بر او تعالی واجبست

اما لعدله او لکرمه او للامرین لکن له شرائط یاتی الیها الاشارة و لطف آنست که مکلف را نزدیک

گرداند بطاعت و دور گرداند از معصیت با بقای اختیار مانند فرستادن پیغمبران و نصب

کردن امامان و وعد ثواب و وعید عقاب و دیگر الطاف خواه از قسم نعم باشد و خواه از قبیل

الم خواه عدمی باشد و خواه وجودی پس اگر محصل واجب بلکه مطلق فعل حسن راجح باشد توفیقست

و اگر محصل ترک معصیت باشد عصمت و لا مقرب و بعضی مقرب بالمعنی الاعم را تقسیم کرده اند بناجع

و غیر ناجع و گفته اند که لطف ناجع آنچنانی که واقع شود نزد آن واجب و لولاه لم یقع مسمی است

بتوفیق و آن لطف که آنچنانی که در وقت آن قبیح مرتفع شود و لولاه لم یرتفع نامیده میشود بعصمت

و خذلان عبارتست از منع لطف بدانکه اگرچه کلام اکثری از علمای اعلام بمقام بیان وجوب

لطف خالی از اجمال نیست اما آنچه محققین اعلام مثل علامه مجلسی در بحار و غیر آن و والد ماجد علام

قدس الله اسرارهما در کتاب صوارم و عماد الاسلام درین مقام تحقیق و تنقیح فرموده اند محصلش آن

است که اطلاق لطف در کلام علمای دین بچند نحو آمده اول لطفی ممکن است که مدخلیت در تمکین

فعل مامور به داشته باشد دوم لطفی است که آنرا دخل در تمکین و اقتدار نباشد بهمین است معنی

معروف میانه متکلمین امامیه حیث قالوا اللطف ما یقرب الی الطاعة و یبعد عن المعصیة لا یکون له حظ فی

التمکین و لا یبلغ حد الالجاء سوم معنی عامست که مراد ازان شامل باشد یعنی آنکه قریب سازد از طاعت و بعید

گرداند از معصیت اعم از اینکه مدخلیت در تمکین داشته باشد یا نه علامه مجلسی در حق الیقین میفرماید که لطف

بر او تعالی واجبست بحسب عقل و لطف امریست که مکلف را نزدیک گرداند بطاعت و دور گرداند از معصیت مانند

فصل هفتم در بیان معانی لطف و توفیق و خذلان و ابتلاء و تمحیص و محق و استدراج

معنی خذلان

تحقیق و تنقیح جناب غفران مآب طاب ثراه

فرستادن پیغمبران نصب کردن امامان و عهد ثواب و وعید عقاب و امثال اینها و قال شرح المقاصد اللطف المقرب کالارزاق و الآجال و القوی و اکمال العقل و نصب الادلة و ما اشبه ذلک و کلام علامه در کتاب الفین صریحست در انیکه اعطای قوّه عقلیه از جمله لطف است و کلام سید مرتضی رضی الله عنه مصرحست بانیکه معرفت لطف عام است و اینهمه دلالت میکند بر عموم لطف پس لطفیکه مداخلت در تمکن و اقتدار بر طاعات و ترک سیآت داشته باشد یعنی اسباب و الآتی که بنده کانرا بدون آن تو انائی و اقتدار بر طاعات و ترک معاصی بهم نمیشود اند رسید مثل خلق زبان و دیگر اعضا و جوارح برای شکر و دیگر طاعات و اکمال عقل و امثال آن و جمیع انچه تکلیف و امتثال آن بران موقوف است البته اعطای ان بر او تعالی واجب است و الا تکلیف بیجا و قبیح شود و لعله اشبه بالوجوب المشروط فی جملة من المواضع سیما المواد الجزئیة من خص اللطف بغیر الممکن نظرا الی ان وجوب التکلیف فرع التمکین و التمکین ابتداء التفضل و لکن اصول التکلیف اذا ثبت انه واجب فی الحکمة فیجب ما یتوقف هو علیه الالزم مناقضة الغرض و از انجمله است فرستادن پیغمبران و ظاهر ساختن معجزات بر دست ایشان و اقامت دلائل بر حقیت عقائد حقه چه شکی نیست در انیکه از جمله شرائط تکلیف علم مکلف است یا تمکن او از علم بچیزی که بدان تکلیف کرده شده و قدرت او بران فعل و اینمعنی در سمعیات بدون بعثت پیغمبران و ارسال رسل صورت نمی بندد پس وجوب آن ثابت باشد اگر چه بحسب اصطلاح خاص انرا لطف نه نامند و اما انیکه جمیع انچه قریب سازد از طاعات و بعید سازد از گناهان که مدخلیت در اعطای تمکن و قدرت نداشته باشد و فعل طاعت و ترک آن بدون آنهم متصور تواند شد پس وجوب آن فی الجملة ثابت است و خلافی معروف در میان متکلمین امامیه در ان نیست اگر چه مولانا المجلسی بحار در ثبوت آن از روی عقل استشکال فرموده و ملا طاهر بظاهر مبادره انکار آن نموده

بنوده لکن انکار شان بسبب شبهه و نازیبایی اعتبار ساقط است امکان حمله علی انکار الوجوب علی
الاطلاق و استشکال آخوند مجلسی علیه الرحمه با عتراف شان بوجوب در حق الیقین که تصنیف آن
متاخر است لایق اعتنا نخواهد بود ومع ان لا استشکال فی الوجوب من جهة العقل لا یستلزم
الاشکال فی اصل الوجوب ولو من جهة السمع او الاجماع و دلیل مشهور بر وجوب آن اینست که اگر
خداوند عالم با وصف آنکه طاعت مطلوب اوست لطف مقرب بعمل نیاورد مناقض غرض خود
خواهد بود و ملا طاهر در جواب آن گفته لا نسلم که غرض او طاعت و ایصال ثواب باشد بلکه غرض
او تعریض ثواب است و بنابرین ترک لطف منافی غرض او نخواهد بود و جواب پس اینست که منع آنکه
طاعت و ایصال ثواب غرض مقصود از تکلیف نبوده باشد علی الاطلاق گنجایش ندارد چه تعریض
ثواب هم غایتش ایصال ثواب است زیرا که فائده تکلیف بخدا ونفعا الیه عاید نمی تواند شد لاستغنائه
تعالی پس عاید خواهد بود بمکلف بندگان و آن فائده نیست مگر حصول ثواب و ارتفاع مدارج تقرب
رب الارباب آری نسبت بکفار غرض از تکلیف محض تعریض است نه برای مومنین با آنکه شیخ مفید
علیه الرحمه فرموده است که ایجاب لطف نه از این راه است که منافی عدل است بلکه از جهت
که منافی کرم اوست پس انکار وجوب لطف مقرب مطلقا ولو بالنظر الی جمیل کرمه وحکمته
مساغی ندارد و مناظره هشام با عمرو بن عبید هم موید است و سیاتی حکایتها لکن لازم نیست که
او تعالی در هیچ جا ترک چنین امری نفرماید چه وجوب اینچنین لطف من حیث الحکمة نسبت
بجمیع مکلفین ثبوت نپیوسته و علمای شیعه بعدم عموم آن تصریح فرموده اند بالجمله مختار
امامیه چنانکه وجوب لطف است فی الجمله همچنین مختار ایشان است اسناد استدراج و ختم
و طبع و اضلال بسوی او تعالی مولانا الطبرسی در ذیل قول حقتعالی یضل به کثیرا میفرماید
که اضلال گاهی بمعنی تخلیه علی جهة العقوبة می آید یعنی او سبحانه تعالی الطافیکه بمومنین خواهد

علی ایمانهم مبذول میدارد و از کفار آن را منع می نماید انتهی محصل کلامه و از اینجا معلوم شد که چنین
لطف نسبت ببعض مکلفین واقع نمیشود و چگونه چنین نباشد و حال آنکه کفار و فساق که اهلیت الطاف
ربانیه ندارند بذل الطاف نسبت بآنها سزاوار نمی باشد و هرگاه لطف عام نباشد بلکه مشروط
بشرایط و منوط برفع موانع خواهد بود و اگر ادعا کلیه نسبت بمن اجتمع فیه الشروط نموده شود منجر
خواهد بود و لعله مراد من اطلق و هرگاه این دانستی پس بدانکه از جمله شرائط وجوب لطف است علم
باریتعالی بآنکه مکلف عند حصول اللطف اقدام بتکلیف خواهد نمود چه هرگاه بداند که بذل
الطاف نسبت بشخصی نفعی بحال او نخواهد بخشید فعل لطف لازم نخواهد گردید مگر در جائیکه اتمام
حجت و قطع عذر شده کان و مانند آن از مصالح ملحوظ باشد و از انجمله است سبق استحقاق والا
ترجیح بلا مرجح لازم آید قال السید السند المرتضی رضی الله عنه لاشبهة فی ان نعم الله سبحانه شاملة
للخلق اجمعین غیر ان فی نعمه ایضا ما یختص بها بعض العباد اما للاستحقاق او لسبب آخر یقتضی الاختصاص
و مراتب آن متفاوت است پس درجات لطف هم متفاوت خواهد بود چه الطافیکه نسبت
بانبیا و اوصیا مرعی میباشد نسبت بدیگران لزوم ندارد و از انجمله است آنکه لطف منافی تکلیف
نباشد والا مناقض غرض امتحان از تکلیف خواهد بود چه ظاهر است که این خانه دنیا سرای ابتلا
و امتحان است و محل تمیز نیکان از بدان پس اگر خداوند عالم جمله آنچه را که طبیعت فاعل طاعات
خواهان آنست میسر آرد سرمایه امتحان که مقصود اصل است از میان مرتفع گردد و مطلوب از آن
که اظهار مراتب مقربان بارگاه احدیت و علو مکان و رفعت شان ایشان است که با وجود آنکه
در این دار المحن از مشتهیات نفس و مرغوبات طبیعت بی بهره بوده اند و در راه خدا
اصناف مصیبت و رنجها را متحمل شده در هر حالت و هر صورت یاد خدا را از خاطر محو نکرده
اند و از هجوم بلاها و مصائب دل تنگ نشده و از فعل طاعات و اجتناب معاصی کاهی غفلت نورزیده

گشوده‌اند و مقتضای حکمت بانی برا بر مقتضای طبیعت خود همیشه ترجیح و تفضیل داده‌اند چگونه حال
آنها مثل حال کسانی باشد که طاعات نفس را بر طاعت خدا مقدم دارند و اگر موافق خواهش
نفسهای ایشان اسباب ظاهریه بهم آید طاعت خدا را بالعرض آرند و اگر بنا بر مصلحتی که خدا از ایشان عالم
است آن مطلوب و مرغوب ایشان را بر وجه مقترح فرو نفرستد در طاعت او کسل و فتور راه دهند
و بر قضای الهی راضی نشوند پس اگر بدون تکلیف و تمیز مستحق از غیر مستحق و بدون ابتلا و امتحانی برای
هر یکی مقترح و متمنای او که عبادت ابدان منوط سازد بر او تعالی اجابت آن لازم آید چگونه تمیز
میان نفوس قدسیه علیه و نفوس خبیثه خسیسه حاصل آید پس در حکمت و رافت او تعالی مستقر گردیده که
در اعطای قدرت و تمکن بر مکلف سائر مکلفان را شریک و سهیم سازد تا احدی را جای حجتی و محل کلامی
و عذری باقی نباشد برای امتحان و آزمایش و تمیز مستحق از غیر مستحق در نظر همگنان ظهور حق
میان عامل و غافل تحمیل امور شاقه و کثیرا منافی طبع ایشان فرماید تا اگر کسی از اینها متحمل
این امور گردیده رضای الهی را بر رضای نفس مقدم دارد هر قدر که زیاده تر رنج و الم در راه
خدا برداشته ثواب و جزای او عظیم تر فرماید و هر که رضای نفس شوم خود را بر رضای الهی
مقدم داشت و قلاده اطاعت شیطان را در گردن انداخت چون او تعالی تکلیف امر
ممکنی کرده و راه وصول آن محال نبوده حجت خود را تمام ساخته است و او را گنجایش
کلامی و معذرتی نمانده آری اگر لایق مرحمت و رافت و تفقد و عنایت است اعانت
او و توجیه اسباب بطرف مطلوب خیر از روی استحقاق یا تفضلا از او تعالی ظهور می‌یابد
و اگر لایق عنایت نیست بسبب شومی نفس و بدی خواهش حکیم علیم لطف و مهربانی
خود را از و سلب می‌فرماید چنانچه مجملی از آن گذشت بر مضامین صدق آگین کلمات
میمنت سمات جناب امام المتقین امیر المومنین علیه الصلوة والسلام در خطبه نهج البلاغه

و غیر آن و کلام علما معانی اعلام و دلالت دارد که اگر آنرا با الا ... جناب ذکر کنیم کلام بطول
می انجامد لکن ترجمه شطری از فقرات خطبه حضرت امیر المومنین علیه الصلوه و السلام که موسوم
است بخطبه قاصعه بنابر تبرک و تاکید صحت بعنوانیکه جناب آخوند مجلسی علیه الرحمه در عین الحیات
نقل نموده ذکر مینمائیم بتصرف یسیر با ذکر بعض عبارات اصل خطبه مبارکه پس آنکه
آنحضرت میفرماید واستعیذوا بالله من لواقح الکبر ولو رخص فی الکبر لاحد لرخص
فیه لخاصة انبیائه ولکنه سبحانه کرّه الیهم التکابر ورضی لهم التواضع
فالصقوا بالارض خدودهم وعفروا فی التراب وجوههم وخفضوا اجنحتهم للمؤمنین
وکانوا اقواما مستضعفین وقد اختبرهم الله بالمخمصة وابتلاهم
بالمجهدة وامتحنهم بالمخاوف ومحصهم بالمکاره فلا تعتبروا الرضا
والسخط بالمال والولد جهلا بمواقع الفتنة والاختبار فی موضع الغنی
والاقتار فقد قال الله سبحانه اَیَحْسَبُونَ اَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَنِینَ
نُسَارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْرَاتِ بَلْ لَا یَشْعُرُونَ بدرستیکه اگر خدا رخصت تکبر از برای کسی
از خلقش میداد هر آینه از برای پیغمبران و رسولانش رخصت میفرمود ولیکن حق سبحانه و تعالی
تکبر را از برای ایشان نه پسندیده و تواضع و فروتنی را از برای ایشان پسندیده پس پهلوها
روی خود را بر زمین میگذاشتند و روی خود را از خدا بر خاک میمالیدند و بال رحمت
و مسکنت برای مومنان میگسترانیدند و جماعتی بودند که در زمین ایشانرا ضعیف میشمردند
و خدا ایشانرا امتحان ساخته بود بگرسنگی و مبتلا گردانیده بود بمشقتها و محنت میداد
ایشانرا بترس و بیم از دشمنان و در بوته مکروهات ایشانرا مصفی و خالص میگردانید پس
خوشنودی و غضب خدا را از مردم به بسیاری مال و فرزندان مدانید زیرا که غنا و توانگری

فقر آن است فقر و درویشی امتحان خدا است فان الله سبحانه یختبر عباده المستکبرین
فی انفسهم باولیائه المستضعفین فی اعینهم ولقد دخل موسی بن عمران
ومعه هارون صلوات الله علیهما علی فرعون وعلیهما مدارع الصوف
وبایدیهما العصی فشرطا له ان اسلم بقاء ملکه ودوام عزه فقال الا تعجبون
من هذین یشترطان لی بقاء الملک ودوام العز وهما بما ترون
من الفقر والذل فهلا القی علیهما اساورة من ذهب اعظاما للذهب وجمعه
واحتقارا للصوف ولبسه بدرستیکه حق تعالی امتحان میفرماید بندگان متکبر را بدوستان
خود که در نظرها ضعیف و حقیر می نمایند وبتحقیق که موسی بن عمران علی نبینا وآله علیه السلام وبرادرش
هارون داخل شدند بر فرعون وپیراهن های پشمینه پوشیده بودند وعصاها در دست داشتند
پس شرط کردند از برای او که اگر اسلام آورد ملکش باقی و عزتش دائمی باشد فرعون گفت که
تعجب نمیکنید از این دو مرد ضعیف که از برای من شرط دوام عزت وبقای ملک میکنند وحال
آنکه بانحال اند از فقر وذلت چرا دست برنجنهای طلا در دست ندارند این کلمه را از این جهت گفت که طلا
وجمع کردن آن در نظرش عظیم بود وجامه پشم وپوشیدن آن در دیده اش حقیر مینمود ولو اراد
الله سبحانه بانبیائه حیث بعثهم ان یفتح لهم کنوز الذهبان ومعادن
العقیان ومغارس الجنان وان یحشر معهم طیر السماء ووحوش الارضین
لفعل ولو فعل لسقط البلاء وبطل الجزاء واضمحل الانباء ولما وجب للقابلین
اجور المبتلین ولا استحق المؤمنون ثواب المحسنین واگر حق تعالی میخواست در هنگامیکه
پیغمبرانش را مبعوث میکرد اینکه از برای ایشان گنجها ومعدنهای طلا بگشاید وباغها وبستانها
بایشان عطا فرماید ومرغان آسمان ووحشیان زمین را برایشان جمع آورده همراه ایشان میکرد لکن

ابتلاء و امتحان برطرف می‌شد و استحقاق جزا منتفی ماند و آنها که قبول رسالتها می‌نمودند
نمودند اجرهای امتحان کرده شده کان را نمی‌یافتند و مؤمنان استحقاق ثوابهای نیکوکاران
بهم نمی‌رسانیدند و لا لزمت الاسماء معانیها ترجمه این فقره در کلام احمد علیها
آن است که مؤمن مخلص ممتنع نمی‌باشد و اسم مؤمن ...
با آن ... تعارض با بها نمی‌شد یعنی لازم نمی‌بود که اسم مؤمن ... اسم با مسمی باشد
ولکن الله سبحانه وتعالی جعل رسله اولی قوة فی عزائمهم وضعفة فیما ترى
الاعین من حالاتهم مع قناعة تملأ القلوب والعیون غنی وخصاصة تملأ
الابصار والاسماع اذی لیکن حق تعالی پیغمبران را با عزمهای قوی فرستاد در ...
ایشان و سستی که بظاهر در نظرها ... [illegible]
ایشان با فقر که ... [illegible]
کرام وعزة لا تضام وملک تمد نحوه اعناق الرجال وتشد الیه عقد
الرحال لکان ذلک اهون علی الخلق فی الاعتبار وابعد لهم من الاستکبار
ولآمنوا عن رهبة قاهرة ورغبة مائلة بهم وکانت النیات مشترکة
والحسنات مقتسمة و اگر پیغمبران صاحب قوتی می‌بودند که هیچکس قصد ایشان نتوانستی کرد
و با عزتی غلبه‌ای که هیچکس ... نتوانستی شد و ملک پادشاهی می‌داشتند که مردم
گردنها بسوی آن ... کشیدندی ... بار عزت از اطراف عالم بسوی آن پادشاه بار بستندی
هر آینه اعتبار ایشان بر خلق بسیار آسان بود و از تکبر کردن ایشان دورتر و هر آینه
ایمان می‌آوردند یا از ترسی که ایشان را قهر می‌کرد و یا از طمعی که ایشان را مایل می‌گردانید
پس نیتها همه ... شریک بود و ... حسنات ... قسمت ...

و بعضی از تحسین در ترجمه برده و فقیر حقیر چنین نوشته اندیشهای مردم جهان بود و کار

و نیکیها درست و ... داشتی ولکن الله سبحانه و تعالی اراد ان یکون الاعمال

... بکلیتها والخشوع لوجهه ولا ... ئة لاجرة ولا انتظار

... الیه خاصة لا تشوبها من غیرها شائبة وکلما کانت لبلوغ الافضا

علی کانت الحظوظ والجزاء الجزل ولیکن حق تعالی میخواست که متابعت پیغمبران

او و خشوع نزد ذات مقدس او و شکستگی در اطاعت امر او و منقاد شدن

چند باشند مخصوص او و خالص از برای او که شائبه دیگر با آنها مخلوط نشود و مرحبا ...

و اختبار بیشتر است ثواب و جزا عظیم تر است الا ترون ان الله سبحانه و تعالی اختبر

الاولین من لدن آدم علیه السلام الی الاخرین من هذا العالم باحجار

لا تضر ولا تنفع ... ولا ... الحرام الذی جعله للناس

قیاما الا ترى چنین که حق سبحانه و تعالی ... آدم تا خاتم امتحان کرده است

چند که ضرر و نفع بخشا نمیرسانند نمی بینند و نمی شنوند ... خانه محترم خود و قرار داده

مردم جای قیام بطاعت امر ای عبادت مقرر ساخته ثم وضعه باوعر بقاع الارض

حجرا و اقل نتائق الدنیا مدرا و اضیق بطون الاودیة قطرا بین جبال خشنة

ورمال دمثة وعیون وشلة وقری منقطعة لا یزکو بها خف ولا حافر ولا ظلف

و آن خانه را ساکن کرد در سنگستانی از بیابان بیش از سایر ... و قابلیت آن ...

... که باعث برآمدن کفشها باشد از سایر ... کمتر است و زمین بسیار تنگ

... و القلیل العشب و بیابان کوهها ... سنگ ها ... و بشکل ...

چشمهای کم آب ... ولی ... که ... ... اشتر و ... آن ... گردد

ثم امر ... وتعالى آدم وولده ان يثنوا عطافهم نحوه فصار مثابة لمنتجع اسفارهم وغاية لملقى رحالهم تهوى اليه ثمار ... من مفاوز قفار سحيقة ومهاوي فجاج عميقة وجزائر بحار منقطعة حتى ... يهللون لله حوله ويرملون على اقدامهم شعثا غبرا ... ثم وشوهوا باعفاء الشعور محاسن خلقهم ابتلاء عظيما وامتحانا شديدا واختبارا مبينا وتمحيصا بليغا جعله الله سببا لرحمته ووصلة الى جنته

پس امر کرد حق تعالی آدم و ... را که متوجه آن خانه شوند هر جا که باشند و طی کنند بیابانهای خالی و درهای عمیق را و ... دریاهای ... و ... گرد آلوده بر گرد آن خانه ... و طواف کنند در حالتی که جامهای ... خود را نپوشیده باشند ... و ... خلقت خود را قبیح کرده باشند و این ابتلای است عظیم و امتحانی ... و ... ولو اراد الله سبحانه وتعالى ان يضع بيته الحرام ... بين جنات وانهار ... دانى الثمار ملتف البناء متصل القرى بين برة سمراء وروضة خضراء وارياف محدقة وعراص مغدقة ... ناضرة وطرق عامرة لكان قد صغر قدر الجزاء على حسب ضعف البلاء

و اگر میخواست که بیت الحرام و مشاعر عظام را در میان باغستانها و نهرها و زمینهای نرم و هموار قرار دهد که اشجارش بسیار و میوهایش نزدیک بنا باشد متصل بیکدیگر ... زارهای آن احاطه کننده بآن و زراعتهای ... و ... باشد هر آینه ... کرد و لیکن چون امتحان کمتر ثواب کمتر می بود ولو كانت الاساس المحمول عليها والاحجار المرفوع بها بين زمردة خضراء وياقوتة حمراء ونور وضياء لخفف ذلك مصارعة الشك في الصدور ولوضع مجاهدة ابليس عن القلوب

القلوب ولنفی مرتبة الوسع من الناس واگر اساس خانه کعبه وسنگهای آن ایش از زمرد
سبز یا از یاقوت سرخ یا نور و روشنی و ضیا میبود و مراینه راه شک از دلها بسته میشد
یا آن زد لها می خاست و خلجان شک از خاطرها برطرف میشد ولکن الله
سبحانه و تعالی یختبر عباده بانواع الشدائد و یتعبدهم بالوان المجاهد
ویبتلیهم بضروب المکاره اخراجاً للتکبر من قلوبهم واسکاناً
للتذلل فی نفوسهم ولیجعل ذلک ابواباً فتحاً الی فضله واسباباً ذللاً لعفوه یعنی حق تعالی
امتحان میفرماید بندگان خود را بانواع شدتها و از ایشان بندگی می طلبد بالوان مجاهدها و مبتلا
میسازد ایشان را باقسام مکاره برای آنکه تکبر را از دلهای ایشان بیرون کند و تذلل
وانقیاد را در نفوس ایشان [illegible] گردانیده است [illegible]

[illegible]

یعنی تا بیازماید خدا تعالی آنانرا که ایمان آورده اند تا که خالص کند اخیار را از گناهان بسبب ابتلا
و هلاک کند کافرانرا بگناهان شان در وقت ابتلا تخلیه میان آنها خوشی [illegible]
[illegible] تم ان تدخلوا الجنة ولما یعلم الله الذین جاهدوا منکم ویعلم
۱ مولانا الطبرسی در تفسیر قوله تعالی ولیعلم الله الذین آمنوا فرموده اینجا حاصل
غرض الهی اختیار و ابتلا آنست که مومنین ممتاز شوند بالایمان مشاهده فرماید خدای تعالی
می شناخت ایمان ایشانرا قبل از اظهار آن نمایند چنانکه می شناسد ایمان انرا بعد اظهار
شان پس قبل اظهار مید نیست که نزدیک است که امتیاز یابند اینها با ایمان از دیگران پس وقتیکه
اظهار ایمان نموده اند نیست که تمیز و امتیاز [illegible] ایشان از قوه بفعل آمده و این تغیر [illegible]
در معلوم است [illegible] آن تعلقات علم [illegible] غیر میشود [illegible] بعضی
گفته اند که مراد آنست که تا بدانند دوستان خدا اینها را متمیز با ایمان پس اظهار حال [illegible] دیگرا
از ملائکه و غیر ملائکه منجوا هند بخشش و اثابت شان و تعذیب معذبین بعذاب در نظر ایشان [illegible]
مشاهده عیان و اضح ولایح کرده و هیچ نیست نداده است کبراهی انکه تفضیح حال اینها را
هویدا کرده و کلاهما صحیحان و اما استدراج پس مرویست که کسی از حضرت صادق از
معنی استدراج سوال کرد پس آنحضرت فرمود که آن نیست به بنده است که مرتکب گناه میشود
پس حقتعالی او را مهلت میدهد و نعمت های خود را برو [illegible] تا بدین زیاده [illegible] از استغفار
غافل میشود و همین معنی در قرآن مجید اشاره فرموده حیث قال ولا تطع من اغفلنا
قلبه پس حقتعالی او را استدراج کرده [illegible]
من [illegible]

می‌خواهد به بندۀ خود که نه از لطف و رحمتی او، و او گناهی میکند همان وقت او را سیلی
عملی میکند که بزودی استغفار بیادش می‌آید و در طلب آمرزش میکوشد و هرگاه بنده از آن کار
خود خشمناک نماید و او مرتکب گناهی میشود و خدا تعالی نعمتی را می‌افزاید که است
مینماید و منهمک میماند در معصیت و هو قول الله عز و جل سنستدرجهم من حیث لا یعلمون

فصل ششم در بیان مسئلهٔ اصلح است و موضوع این مسئله اعم است از موضوع لطف چه هر لطف
اصلح است و هر اصلح لطف نیست لجواز ان لایکون له دخل فی التقریب الی الطاعة و لا التبعید عن
المعصیة و این معنی در اصلح بحسب دنیا واضح است و در اصلح بحسب دین نیز بعد تامل واضح است مثل
شدت سکرات موت با آنکه مقرب الی الطاعة نیست لکن اصلح است که هر چند بنده از جهت آنکه
کفارهٔ گناهان او میباشد اصلح بوده باشد و مثل توفیق عمل خیری که اعقاب برای او عمل آرند
برای میت اصلح است اگر چه نسبت به تقریب و تبعید هیچ نیست و مثل آنکه در حال حیات بنده
خدا تعالی اسبابی بهم آرد که باعث مزید اجر و تقرب او گردد چنانکه در حدیث افضل الاعمال
احمزها یعنی هر عملی که دشوارتر است ثواب آن بیشتر است پس اجتماع اسباب مشقت باعث مزید
اجر طاعت است هر چند در صورت خفت بنده اقرب الی الطاعة باشد و نظائر آن کثیره فالحاصل
ان الاصلح اعم من اللطف باشد و هرگاه این را دانستی پس از جناب الواجب
علیه الحمد و جواب آنچه شاه عبدالعزیز دهلوی در تحفهٔ اثنا عشریه گفته است که پیدا کردن شیطان
با آن قدرت که دارد میان او و انسان باقی داشتن او و امهال کردن او و قدرت
... او بر اغوای بنی آدم و تصرف ... در ... یکی از ایشان را واصلح ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فصل ششم در بیان اصلح و موضوع آن

اعتراض بر عبدالعزیز دهلوی و جواب آن از ابطال ...

[illegible]

آورده معتزلهٔ بصره قائل شده‌اند باینکه واجب است بر او آنچه اصلح بحسب دنیا باشد و مراد ایشان
از اصلح انفع است و مراد بغدادیین از اصلح بحسب حکمت و تدبیر است و ما میگوئیم که هر فعلی از افعال
حق سبحانه و تعالی مشتمل است بر کمال حکمت و مصالح اگرچه عقول بشری [illegible]
[illegible] و حکیم و غنی و قادر بر جمیع ممکنات است و هر که چنین باشد عبث و قبیح از و صادر نشود
[illegible] اگر از اصلح [illegible] است پس شبهه نیست که امر چنین است و همچنین است حال
اگر مراد ایشان از اصلح چیزی باشد که برای بنده بحسب دین او یا دنیا انفع باشد و در آن شائبه مفسده
بوجه من الوجوه نباشد و آن بنده بحسب علم الهی از جملهٔ عاصیان و اشقیا بسبب اختیار خود نباشد
اما هرگاه او چنین نباشد پس ممکن است در حق او خذلان و استدراج و اضلال [illegible] اصلح
و آنچه گفتیم [illegible] قواعد [illegible] و ظواهر آیات و اخبار بران شهادت [illegible] و این آیات و احادیث
زیاده از این است که بالاستیعاب [illegible] ذکر [illegible] و لهذا [illegible] بقلیلی از کثیر [illegible] نموده میشود
پس میگوئیم که محمد بن یعقوب کلینی باسناد خود از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت
آورده که حاصل آن اینست که صبر و رضا افضل طاعات خداست [illegible] نموده است
حق تعالی برای بنده از آنچه او محبوب دارد یا مکروه مگر آنکه آن خیر و بهتر است برای او [illegible]
کتاب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که جناب حق تعالی میفرماید که بعضی از بندگان مؤمن من [illegible] هست که امر دین او [illegible] اصلاح
نمی‌آید مگر بغنا و وسعت و صحت بدن پس عطا میکنم او را غنا و وسعت و صحت بدن [illegible] امر
دین او باصلاح آید و بعضی از بندگان مؤمن من هست که امر دین او باصلاح نمی‌آید مگر بفقر
و مسکنت و بیماری [illegible] [illegible] دین او باصلاح
[illegible]

بنده‌ایست که جد و جهد می‌نماید در عبادت من پس آخر شب برمی‌خیزد و ترک می‌نماید خواب شیرین
و لذت فرش خواب خود را و در تعب می‌اندازد نفس خود را به عبادت من پس یک شب و دو شب
خواب بر او مسلط میسازم و این از غایت ترحم من است بحال او پس آن بنده خواب میماند
تا صبح چون صبح میشود غضبناک میباشد بر نفس خود و عتاب میکند او را و اگر من میگذاشتم
آن بنده را تا در شب برخواسته بعبادت من قیام مینمود از آن معنی موجب عجب او میشد
و میگردید و این عجب هلاکت او میشد چه او را گمان میشد که سرآمد عبادت‌کنندگان گردیده
و بسبب عبادت خود از حد قصور بیرون رفته از این رهگذر او از من بعید میگردید و هو
یظن انه یتقرب الی فلا یتکل العاملون علی اعمالهم التی یعملونها للثواب
و هم از آنحضرت منقول است که از جمله آنچه حق سبحانه و تعالی بحضرت موسی وحی نمود که ای موسی
بن عمران هیچکس از بنده مومن خود دوست‌تر نیافریده‌ام و مبتلا نمیسازم او را مگر بآنچه که
آن بهتر است برای او و عافیت نمیدهم او را مگر آنکه آن بهتر است برای او و من
داناترم بآن چیزیکه باصلاح می‌آرد آن بنده مرا پس باید که صبر کند بنده من بر بلای من
که ما با او ارزانی فرمائیم و شکر کند بر نعمتهای من و بقضای من راضی باشد تا او را از جمله صدیقان
بنویسیم و آنحضرت فرمود که عجب دارم من از حال مسلم که هر چه در باب او حق تعالی قضا میکند
همان بهتر میباشد برای او و اگر مقاریض او را ریزه ریزه سازند همان برای او بهتر خواهد بود
و اگر پادشاه مغرب و مشرق شود همان برای او بهتر خواهد بود و این احادیث بیان حکمتی
دلالت میکند بر اینکه جناب حق سبحانه و تعالی اصلح فی الجمله را بعمل می‌آرد لیکن عموم آن
بجمیع عباد و مکلفین نمی‌باشد و این ثابت که عقل سلیم بآن حکم میفرماید چه آن مستحق منع
اصلح نمودن و نسبت بغیر مستحق اصلح را مبذول داشتن هر دو قبیح است کما لا یخفی ثانیاً

آنچه ما گفتیم وارد نمی‌شود و آنچه که صاحب مواقف و غیره ایراد نموده لنکه اصلح برای کافر فقیر که
معذب باشد در دنیا و آخرت این بود که آنرا اصلا پیدا نمیکرد پس چرا حق تعالی اصلح را در باب او
ترک نمود زیرا که دانستی که نزد ما تعمیم اصلح واجب نیست علاوه اینکه میگوئیم که فعل حق تعالی در باب
کافر که دادن او است و پیدا کردن او فی نفسه اصلح است برای او زیرا که حیات و زندگانی آن برای
او بضاعت چند است برای تحصیل مثوبات اخرویه خصوصا وقتیکه شرائط آن همه موجود و موانع
آن همه مفقود باشد پس هر گاه در اینصورت کافر کسب سعادت ابدیه باختیار خود ننمود در نعمت بودن
هستی او که محض احسان و تفضل حق تعالی بوده چه زیان خواهد رسید و در محل خود بثبوت پیوسته
که علم قدیم در اشیا تاثیر ندارد و صاحب مواقف گفته که اینجا حکایتی است شریف که قلع ماده
قول باصلحیت میکند و آن اینست که ابو الحسن اشعری با استاد خود ابو علی الجبائی گفت که چه میفرمائی
در باب سه برادر که یکی از آنها زندگانی کرد در طاعت حق تعالی و دومی در معصیت حق سبحانه
و تعالی عمر خود را صرف نمود و برادر سومی در حالت صغر مرد و ابو علی الجبائی گفت که برادر اول
را داخل در بهشت می‌نمایند و دومی را بجهنم و سومی را نه ثواب میدهند و نه عقاب ابو الحسن
اشعری گفت که پس اگر برادر کوچکی بگوید که ای پروردگار من اگر به من زندگانی می‌بخشیدی
پس عبادت ترا میکردم و داخل بهشت میشدم چنانچه برادر مومن من داخل بهشت گردید
جبائی در جواب گفت که در اینصورت حق سبحانه و تعالی میتواند که بگوید که من بعلم ازلی میدانستم
که اگر من ترا زندگانی می‌بخشیدم فاسق میشدی و امر خود را فاسد میکردی پس داخل جهنم
میشدی ابو الحسن اشعری چون این جواب استاد خود شنید گفت که پس درین هنگام برادر کافر
اگر بگوید که پس مرا چرا در صغر سن نمیراندی تا گناه نمی‌کردم و داخل جهنم نمیشدم جبائی
مبهوت شد هیچ جوابی نتوانست داد و ابو الحسن اشعری از آن روز مذهب استاد خود را ترک

حکایت شریف صاحب مواقف

ترک نمود و بمذهب حق گروید و این اول مخالفتی بود که در میان او و معتزله واقع شد تمام
ترجمه کلام او میگوییم که جبائی را میرسید که بگوید که حق سبحانه و تعالی میتواند که برادر کوچک بگوید
که اگر ترا معمر میساختم عبث میشد زیرا که مصلحت در زندگانی تو چیزی نبود نه برای خود و نه برای
غیر زیرا که میدانستم که تو اختیار کفر خواهی کرد و از ذات تو بغیر هیچ فائده نخواهد رسید پس آیا چه
در این هنگام برادر بزرگ که کافر مرد بگوید که مرا چرا در حالت صغر سن نمیرانیدی جناب
حق سبحانه و تعالی آنقسم جواب میتواند داد که مرا در زندگانی تو مصلحتی بوده از مصالح و آن
اینست که در علم ازلی من گذشته که از صلب تو صلحا و مومنین بهم خواهند رسید و یا تو منشا
انتظام بسیاری از امور خلائق خواهی کرد یا حسد و کفر از تو پس باختیار تو شده بر لازم
نمی آید که ترا از کتم عدم بعرصه وجود نیارم با وجود اینکه پیدا کردن من از جمله احسان من
است بر تو و بر جمعی کثیر از اولاد تو که از اهل صلاح و سداد خواهند بود علاوه اینکه دانستی که
مذهب ما نیست تعمیم اصلح نسبت بجمیع اشخاص پس اگر کسی گوید که ما می بینیم بسیاری از کفار را
که بعد طول عمر بهمان کفر که بودند مردند و هیچ مصلحت از آنها بظهور نپیوست پس چرا نمیراند
حق تعالی فرعون و هامان و زردشت و غیره را در حال طفولیت گوئیم که صنوف مصالح محصور
نیست و از دریافت نکردن ما مصلحت را در امری عدم مصلحت بالمره لازم نمی آید با اینکه
که بسیاری از حشرات و حیوانات که جناب حق سبحانه و تعالی آنرا بر روی زمین آفریده خالی
از مصالح نیست چنانچه حکما و غیرهم از محققین تصریح بآن نموده اند با وجود اینکه عقل بشر
بکنه آن مصالح نمیرسد و چرا جائز نباشد اینکه مصلحت در بقای فرعون استدراج باشد
نسبت باو زیرا که فرعون بشامت کفر مستحق استدراج بوده و چرا مصلحت در بقای
فرعون امتحان و ابتلا نسبت بدیگر اشخاص نباشد و چرا بقای او متضمن مصلحت عبرت جهانیان

کثیر از بنی آدم الی یوم القیامة بناء ... بعدم وصول عقول با قصه بادراک اسرار
حق سبحانه و تعالی در خلقت اشیا بودیعت گذاشته لازم بودن اینکه افعال حق سبحانه
تمام عبث است و سفه و خالی از مصالح ناشی از کمال بلادت و حماقت است و شارح مقاصد
و غیره گمان کرده اند که دعا کردن برای حصول مطالب و دفع مهارب منافات بقول اصلحیت
ندارد چه بنا بر این آنچه اصلح است واجب الصدور خواهد بود و تغیر بدعا در آن ممکن نیست و این
باطل است چه میتواند شد که نفس دعا مغیر مصلحت باشد و قبل دعا مصلحت در ایقاع امری باشد
و بعد دعا در ترک آن و همچنین او گمان برده که اگر اصلح واجب باشد مجال تفضل نماند و جناب
حق سبحانه و تعالی را در انعام و افضال اختیار نماند و این باطل است نظر بقوله تعالی و ربک
يخلق ما يشاء و يختار و يختص برحمته من يشاء يؤتي الحكمة من يشاء و گمان
او نیز باطل است چه داخل کیه اصلح بلطف تفضل است نه واجب لهذا نسبت ببعضی دون بعض میباشد
و ایضا اگر گمان او صحیح باشد لازم می آید جهل حق تعالی یا اضطرار و این باجماع اهل اسلام و نظر
بآیات مسطوره باطل است بیان ملازمه اینکه شک نیست که حق تعالی در ازل عالم است بجمیع آنچه از او
صادر خواهد شد پس خالی از این نیست که الحال آنچه علم او بآن وجودا یا عدما تعلق گرفته خلاف
آن میتواند کرد یا نه بر تقدیر اول جهل حق تعالی لازم می آید و بر تقدیر ثانی اضطرار و جواب
بر سبیل حل است که مناط اختیار ... بودن فعل صحت فعل و صحت ترک است نسبت بقدرت
فقط آیا نمی بینی که بعد اراده جازمه فعل واجب میشود و این وجوب منافی اختیار نمیباشد
بل مؤکد آن چنانچه تصریح نموده اند باینکه وجوب بالاختیار محقق اختیار است و همچنین است
حال وجوبی که بسبب تعلق علم الهی بآن شود پس همچنین باید دانست حال وجوبی را
نظر بعلم و حکمت و استغنای حق تعالی صورت تحقق نپذیرد و تمسک بآنچه گفته شد جواب

وجود خواص فعل اختیاری است در باب حسن فعل نیست بدرستیکه هرگاه فعل حسن از حکیم صادر شود

بران مدح مینمایند واگر از قبیل احسان است شکر وستایش او میکنند پس نظر بتوسع علم الهی و حکمت

آن حکیم آن فعل واجب الصدور از و شده باشد و همچنین از پادشاه جواد بعد التماس اعطای

عطایا می نماید که اگر نکند هم او بمقتضای جود عطا خواهد کرد و هرگاه اطراف جوانب مسئله

اصلح را احاطه فرمودی پس کلام ناصبی که بتلمذ ابلیس اکتساب نموده و خلق شیطان از ابی کان جد مفسده

انگاشته از معرض اعتبار ساقط گردیده وجود شیطان موجب مزید اجر انبیا و اوصیا و سایر

عباد الله المخلصین است و سبب مزید عذاب و نکال اعدای انبیا و اوصیا و اهل بیت طاهرین که هم

سرور افزای ارواح مقدسه مقربان حضرت صمدیت است و هم مقتضای عدالت و نصفت

با کمال هر که از علم قواعد عدل بهره و نصیبی دارد میداند که استدراج در محل استدراج و همچنین

اضلال و طبع و ختم در محل آنها عین حکمت و صواب است چنانچه لطف و اصلح و امداد و توفیق در محل

خود و دار دنیا که محل ابتلا و آزمایش است چنانچه بعثت رسل و نصب اوصیا اقتضا میکند

همچنین قوای شهوانی و وجود شیطان او و حال این دار دنیا بعینه حال خانه و منزل است

همچنان چنانچه تقاضای این میکند که مکانی در آن برای استراحت و جایی برای طبخ طعام مثلا باشد همچنین

تقاضای این میکند که مکانی در آن کنیف و بیت الخلا باشد لیکن چون مثل ناصبی اگر کسی کور باطن

و ظاهر داخل چنین خانه خواهد شد بسبب قصور خود مکانی غیر از بیت الخلا محل استراحت نخواهد

یافت هیچ کوری بتفتیش و تفضیح صاحب خانه خواهد پرداخت و نخواهد دانست که این بسبب کوری

اوست نه قصور صاحب خانه و کلام معجز نظام حضرت صادق علیه السلام در افحام ناصبی و اخزای او

من اللیام و تتمیم مرام راکبان سفینه اهل بیت رسول انام در مقام کافی و وافی است انتهی

بحذف بعض الالفاظ و بعد از این بعضی از فقرات حدیث مفضل را که گذشت نقل نمایم

[illegible]

فرموده اند وانچه درین مطلب محقق مدقق فرموده بپایه تحقیق رسیده لکن کلام اعلام درینمقام خالی
از اجمال نیست شیخ در تجرید میفرماید والاصلح قد یجب لوجود الداعی وانتفاء الصارف
وآخوند مجلسی علیه الرحمه در حق الیقین میفرماید که اکثر امامیه را اعتقاد آنست که انچه اصلح باشد
از برای خلق ونظام عالم فعلش بر حق تعالی واجب است وبعضی از متکلمین را اعتقاد آنست که
میباید که فعلی که متضمن مصلحتی باشد واصلح بودن ضرور نیست ومطلب بتفکر ونمیسد ضرور
نیست انتهی کلامه پوشیده نماند که اصلح ترجیح دارد بر مرتبه دون از آن وهرگاه ترجیح
احد المتساویین از حکیم مطلق روا نباشد اختیار مرجوح بطریق اولی روا نخواهد بود پس
قول مشهور امامیه حق است لکن انچه از مذهب اکثر نقل فرموده خالی از اجمالی نیست کلام
ومحصل مرام درینمقام آنست که اصلح نسبت بهر شخصی بطریق کلیه بر او تعالی لازم نیست انزال
آنست که اصلح بحسب نظام کلی ملحوظ دارد قال المحقق طوسی فی شرح الاشارات الاصلح بالقیاس الی الکل
غیر الاصلح بالقیاس الی البعض والاول واجب دون الثانی و از اینجا لائح میشود که اصلح واحری بالنسبة الی
نظام الکل لازم است اگرچه نسبت بشخصی خاص اصلح نباشد بخلاف اصلح بالنسبة الی البعض لکن انهم
اجمالی دارد چه فعل اصلح نسبت بان شخص اگر در حیز امکان است ومانعی ندارد حکیم علی الاطلاق
اهمال آن نخواهد فرمود واگر اختلال نظام کلی یا مانعی دیگر معارض باشد پس تفویت حق
عدل الهی چگونه روا باشد وظاهر مراد آنست که بر حق تعالی اصلح من جمیع الوجوه نسبت بواحد
واجب نیست لکن اصلح فالاصلح با رعایت شرائط استحقاق ورفع موانع خارجیه لازم میتواند بود
ودرینصورت فوت اصلح علی الاطلاق عند اختلال الشرائط ممنوع نیست قادح در ضابطه مذکوره
نخواهد بود ولعله لذا قال فی التجرید والاصلح قد یجب لوجود الداعی وانتفاء الصارف فحینئذ فوت
اصلح مرتبه اعلی نسبت بکسی یا از جهت عدم استحقاق او خواهد بود وترک آن منافاتی بعدالت

بعدالت نداود ویا بجهت ضرورت نظام جملی و درینصورت خداوند بالم تدارک مافات نسبت باو

در نشأت اخرت بر تقدیر فرض استحقاق بعمل میتواند آورد کما فی الآلام الغیر المستحقة منافعاً

ونیز میتوان گفت که اصلح نسبت بهر دو فرد بعمل می آورد لیکن با رعایت تحقق شرائط استحقاق

ورفع موانع وضرور نیست که هرچه در نظر ظاهر اصلح باشد مطابق واقع باشد چه مراد از اصلح اصلح

بحسب حکمت است نه اصلح فی الظاهر وبسا است که در نظر ظاهر امری مستحسن مینماید ودر باطن مشتمل بر

مفاسد وموانع میباشد وبالعکس قال الله عز وجل عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر

لکم وعسی ان تحبوا شیئا وهو شر لکم ولیکن حضرت باری تعالی که دانا به مصالح ومفاسد

امور است ومطلع بر دقائق وباریکیهای ظاهر وباطن هر چیز را می شناسد نسبت بهرکس انچه اقرب بصلاح

است بعمل می آرد پس انچه جناب والد ماجد علیه الرحمة افاده فرموده که از نصوص عدم عموم

اصلح معلوم میشود اگر مراد از ان عدم عموم اصلح ظاهر است یا منع عموم اصلح بالنسبة الی

کل شخص پس حق است ولکن مراد اکثر علما اصلح حقیقی است و همچنین اصلح الی

الکل و با اینهمه مقید است باجتماع شرائط وفقد موانع وانچه فخر الدین رازی گفته است

ان الاصلح لیس لو احب ان یوجد والا لکان الناس کلهم مجبولین علی الخیر فان ذلک اصلح کلامی

است ظاهری که دلالت میکند بر عدم فهم مراد خصم تتمه آگاه است که مصالح با دعیه وتصدقات

واعمال خیر متبدل میشود قال الله عز وجل ادعونی استجب لکم یعنی دعا بکنید مرا تا

قبول کنم از برای شما فی الحدیث القدسی فاسئلونی اکفکم واهدکم سبیل رشدکم

و در حدیث قدسی آمده که سوال کنید مرا تا کفایت مهمات شما بکنم وهدایت نمایم شما را براه

نیکی شما قال امیر المؤمنین علیه السلام الدعاء ترس المؤمن ومتی تکثر قرع

الباب یفتح لک یعنی دعا سپر مومن است از آفات و هرگاه بسیار میکوبی در را البته مفتوح

[illegible]

میشود برای توجه جناب [illegible] الدما [illegible] اعلی اسد در جبه در مواعظ حسنه میفرماید پوشیده نماند
که در باب دعا [illegible] اشکالی ایراد میشود اول اینکه ما می بینیم که اکثری از مردمان از حقتعالی مسئلت — اشکال اول
چیزها میکنند و حاجات آنها روا نمی شود بنابرین حق سبحانه و تعالی وفا بوعده خود ننموده باشد
نعوذ بالله منه پس باید دانست که اسباب عدم اجابت دعا چند چیز میتواند شد یکی اخلال بیکی از شرائط — جواب اشکال اول
دعا چنانچه منقولست که شخصی از جناب صادق علیه السلام عرض نمود که دو آیه در قرآن است
که اثر آن من ظاهر نمیشود حضرت فرمودند که کدام اند آنها عرض نمود که یکی از آنها قول حق
سبحانه و تعالی است ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ زیرا که من دعا میکنم و حق سبحانه و تعالی اجابت
آن نمیکند حضرت فرمود آیا تو تجویز این میکنی که حق سبحانه و تعالی خلف وعده کند گفت نه پس
امام علیه السلام فرمود که هرگاه چنین است پس موجب عدم اجابت چیست گفت نمیدانم حضرت
فرمود که من خبر میدهم ترا که هرگاه آدم اطاعت فرمان بردار حق سبحانه و تعالی کند در آنچه
او تعالی بآن امر فرموده و بعد از آن آنچه طریق دعاست آنرا مرعی داشته دعا نماید البته حق
سبحانه و تعالی دعای او را مستجاب میگرداند عرض نمود که طریق دعا چیست جناب معصوم فرمود — فصل ترتیب آداب دعا
اول حمد کن خدا را و ستایش او و ثنا بعد آن نعمتهای حق سبحانه و تعالی را یاد نما پس شکر حق تعالی
بکن بعد از آن درود بر محمد و آل او بفرست بعد از آن گناهان خود را یاد کن و طلب آمرزش
کن از حق تعالی پس اینست طریق دعا بعد از آن جناب معصوم علیه السلام فرمودند که آیه دوم
کدام است گفت قول حقتعالی است وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ بدرستیکه
ما انفاق میکنیم و عوض آنرا نمی یابیم حضرت فرمودند که گمان میکنی که حق تعالی خلف وعده نموده
گفت نه پس حضرت فرمود که هرگاه احدی از شما مالی از وجه حلال بهم رساند و آنرا در راه — فصل در سبب [illegible] دعا
خدا صرف نماید البته حق تعالی عوض آنرا باو میدهد و دوم از اسباب عدم اجابت دعا است

انیست که گاه است که انجاح مسئول بنده در علم حق تعالی موجب فساد عمل بنده باشد و هرگاه بنده بسبب
عدم علم بعواقب امور غیر از خوبی در آن نمی بیند لهذا آن را از حق سبحانه و تعالی استدعا می نماید و علیم
علی الاطلاق بمقتضای علم و حکمت و رأفت که بحال بنده دارد حاجت او را روا نمی کند کما یشهد به
قوله تعالی وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ
شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وحال بنده در این باب مثل حال بیماری است
که از عقل و علم بهره نداشته باشد و او رجوع کند بحکیمی که بسیار حاذق و دانا باشد و بحال آن
بیمار شفقت داشته باشد و آن بیمار نظر بخوبی فی الحقیقه بعضی از اغذیه بسبب جهل مضرت آن استدعای
تجویز خوردن [illegible] آن غذا از آن حکیم نماید و آن حکیم چون علم بمضرت آن دارد از آن جهت اجازت ندهد
[illegible] جمله اسباب تأخیر دعا زیادتی صلاح و پرهیزکاری است یعنی هرگاه حق سبحانه و تعالی
بنده خود را دوست میدارد و گاه است که میخواهد آواز مناجات او را می شنیده باشد چنانچه از جابر
بن عبدالله انصاری مرویست که جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند آنچه حاصل
مضمون آن اینست که گاه است که دوست خدا از برای امری از حق سبحانه و تعالی دعا نماید و حق سبحانه و تعالی بجبرئیل میفرماید
که حاجت او را روا کن لیکن در آن تأخیر نما پس بدرستیکه من دوست میدارم که آواز بنده خود را
همیشه بشنوم و گاه است که دشمن خدا دعا میکند و حق تعالی بجبرئیل میگوید که حاجت او را زود روا
کن که مکروه میدارم شنیدن آواز او را و از این قبیل اسباب دیگر هم هست که استیعاب آن طولی
میخواهد و در بعضی از احادیث وارد شده که دعای سه کس مستجاب نمیشود یکی آنکه حق سبحانه و تعالی
او را روزی کرامت کرده باشد و او آن را در غیر راه خدا صرف نموده بگوید اللّٰهُمَّ ارْزُقْنِي
پس حقتعالی در جواب او گوید که آیا من رزق تو نداده ام دوم آنکه بر زن خود ظلم کند و دعای بر آن
بکند پس حقتعالی گوید چرا او را اطلاق نمیدهی سوم آنکه در خانه خود نشیند و سعی برای روزی نکند

سبب تأخیر اجابت

و گوید اللهم ارزقنی پس حقتعالی جواب میگوید که آیا من بخیلی ای طالب و نیز ای

اما اشکال ثانی پس آنست که هرگاه حق سبحانه و تعالی آنچه میکند بر وفق حکمت و مصلحت میکند و آنچه خلاف
آن باشد نمیکند پس فائده و حاجت چه باشد چه اگر مطلوب داعی بر وفق حکمت است البته از حق سبحانه و تعالی
صادر خواهد شد و اگر بر خلاف آنست محال است که از و صادر شود خواه دعا کند و خواه نکند
پس باید دانست که میتواند شد که امری قبل از دعای داعی بر خلاف مقتضای حکمت باشد و بعد دعا
مقرون بمصلحت شود چه مصلحتهای حق تعالی باعتبار تبدل اوقات و ازمان و تفاوت اشخاص متبدل
میشود و بر همین مبنی است ناسخ بودن بعضی آیات مر بعضی را و بعضی از شریعتها مر بعضی را و هم چنان
گفته که دعا چون از جمله عبادات است انسان را بآن امر میشود هر چند بالفرض مؤثر در باب
انجاح حاجات نشده باشد اما اشکال سیوم پس آنست که ما اکثر اوقات بعضی از کتابات بعضی از اسمها
و نقشها و طلسمها مشاهده می کنیم که هرگز مثل آن در ادعیه ماثوره و شرع معهود نمی بینیم و این جاست که
اکثری از ابنای روزگار دست از ادعیه ماثوره بر داشته رجوع میکنند بسوی انجاح حاجات خود بآنها
که صاحب افسونها و نقشها اند و مهارت در علم تکسیر و غیره دارند پس باید دانست که دنیا عالم اسباب
است یعنی حق سبحانه و تعالی بمقتضای حکمت و مصلحت خود بعضی اشیا را سبب بعضی گردانیده یعنی
هرگاه سبب بوجه مخصوص متحقق شود باید اثر آن از آن صادر شود خواه بر وجه مشروع باشد و خواه
بر خلاف آن مثلا مقاربت مرد با زن باشتراط عدم مانع سبب تولد طفل گردانیده خواه این
مقاربت بر وجه مشروع باشد و خواه نباشد و همچنین ضرب و استعمال شمشیر سبب قطع
و جرح و غیر ذلک من الامور الکثیرة و حق سبحانه و تعالی بنابر امتحان و دیگر مصلحتها که او بهتر میداند
بندگان خود را امر نموده که بوجه خاص در این اسباب ها تصرف نمایند و از شرع تجاوز نکنند
خواه در آن صورت موافق تمنای دل از منافع دنیوی منتفع شوند و خواه نشوند و هرگاه این را

فائده در بیان اشکال دوم

جواب اشکال دوم

فائده در اشکال سیوم

فائده جواب سیوم

را دانستی پس باید دانست که نمیتوانند شد که افسون سبب حصول امری شود چنانچه زنا و سرقه سبب
تولد طفل و حصول مال لکن هر گاه بر خلاف نهج شرعی است عاقل نباید برای منفعت عاجل خسران
ابدی و عقاب سرمدی اختیار نماید و برای توضیح این امر میگوییم که دنیا را بمنزله باغی قرار باید داد
که بانواع فواکه و اشجار و اقسام گلها و ازهار مملو باشد و آقای آن باغ بغلامان خود گفته باشد که
هر گاه محتاج شوید بمیوه و گل این باغ بمن عرض نمایید که من اگر مصلحت خواهم دانست انجاح حاجت
شما خواهم کرد و اگر در آن مفسده خواهد بود بالفعل حاجت شما روا نخواهد شد لکن عوض آن
اضعاف آنچه شما از من خواسته آید انعام خواهم کرد و اگر بدون اجازت من از این باغ منتفع
شوید بالفعل چند مدت برای اتمام حجت خود از شما درین باب مواخذه نخواهم کرد و بعد انقضای
مدت معهود بانواع عقاب ابد الآباد معاقب خواهم ساخت پس وای بر عقل غلامی که از جهت خوف
عدم انجاح حاجت از آقا عرض حاجت ننماید و بایکی از باغبانها سازش نموده میوه آن باغ
را متصرف شود و عذاب و نکال ابدی برای خود مهیا سازد و خوشا بحال غلامی که هر گاه گرسنه
شود پیش آقای کریم خود رفته عرض نماید و آقای او هر قدر که برای او مصلحت داند باو بدهد و آن
غلام باین جهت محبوب آقا شود و آقا عنقریب او را از نعمتهای ابدیه چنان محظوظ سازد که
چشم او روشن شود و شاد و خورم گردد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء

فصل نهم در بیان مسئله آلام و اعواض پوشیده نماند که این دار دنیا از رنج
و عنا و محنت و بلا مشحون است و زندگانی این دار فانی بانواع آلام روحانی و جسمانی مقرون
و عیشش مشوب بآلام و مشرف بانقطاع و انهدام و این رنج و الم درین نشاة برای
نیک و بد و مستحق و غیر مستحق مهیا و آماده است پس توهم نشود که این امور منافی عدل است
زیرا که بعض این آلام که از طرف خداوند عالم نسبت به بنی آدم واقع میشود در حقیقت

تمثیل شریف برای توضیح

فصل نهم در بیان مسئله آلام و اعواض

عدل و حکمت و خدا ایف فضل و رفعت او نمی باشد و بعض آخر که از مخلوقات بظهور میرسد بفعل
خدا است و نه خدا ابتدا راضی است بلکه تدارک آن میفرماید و در دنیا یا آخرت عوض بر ظالمی که ازش
می نهد لا یجوز ظلم ظالم تفصیل این اجمال آنکه الم بر دو نوع است حسن و قبیح و قبیح از جناب رفیع
او تعالی صادر نمیشود بلکه چنین الم واقع نمیشود مگر از بندگان عاصی پس آن الم اگر حسن باشد
صدور آن از او تعالی عیبی ندارد بلکه مستحسن بلکه از بندگان نیز وقوع آن مستحسن میتواند بود و
فرموده اند که جز این نیست که الم مستحسن میشود بیکی از جهات ششگانه اول آنکه المی باشد
که نفع زاید بران مترتب شود و الم دهنده عوض جزیل و نفع جمیل بر آن قرار دهد بحیثیتی که متألم
نظر بمزید نفع بر الم راضی باشد و این امر استبعادی ندارد چه بسا است که مردم بتوقع منافع
کثیره آلام یسیره را گوارا می نمایند چنانکه اهل دنیا در طلب دنیا چه زحمت ها که برمیدارند و طالبان
علم چه قدر تعب و مشقت که در تحصیل علم متحمل آن میشوند چونکه میدانند که ثمرات جلیله بران مترتب خواهد شد
انجام رنج را راحت دانسته گوارا میسازند دوم آنکه الم مشتمل باشد بر دفع ضرر زائد که اگر رنج
اقدم را در حق مریضی مثلا اختیار نکنند بیم آن باشد که در رنجی سخت تر از ان مبتلی شود مثل
فصد که الم آنرا بلحاظ شدت و صعوبت وجع دیگر گوارا میکنند یا دست کسی جرحی یا قرحی دارد که بخوف
سرایت آن بنفس قطع آنرا اختیار میفرمایند سوم آنکه الم بر وجه مدافعت باشد باین عنوان که کسی
قصد نفس کسی دارد و آن کس او را دفع او را میکشد پیش از آنکه او اقدام بر کشتن نماید چهارم آنکه المی باشد
که بمجری عادت حاصل آید مثل آنکه هر گاه زنده در آتش بیفتد پس محترق گردد و یا در دریا واقع شود
پس غرق شود چه انتساب این الم بطرف خالق عالم باعتبار خلق نار محرقه و بحار مغرقه قبیح نمیباشد
پنجم آنکه المی باشد که جزای عمل او باشد مثل آنکه خون ناحق کرده و او را بقصاص مقتول میکشند
ششم آنکه در تعب و الم انداختن بجهت مزدوری باشد که بوی بدهند مثل اجرت و مزد بار برداران

ای نیکوکاران هر چه جز این آلام است مستحسن نیست و آن الم ... حق است بدون عوض
نماند بی خوشنودی او باشد هرگاه این دانستی پس بدانکه الم و رنجی که از حضرت
باری تعالی نسبت ببندگان بظهور میرسد لامحاله یکی از وجوه حسنه در آن یافته میشود لکن بعضی از وجوه
حسنه سابقه اختصاص ببندگان دارد مثل آنکه بوجه مدافعت باشد چه حق تعالی از کسی خوف ضرر نسبت
بخود ندارد که مدافعت آن نماید ولکن میتواند شد که دفع ضرر دیگری خواسته باشد قال الله عز
وجل فی قصة موسی والخضر فخشینا ان یرهقهما طغیانا وکفرا وکیفما کان کار
مورد الم مستحق آن باشد چو از ایلام محل کلام است بندگان که در فقر و عنا و مرض و بلا و مصیبت مبتلی میشوند
گاه است که از این قبیل میباشد یعنی جزای عمل شان در جهان میشود لکن گاه است که جزای عمل
اینها در عقبی حواله بدان بوده باشد وقتی که گناه سخت تر باشد پس عذاب الیم جحیم که برای کافران
ومخالفان و فاسقان مهیا و آماده شده از باب جزای اعمال شان مستحسن است و گاه است که کفاره
سیئات واقع میشود و از وزر و وبال اخروی سبب آن ها میشود و گاه است که در حق او
لطفی باشد مقرب بطاعت یعنی متنبه شود و او را بر توبه و انابت و آن باعث بر مغفرت و بخشش او شود
و گاه است که اجر و ثواب برای او علاوه بر آن شود هرگاه الم از قدیمی ... باشد حضرت امام زین العابدین
علیه السلام در دعای صحیفه اشاره بدین وجه فرموده حیث قال اللهم لک الحمد علی ما لم ازل
انصرف فیه من سلامة بدنی ولک الحمد علی ما احدثت بی من علة فی جسدی
و این دعا طولی دارد و حاصل معنی بعض فقراتش اینست که خداوندا حمد و شکر از برای تست
بر آنچه پیوسته مرا بآن متمتع داشته از سلامت بدنم و برای تست حمد و شکر بر مرضی که حادث
فرموده در جسم من پس نمیدانم ای پروردگار من که کدام یک از این دو حال سزاوارتر است بر
شکر ستایش تو وقت صحت که گوارا کردی در آن حال برای من روزیهای پاکیزه خود را و ...

وخوشنودی [illegible] این حال بر رضا جوئی خود و توانا ساختی یا آن مرا بر [illegible]
که توفیق داده بودی مرا این با وجود مرض و بیماری که خالص گردانیدی مرا [illegible]
و نعمت هائی که اتحاف نمودی برای من برای تخفیف بار گناهانی که پیشتر داشتم و پاک شدن
من از جهت آن از روزی معاصی برای [illegible] سبب آن مرض [illegible] بیاد داده شدن تو مرا
بجهت دور ساختن گناه بشفقت [illegible] جسم خود و در این ضمن بهم آمد برای من ثواب ها
ناشناسی حسنات که نوشته اند برای من کاتبان اعمال با آنکه دل من [illegible] فکر نکرده زبان من
بآن گویا نشده اعضای من بآن حسنات مشقت نکشیده از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که تب یک شب کفاره گناهان گذشته و آینده است در چند حدیث معتبر از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقول است که حقتعالی میفرماید که هر که سه شب بیماری کشد و با احدی از عیادت کنندگان
شکایت نکند بدل کنیم برای او گوشتی بهتر از گوشت او و خونی بهتر از خون او پس اگر عافیت
[illegible] او را از گناهان پاک کنیم و اگر بمیرانیم بسوی رحمت خود می بریم [illegible]
نقل [illegible] در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که
روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله سر جانب آسمان بلند کردند و تبسم فرمودند صحابه از سبب آن
[illegible] فرمودند که تعجب کردم از دو ملک که بزمین فرود آمدند [illegible] مومن صالحی
[illegible] در جای [illegible] طلب کنند [illegible] عمل [illegible] شب و روز [illegible] نماز [illegible] نیافتند
[illegible] و گفتند [illegible] بنده [illegible] در جای [illegible] طلب کردیم [illegible]
بیمار است [illegible]
[illegible]
[illegible]

چه ظاهر لفظ مستبعد است لکن بتقلیل قول تخصیصها [illegible] آیه [illegible]
[illegible] است و بدین تقدیر بابی بها سببیه نخواهد بود بلکه محض صله [illegible] معنی [illegible]
حدیث معتبر دیگر از حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله منقول است که چون مومن ضعیف
پیری غالب شد حق تعالی امر میفرماید که آنچه در جوانی و قوت میکرده برای او بنویسید و چنین ملکی را
امر میکند که برای مومن بیمار بنویسید آنچه در حالت صحت میکرده است از کارهای خیر و از برای
کافر بیمار بنویسید آنچه در صحت از کارهای بد میکرده است شیخ محمد بن یعقوب کلینی باسناد خود از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه نقل کرده است که پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل گذشت بر مسیتی که
بر بعضی از او دیوار افتاده و بعضی از آن که بیرون از دیوار است سباع و وحوش و طیور
مجروح ساخته گوشت آنرا بوده اند و بعد از آن گذشت بر مسیتی که او را زینت خدا [illegible] اند
و پارچه های حریر و دیبا پوشانیده اند و مجمرها بر گرد او گذاشته اند چون پیغمبر بنی اسرائیل حال ایشان
را مشاهده نمود گفت خداوندا گواهی میدهم که تو احکم الحاکمینی و عادل الحکمی بنده اول کافری
عبادت تو کسی را شریک نساخته و ترا همیشه بوحدانیت پرستش نموده با وجود این او را بآن حال
مذلت مرگ رسیده و این بنده دومی کافر بایمان تو نیاورده [illegible] جسد پلیدش را
باین زینت مرحمت نمودی حق سبحانه و تعالی در جواب فرمود که ای بنده من [illegible]
که تو گفتی چنین است عدالت و حکمت الهی من خلل ندارد و لیکن بنده اول را که دیدی یک گناه
[illegible] کرده بود [illegible] کفاره گناه [illegible] و این بنده دوم را
[illegible] تا [illegible] باین حالت رسانیدم [illegible]
[illegible] بدون [illegible]
[illegible]

در بیان حکایت دو مرد [illegible]

ذکر [illegible] امام [illegible]

وهذا هو الذي [illegible] خبر کلی حصول عوضی است که زائد باشد بر الم بمثابه که اگر کسی را
ایلام موجوده [illegible] برسد و عوض کذائی را بر آن مترتب شود و در میان آنکه از او [illegible] هیچ
عوضی نمی‌رسید باشد صرف ایلام با عوض اختیار نماید و دیگر آنکه در آن الم غرضی و نفعی مثل الم اطفال و
متحقق [illegible] و باعث لازم نباید مثل الم طفل صغیر که باعث تذکر ابوین و تنبیه ایشان بود و اثبات
کرده و جناب استاد ماجد علیه الرحمه دو شرط قائل شده بعلت آنکه ممکن است بود که غرض از الم
محض امتحان باشد و تمیز مطیع از عاصی گویا غرض آنجناب تکلیفی است که مشتمل بر ایلام باشد
مثل تکلیف حضرت باری تعالی ابراهیم خلیل را بذبح فرزندش اسمعیل که مشتمل بر ایلام است و غرض
مقصود از آن آزمایش و امتحان بود و تقرب بطاعت آخر و در نظر قاصر این تکلیف هم خالی
از لطف نیست و لکن اصل تکلیف التقرب بطاعت آخر چنانکه افاده فرموده لازم نیست آری
میتوان گفت که تکلیف [illegible] مشتق است از کلفت و کلفت مشقت را [illegible] گویند
و مشقت الم فی الجمله لازم است و غرض از تکلیف امتحان است و لازم ندارد تقرب بطاعت آخر
لکن عوض این الم هم است که مشتمل بر تعظیم میباشد و الم [illegible] مجرد عن التعظیم
است پس این قسم الم تکلیفی نخواهد بود و در این الم لطفیت شرط است و در الم تکلیفی [illegible]
نماند که المی که از طرف خداوند عالم [illegible] تصور [illegible] بندگان [illegible] میرسد [illegible]
خیر و حسنات جلیله بر آن مترتب میشود که بندگان به تفاصیل [illegible] آن آگاه نشوند البته
بنا بمقتضای الهی [illegible] حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقول است
که [illegible] خائف و ترسان میباشد [illegible] و یقین [illegible] بقضا [illegible] تبارک و تعالی
برای او [illegible] المرت [illegible]
[illegible] حالیکه [illegible] سوال [illegible] حال

و عیال خود میگذارد و امور خود را مضطرب می یابد از معاملاتی که با ایشان [illegible] پیش [illegible]

ایشان که باقی مانده است و دل و حسرتها از طرف آنها دارد [illegible]

ارزو آورده [illegible] آنها را از دنیا قطع پس ملک الموت میگوید که چه سبب است که

جزعات غم و غصه میخوری در جواب میگوید بسبب آنکه امور خود را حایل شدن [illegible] و میان من

و ایشان پس ملک الموت میگوید که آیا عاقل کسی جزع میکند از چیزی که زبونی کند و عوض آن

هزار هزار ضعف آنها را بیابد در جواب میگوید نه پس ملک الموت میگوید ببین بسوی بالا پس می بیند

درجات بهشت و قصرها را که از خاطر بشر بیرون است [illegible] آن [illegible] های دنیا محو می شود پس میگوید

ملک الموت اینست منزلهای تو و نعمتهای تو و اهل و عیال تو و هر کسی از اهل و ذریت تو در دنیا صالح

و نیکوکار هستند پیش تو با تو خواهند بود در اینجا پس آیا راضی هستی بآنها در عوض چیزهای که

در دنیا داشتی در جواب میگوید بلی قسم بخدا پس میگوید ملک الموت ببین پس نظر میکند و می بیند

جناب رسالتمآب و حضرت امیرالمؤمنین و دیگر ائمه معصومین علیهم السلام را در اعلی علیین پس میگوید

آیا می بینی بزرگواران انبیا آقایان تو و ائمه تو همنشینان تو اینجا هستند پس آیا

خشنود می شوی بآنها در عوض چیزهای دنیا که از آنها جدا شدی [illegible] در جواب میگوید بلی بسم

پروردگار و بعد از آن حضرت فرمودند که اینست معنی قول حق تعالی **ان الذین قالوا ربنا**

الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة ان لا تخافوا و لا تحزنوا از حضرت

امام جعفر [illegible] منقول است که ثواب [illegible] بعد از مرگ [illegible] بهشت است [illegible]

[illegible] فرزند [illegible] است [illegible] فرزند [illegible]

با [illegible] و [illegible] حضرت سید الانبیا و المرسلین منقول است که

داخل بهشت میشود کسی [illegible] پیش [illegible] پس شخصی گفت یا رسول الله [illegible]

در بیان بازپرسی حساب و ثوابهای که [illegible] و فضل [illegible] والدین [illegible]

نداشته، شد یا فرزند نرسیده باشد حال او چه خواهد بود حضرت فرمود که برای او در بهشت
روضه‌ایست، پس آن حضرت در مقام ترغیب و تهییج زن او منقول است فانی اذا جئتم

القیمة حتی السقط یظل محبنطئا علی باب الجنة فیقول الله عز وجل ادخل
الجنة فیقول لا حتی یدخل ابوای قبلی فیقول الله تعالی للملک من الملائکة ائتنی
بابویه فیامر بهما الی الجنة فیقول هذا بفضل رحمتی لک یعنی آنحضرت فرمود که
مباهات میکنم بکثرت امت خود بسائر امتها در روز قیامت حتی بچه سقط شده بهشت که می آید در
در حالیکه آثار ملال بر روی او هویدا است پس خداوند عالم میفرماید که در بهشت داخل شو عرض
میکند که تا مادر و پدر من پیش از من داخل بهشت نشوند داخل نمیشوم پس حق تعالی
بملکی از ملائکه خود میفرماید که والدین او را بیاور پس حکم میکند آنها را که داخل بهشت شوند پس
خداوند عالم میفرماید که این کرامت است برای تو بفضل رحمت خود عطا فرموده ام پس
روایات لایح شد که المی که باطفال ابوین ایشان میرسد باعث ارتفاع درجات ابوین ایشان میگردد
و بانهم حق ابوین ایشان لطفی است مقرب الی الطاعة چگاه است که این مصیبت باعث انتباه
باعث تذکر و اعتبار اولیای آنها و موجب انابه الی الله میشود و از این باب است مصائب
و آلام انبیای کرام علیهم آلاف التحیة و السلام باعث ارتفاع مدارج آن حضرات میباشد و آنچه
است که واقع شد در حضرت امام حسین علیه السلام در درجه شهادت باعث ترقی درجه شفاعت تامه
است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

بست پس اگر خواهی آنرا در دفع مصیبت از عترت خود صرف نما و اگر خواهی باشد مصیبت ایشان را
[illegible] برای عاصیان امت خود بگردان پس آنحضرت فرمود من میخواهم که آنچه که خدای
من میخواهد دعای مرا ذخیره شفاعت بسازم از برای عاصیان امت خود [illegible] از ناحیه
مقدسه حضرت صاحب العصر و الزمان علیه السلام آمده وارد است المعوض من قتله ان الائمة من نسله
و الشفاء فی تربته و الفوز معه فی اوبته و الاوصیاء من عترته بعد قائمهم و غیبته یعنی حضرت امام حسین
علیه السلام از شهادتش بچند چیز عوض کرده شد یکی آنکه امامت در نسل آنحضرت قرار گرفت و شفا در
تربت مطهره او و نجات در رجعت با و عترت او و بعد زمان غیبت قرار یافت هرگاه این را دانستی
پس آنکه بعض اهل خلاف بلکه بعض قاصرین از اهل وفاق اشکال میکنند که خداوند عالم که حضرت
ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام را مامور بذبح فرزندش اسمعیل فرمود مخالف عدل الهی است
زیرا که چگونه چنین امر ناحق مامور به تواند شد گویا این معنی را از راه نافهمی از روی نقص عدالت الهی
حجت میگردانند و این شبهه در حقیقت ماخوذ است از کلام ابلیس لعین و در روایت است از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هرگاه حضرت ابراهیم خلیل بحکم پروردگار جلیل حضرت اسمعیل را
بر پهلو خوابانید [illegible] که او را ذبح کند [illegible] شیطان بصورت مرد پیری پیش آمد گفت ای
ابراهیم چه میخواهی از این فرزند خود حضرت ابراهیم فرمود میخواهم که او را ذبح نمایم شیطان گفت
سبحان الله فرزندی که یک چشم زدن معصیت خدا نکرده باشد او را ذبح میکنی آنحضرت فرمود
آری همچنین است که خدای من مرا بذبح او مامور ساخته من میخواهم که فرزند خود را در راه خدا قربان
کنم شیطان گفت بلکه پروردگار تو از چنین ناحق منع میکند و همین نیست که در خواب تو شیطان
چنین امر قبیحی حکم نموده حضرت فرمود وای بر تو من کلام خدا را شنیده ام و همان خدا هم
[illegible] قسم بخدا [illegible] میخواهم [illegible]

فرمان الهی مخصوص ذبح فرزند خود کرد و دید ابلیس گفت ای ابراهیم [illegible] ای مردم

نتوانند امسک کنند لیکن اگر ذبح میکنی فرزند خود را ذبح میکنند مردم اولاد خود را [illegible]

خود را [illegible] مثل مشهور است جواب جاهلان خاموشی [illegible] بکلام [illegible]

کلام [illegible]

او را [illegible] امتحان [illegible]

حسن

که طبع و [illegible] ذبح [illegible]

اعتبار ایشان لائح کرده چنانکه حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل [illegible]

بعد لائح کرده [illegible] که بنا بر روایت [illegible] حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام

در [illegible] دید که [illegible] مقام [illegible] ذبح میکند [illegible]

[illegible] خواب [illegible]

[illegible] خواب [illegible] الهی [illegible]

[illegible]

[illegible] ای [illegible] در خواب [illegible]

با [illegible] حضرت اسمعیل گفت یا ابت افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله من الصابرین

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آسمان

[illegible]

[illegible] حضرت ابراهیم [illegible] حضرت اسمعیل [illegible]

کبیر یعنی حضرت ابراهیم علیه السلام و هرگاه حق سبحانه و تعالی صدق نیت و قوت صبر حضرت ابراهیم
را مشاهده فرمود و بغایت رحم فدا داد او را بگوسفندی چنانکه عادت او ست در ابتلای بندگان
که اجر و ثواب بی حساب برای ایشان در مقابل امتحان قرار میدهد و ابتلای بمحن ... ان بمحن مشهود
و صاحب الم برای نظر جمال آن بابت رضا راضی چنانکه بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه
السلام روایت کرده اند که چون حق تعالی حضرت ابراهیم را مامور ساخت که گوسفند را عوض
ذبح فرزند او ساخت بقول خود وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا
إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ وَفَدَيْنَاهُ
بِذِبْحٍ عَظِيمٍ پس ابراهیم آرزو کرد که کاش مامور نمی شدم بکشتن گوسفند و فرزند خود را بدست
خود از برای خدا قربانی میکردم تا آنکه دل من بکشتن عزیزترین فرزندان من بدرد می آمد و مستحق
میشدم بسبب آن رفع درجات اهل مصائب را پس حقتعالی بسوی او وحی کرد که ای ابراهیم کیست
محبوب ترین خلق بسوی تو ابراهیم گفت خداوندا خلقی را نیافریده که محبوب تر باشد بسوی من از حبیب تو
محمد صلی الله علیه و آله و سلم حقتعالی باو وحی کرد که آیا او محبوب تر است بسوی تو یا نفس تو ابراهیم گفت
بلکه او را از جان خود دوست تر میدارم و فرزند او را از فرزندان خود پس خدا وحی کرد
که آیا کشته شدن فرزند او بر دست دشمنان او دل ترا بیشتر بدرد می آورد یا کشتن فرزند
خود را بدست خود در طاعت من ابراهیم گفت بلکه کشته شدن فرزند او بر دست دشمنانش
بیشتر دل مرا بدرد می آورد پس حقتعالی فرمود که ای ابراهیم گروهی که دعوی خواهند کرد که
از امت محمد اند حسین فرزند او را خواهند کشت بظلم و عدوان چنانچه گوسفند را میکشند
بسبب این اینها مستوجب غضب من خواهند شد پس ابراهیم بجزع آمد و دلش بدرد آمد
و گریان شد پس حقتعالی ندا کرد که فدا کردم جزع ترا بر فرزندت اسمعیل اگر او را قربانی

میکردی بر جزعی که بر فرزند پیغمبر آخر الزمان حسین کشته شدن او کردی و با من عتاب و جب
کرد رسانیدم برای تو رفیع ترین درجات اهل مصائب را اینست معنی قول حق تعالی وفدیناه
بذبح عظیم هر گاه این دانستی پس بدانکه بندگان را کشتن بعد کردن بدون جهت استحقاق
قبیح است [illegible] که باعث رضای او باشد قدرت ندارند پس ایلام ایشان ایلام حسن
که غیر اضرار مقتول و ایلام و [illegible] تا فرمانی خدا هیچ خیر بر آن مترتب نشود بخلاف آنکه کافی
ثواب روز حساب که بیک نظر بهشت و دنیا و ما فیها مقابل نمیتواند شد پس هر گونه کلفت و مشقت
که بندگان برای آزمایش و امتحان [illegible] که دانند سزاوار آن بهشت و کشتن دادن مجاهدان سر فرو
شان در راه خدا مستحسن و بجا و سردار و سرور شهیدان حضرت امام حسین علیه السلام و یاران
جان نثاران آنحضرت چه قدر در راه خدا داد سعادت مندی و مردانگی داده و در وقت ازنا
کشاده پیشانی ثبات قدم ورزیده جانبازی نموده اند فی البحار المروی عن علی بن الحسین علیهما
السلام کان الحسین و بعض من معه من خصائصه تشرق الوانهم و تهدأ
جوارحهم و تسکن نفوسهم فقال بعضهم لبعض انظروا لا یبالی بالموت یعنی حضرت
امام زین العابدین علیه السلام فرمود که امام حسین علیه السلام و بعض مخصوصان آنحضرت در معرکه
کربلا در هنگام حرب و خارکهای شان روشن و اعضای شان ساکن و دلهای شان مطمئن بود و بین باهم
میگفتند که ببینید آنحضرت اکبر پروائی از مرگ ندارد و هر یک از اصحاب آنحضرت بیک دیگر سبقت
می نمودند و مدارج علیه در نظر داشتند فقد روی عنه علیه السلام قال کنت مع ابی
فی لیلة التی قتل فی صبیحتها فقال لاصحابه هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه جنة
فان القوم انما یریدوننی و لو قتلونی لم یلتفتوا الیکم و انتم فی حل و سعة فقالوا
والله لا یکون هذا فقال انکم تقتلون غداً کلکم و لا یفلت منکم رجل قالوا الحمد

الحمد لله الذی شرفنا بالقتل معک ثم دعا لهم فقال ارفعوا رؤسکم وانظروا فجعلوا
ینظرون الی مواضعهم ومنازلهم من الجنة وهو یقول لهم هذا منزلک
یا فلان فکان الرجل یستقبل الرماح والسیوف بصدره ووجهه لیصل
الی منزله فی الجنة یعنی از آنحضرت ثابت است که فرموده بود بجهت خود در آن شب که صبح آن
شب آنحضرت بدرجه شهادت فائز شد پس باصحاب خود گفت این لشکر شما را احاطه کرده است
پس اینوقت تا رشته سپر و وسیله محافظت و ظفر دانسته بقضا رضا دهید پس بدرستیکه اینقوم نمیخواهند
مگر قتل مرا و هرگاه مرا بکشند بدیگران توجهی نخواهند داشت پس اصحاب آنحضرت بعرض رسانیدند
بخدا چنین امری از ما نخواهد شد که آنحضرت را تنها بگذاریم فرمود که در اینصورت شما همه فردا کشته خواهید شد
هیچ نفسی از شما باقی نخواهد ماند عرض کردند که شکر مر خدا راست که شرف میفرماید ما را بقتل در نصرت تو
چون آنحضرت صدق نیت و صفای طویت ایشانرا دریافت که ایشان در راه حق از جان بازی
هیچگونه دریغ ندارند خواست که مدارج ایشانرا بنظرشان جلوه دهد پس دعا کرد برای ایشان و
فرمود که سرهای خود را بلند کنید و ببینید پس نظر کردند بمدارج رفیعه خودها از بهشت آنحضرت بهر یک
میفرمود که این منزل تست در بهشت پس هرکس سینه سپر میشد و نیزها و شمشیرها را بسینه و روی خود
میگرفت تا بمنزل خود در بهشت برسد و اگر تامل نکنند موت و حیات کافه بریات در قبضه خداست
پس اگر نسبت بخدا چنین تکلیفی نا روا می پندارند پس چرا حکم او ملک الموت بقبض ارواح اتقیا و اشقیا
نمی نماید بلی حق تعالی بر وفق حکمت در حق هرکس هرچه مصلحت میداند بعمل آرد لا یسئل عما یفعل
وهم یسئلون یعنی کسی حاکم بر او نیست که از وی پرسش نماید و دیگران تحت حکم اویند و پرسش
ومواخذه ایشان با و تعلق دارد و لا یقاس الناس بالناس و اما آلام که از سائر مردم بوقوع می آید
پس از چند صورت بیرون نیست یکی آنکه باجازت خداوند عالم بوقوع می آید و مباح محض است

سنت مثل ذبح حیوانات برای خوردن گوشت آن یا واجب است مثل هدی در منی در مناسک حج یا
موکد است مثل قربانی در سائر بلاد پس در همه این صورتها عوض و غرامت بر پروردگار عالم است
وانچه بر لعبه ایلانی هند میگویند که حیوانات بی گناه را کشتن قبیح است کلامی فاسد است زیرا که قبیح در صورتیست
که عوض ملتفت [illegible] نباشد و اینست که چون شارع بچنین آلام راه داده البته عدل او
مقتضی آنست که عوض این آزار ساخته باشد و هرگاه فیاض مطلق از خزائن رحمت خود
عوض آن الم رسیده برساند [illegible] برطرف میشود و در بعض روایات آمده که ذابح حیوانات مرکوبات
اهل بهشت خواهند بود دوم آنکه بلا اذن الهی بلکه با نهی او واقع میشود و قبح آن صحیح است عوض آن ذمه فاعلش
تقدیر ظلم و انصاف مظلوم از ظالم بر خداوند عالم لازم است والله یوم القیامة یفصل بینهم
فانه الحکم العدل الذی لا یجور و لا یجوزه ظلم ظالم در نهج البلاغه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منقول است الا و ان الظلم ثلثة فظلم لا یغفر و ظلم لا یترک و ظلم مغفور الحدیث
یعنی آگاه باشید که ظلم سه قسم است اول آنکه لایق بخشش نیست دوم آنکه صاحبش از باز خواست
واگذاشته نمیشود سوم ظلمی است که امید بخشش دارد اما اول پس شرک است قال الله سبحانه
ان الله لا یغفر ان یشرک به الآیة اما دوم پس ظلم عباد است بعضشان به بعض تا وقتیکه مظلوم
راضی نشود ظالم از باز خواست آن متروک نمیشود و قصاص آخرت سخت است لعذاب الاخرة
اشد و ابقی و اما سوم پس ظلم آدمی است بر نفس خود و لغوی معصیت خداوند عالم از راه تفضل
آن را می تواند بخشید و در بعض روایات آمده که ذنب مغفور نیست که صاحبش اعتقاد داشته باشد
بمواخذه مبتلی ساخته باشد پس حقتعالی اکرم است از آنکه باز او را بعذاب گرفتار سازد
تذنیب بدانکه گناه بر دو قسم است یا حق الناس است یا آنکه تعلق بخداوند عالم دارد و اگر تعلق بخدا
است و انچه در حکم آنست از انکار نبوت و امامت و سائر ضروریات دین و مذهب پس اگر توبه

توبه و رجوع الی الایمان تدارک آن نکند در قسم اول ظلم داخل است که لیاقت بخشش ندارد و جاودانه از مخلدین فی النار خواهد بود و لا یخفف عنهم العذاب و اگر غیر آنست مثل سائر معاصی پس صاحب معصیت اگر ایمانش صحیح است و توبه کرده البته گناهش بخشیده خواهد شد لکن اختلاف است در اینکه قبول توبه بر او تعالی واجب است از روی استحقاق و از راه عدل که صفت بارز خود التزام فرموده است از راه تفضل و رافت اکثر احادیث و ادعیه بر قول ثانی دلالت دارد حضرت امام زین العابدین علیه السلام در ادعیه کامله در دعای شکر میفرماید لا یجب لاحد ان تغفر له باستحقاقه ولا ان ترضی عنه باستحقاقه فمن غفرت له فبطولك ومن رضيت عنه فبفضلك لکن میتواند شد که مراد از عدم استحقاق آن باشد که نظر بقصور و تقصیر در طاعت و عدم اتیان بمدارج علیه توبه و انابت هیچکس استحقاق مغفرت ندارد چنانکه در صدر دعا فرموده است اللهم ان احدا لا يبلغ من شكرك غاية الا حصل عليه من احسانك ما يلزمه شكرا ولا يبلغ مبلغا من طاعتك وان اجتهد الا كان مقصرا دون استحقاقك بفضلك فاشكر عبادك عاجز عن شكرك واعبدهم مقصر عن طاعتك لا يجب لاحد ان تغفر له باستحقاقه و معلوم است که هیچکس بمرتبه طاعت لائقه رفعت شان پروردگار خود نمیتواند رسید هر چند کوشش بسیار کند آری بحسب وسع و طاقت هر چه از عبادت و انابت بعمل می آرد اگر چه لائق خدا نباشد لکن لائق خود عبادت کننده میتواند بود و بمفاد یا من يقبل اليسير ويعفو عن الكثير خدا وند عالم آنرا بمزید رافت می پذیرد و پس اگر معنی استحقاق آن باشد که حسب لیاقت شان رفیع پروردگار عالم جل شانه و عز سلطانه خضوع و خشوع و اطاعت و انقیاد بعمل آرد نفی آن از نا ئمه بندگان سزاوار است و از اینجا

که انبیا و اوصیا همواره زبان باعتراف و اقرار تقصیر در طاعت رب قدیر گشوده اند و اگر
مراد از استحقاق آن باشد که بندگان حسب امکان بر وفق عجز و نقصان طاعتی و اباء نمی بعمل آورند
و موجب وعده الهی مقبول درگاه کبریائی شود پس نفی آن نمیتوان کرد و الا تکلیف بیکار گردد
و مقام آن نکته پس باقی نماند و قول اهلسنت صادق آید که خدا تعالی اگر خواسته باشد مطیعانرا
در جهنم و عاصیانرا در بهشت داخل سازد چه مطیعان درگاه مقصر باشند در محل مواخذه میتوانند بود
و عاصیان بمحل بخشش میتوانند بود پس نفی استحقاق بمعنی اول مستلزم نفی استحقاق بمعنی
ثانی نیست تا اهلسنت را در فقرات دعا و مانند آن حجتی بوده باشد با آنکه صدد و ترجیح مرجوح
و تفضیل مفضول از حکیم علی الاطلاق قبیح است و کیف ما کان حق تعالی در قرآن مجید امر بتوبه
و وعده عفو فرموده است لقوله تعالی توبوا الی الله توبة نصوحا عسی ربکم ان یکفر
عنکم سیئاتکم و از اهلبیت علیهم السلام ماثور است که عسی در کلام ربانی موجبه است یعنی دلالت
بر وجوب اجابت دارد و اوست وفا کننده بوعدهای خود در هر گاه این دانستی پس بدانکه توبه
عبارت است از آنکه انسان بمعصیت و عصیان نادم و پشیمان گردیده بدرگاه ایزد
منان رجوع نماید و عزم صادق و عهد واثق با خدای خود نماید که باز پیرامون معصیت
نگردد و از واجبات و فرائض غفلت نورزد و هرچه از معاصی حاجت بتلافی دارد تدارک
آن بعمل می آرد پس اگر گناه از قبیل مناهی الهیه باشد و حق بندگان دران شریک نباشد مثل شرب
خمر و زنا بزنی که شوهر نداشته باشد ترک آن از روی ندامت و پشیمانی و عزم جزم بر عدم فعل
آن در زمان آینده کافی خواهد بود و همچنین اگر گناه از قسم ترک واجبی باشد مثل نماز عید که قضا
ندارد ندامت و پشیمانی تنها دران کافی است و لکن همه افراد واجب چنین نیست بلکه گاهست
که محتاج بتلافی میباشد و آن بر سه نوع است اول آنکه تقضای تنها تلافی آن میشود مثل نمازهای

تحقیق معنی توبه

نمازهای یومیه وخمس وزکوة دوم با قضا کفاره سوم درکار میباشد چون ترک صیام ماه رمضان
بلا عذر شرعی سوم آنکه تدارکش منحصر در کفاره باشد چون حنث قسم ومخالفت عهد شرعی و توهم نشود
که با عزم کفاره فعل نامشروع مشروع میشود ونه آنکه بالمره باعث سقوط گناه میگردد بلکه
بطور جرمانه است ویک راهی است از راههای مواخذه ربانی درین جهان فانی وامر آخروی
بدست اوست واگر گناه حق آدمی باشد پس ندامت تنها دران کافی نیست جزماً بلکه با توبه وانابت
می باید که حق را بصاحبش رساند یا عوضش یا استغفار از آن نماید وحلیت آنرا ازو بخواهد پس اگر
حق مالی باشد که مال کسی را غصب نموده باشد یا حقی از حقوق او را حبس کرده وصاحبش معلوم
وموجود وقدرش مشخص باشد باو برساند واگر مرده باشد بورثه او یا از آنها ابرا خواهد
واگر صاحب مال را نشناسد وقدر آنرا داند با او مصالحه کند واو را راضی سازد واگر
قدر آنرا بداند وصاحب مال را نشناسد تدارک آن در لقطه بعد تعریف وشناسانیدن
در مجامع ومشاهد وبر ابواب مساجد تا یکسال ودر غیر لقطه بدون انتظار آنست که آنرا از
طرف او تصدق کند اگر راضی شد فبها والا عوضش باو از نزد خود بدهد واگر مال حرام با حلال
مخلوط شده وصاحب آن وقدر آن هر دو را نمی شناسد خمس آنرا بسادات میرساند واگر
مال لاوارث باشد بتصرف امام علیه السلام یا نائب امام علیه السلام برساند واگر حق
آدمی از قبیل جنایت بر نفس یا جراحت بر بدن باشد پس اگر خون ناحق کرده است مواخذه
سه کس باو تعلق دارد مواخذه ربانی از جهت که او تعالی قتل مومن را حرام ساخته تهدید بلیغ
بران فرموده است بقوله مَن یَقتُل مُؤمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِداً فِیهَا
پس هرکسکه جسارت بران کند عاصی فرمان او خواهد بود ومواخذه ورثه که دل ایشانرا
بدرد آورده ومواخذه خود مقتول که او را از جان گشته واو بسبب آن از تمتعات زندگانی

محروم گشته اما اول پس تلافی آن بدادن کفاره یا توبه و انابت و تضرع و زاری بدرگاه
حضرت باری عفو توان شد و اما ثانی پس سبیل آن عفو ورثه است یا تمکین شان از استیفای
قصاص و همچنین در جراحات نسبت بمجروح پس باید که خود را در پیش صاحب حق حاضر سازد
تا اگر خواسته باشد قصاص بگیرد و اگر خواسته باشد خون بها و دیت و اگر خواهد عفو کند و اما
ثالث پس گزیری ندارد بجز اینکه صاحبش در آخرت از او درگذرد چه رجوع این امر بسوی اوست
و حالش معلوم نیست قسم چهارم اگر از قبیل تهمتی بمحصنه باشد یا مال کسی را غصب کرده و در
دار دنیا تلافی آن بعمل نیاورده که بدون عفو صاحب حق رهائی او از مواخذه نمی تواند شد
پس در چنین صورتها خداوند عالم از جهت بازخواست مظلوم از ظالم بمزید تعذیب انتقام میکشد
یا از حسنات ظالم بر حسنات مظلوم می افزاید یا او را راضی شود و گاه است که هرگاه توبه و انابت
بنیت صادقه بعمل آید و بفعل طاعات خدا خود را راضی و خوشنود سازد او تعالی از مزید
فضل و رأفت خود صاحب حق را از طرف خود بر عفو راضی میفرماید در بعضی روایات بنظر آمده
که حق تعالی درجات عالیه بهشت را که برای عفو کنندگان مهیا و آماده فرموده در نظر صاحب حق
جلوه گر میسازد و میفرماید که اگر از فلان بنده مومن درمیگذری این درجات برای تو خواهد بود
پس او بکمال رضامندی از سر تقصیرش درمیگذرد و اگر معصیت از قبیل اضلال و گمراه کردن
مردم باشد آنها را هدایت نماید و از راه ضلالت بطریق رشد و هدایت برگرداند
چه بدون این توبه او مقبول نیست الدال ما جد طالب را و جعل الخبیثة مثواه و در مواعظ حسنه
فرموده که در بعض احادیث وارد شده آنچه حاصل مضمون آن این است که شخصی تا مدت
مدید سعی برای تحصیل دنیا از وجه حلال نمود چون او را میسر نشد تا یک مدت دیگر از وجه حرام
بذل جد و جهد خود در تحصیل آن نمود چون باین تقریب هم بمراد خود نرسید شیطان مجسم شده

شده پیش او آمد و گفت که تو تا این مدت از ممر حلال و حرام طلب دنیا کردی تا دنیا مهیا شد الحال
اگر بگفته من عمل نمائی البته مراد دل خود را بتوانی رسید و کام جان را بشهد مقصود شیرین توانی ساخت
چون آن شخص از ان امر استفسار نمود شیطان در جواب گفت که بدعتی در دین احداث باید نمود
و بر خلاف طریقه پیغمبر و شرع انور مردمان را دعوت باید فرمود آن مرد فریفته دنیا بر طبق
آن عمل نمود و جمعی کثیر از مردمان را بضلالت انداخت روزی چند برین بگذشت که دنیا
بوی رجوع نمود و از اموال و اسباب دنیوی آنچه از ان تمنای او بود پیش خود آماده و مهیا
یافت بعد مدتی چون از خواب غفلت بیدار شد با خود فکری کرد که واسفاه چه کار
کردم که دین خود را بدنیا فروختم و خود را مستحق عذاب ابدی ساختم میخی و ریسمانی برگرفته بصحرا
رفت و میخ را فرو کوفته خود را با آن بست و اظهار توبه و استغفار بدرگاه حق سبحانه و تعالی نمود
جناب حق سبحانه و تعالی به پیغمبری از پیغمبران خود وحی نمود که برو پیش این بنده من و بگو که اگر
خود را اینقدر ببندگاه داری که گوشت و پوست و استخوان از هم جدا شود تا که آنهارا که در
ضلالت انداخته هدایت ننمائی توبه تو سر قبول نیست فاعتبروا یا اولی الابصار تتمه مهمه اکثر
اوقات توهم میشود که چون از کریمه اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا
یستقدمون تعین وقت اجل مفهوم میشود پس اگر موت مقتول در وقت قتل قاتل مقدر بود
قاتل او را می کشت یا نمی کشت زندگانی او منقطع میشد پس مواخذه قاتل از چه راه و اگر موت او مقدر
نبود پس تقدم موت او از اجل موعود منافی با آیه مزبوره خواهد بود و جواب آن است که از
اکثر احادیث ائمه معصومین علیهم السلام و اقوال علمای دین لایح میشود که اجل بر دو قسم است یکی
آنکه تاخیر و تقدیم در آن جایز نیست و دیگر آنکه تقدیم و تاخیر در ان متصور است در تفسیر عیاشی از
مسعدة بن صدقه روایت کرده که او گفت که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر قول

تتمه مهمه در تحقیق حال مسئله آجال

او تعالی ثُمَّ قَضیٰ اَجَلاً وَ اَجَلٌ مُسَمًّی عِنْدَهُ فرمود که اجل غیر مسمی موقوف و معلق است که
تقدیم یا تأخیر در آن میتواند شد و اجل مسمی آنست که در شب قدر حق تعالی خبر می دهد و حکم میکند با آن
که در همان سال تا شب قدر آینده چه کسان خواهند مرد و در روایت حمران است که همین اجل مراد است
در قول او تعالی اِذا جاءَ اَجَلُهُم الآیه و از بعض روایات مستفاد میشود که اجل اول در کریمه
ثم قضی اجلا و اجل مسمی آنست که ملائکه و انبیا را بر آن اطلاع حاصل میشود و اجل مسمی آنست
که حق تعالی از خلق خود مستور داشته و جناب جد اجل اسعد درجه در مواعظ حسنه میفرماید که
از بعض احادیث مستفاد میشود که در اجل مسمی بدا واقع میشود و اجل محتوم و مقضی آنست که در آن
بدا نمیدارد و ظاهر از این احادیث چیزی است که علی بن ابراهیم در تفسیر خود ذکر کرده که اجل مقضی
اجل محتوم است که خدای تعالی آن را بحکم حتمی اجرا فرموده پس آن محل تغییر نخواهد بود و اجل مسمی آنست
که بدا در آن واقع میشود پس تقدیم و تاخیر در آن میتواند شد و اجل محتوم چنین نیست و کیف کان
تعدد اجل از این روایات لائح گردید و اختلافی که در خصوص اجل مسمی واقع است که آیا اجل محتوم
که احتمال تقدیم و تاخیر ندارد همان اجل مسمی است یا قسیم آن پس بکلام و تسمیه بر می گردد
والامر فیها سهل پس محتوم خواه مسمی بمسمی باشد و خواه نه محل بدا و تغییر نیست و تفصیل معنی بدا
و مصالح آن در مبحث توحید گذشت که حق تعالی از تبدل و تغیر رای مثل تغیر رای خطاکاران بری
است و افعال و اقوال و تقدیرات او منوط بحکمتها و مربوط بمصلحتهای فراوان است پس تغییر
در حکم و تقدیر غیر حتمی او نظر بتغیر مصالح میتواند شد چنانکه در نسخ احکام شرعیه است و همچنین در
ایجاد و اعدام و موت و حیات و حق تعالی بهتر میداند که چه قدر زندگانی برای فلان کس فی
حد ذاته اصلح است و چه قدر بسبب اعمال خیر از صدقات و صله ارحام باید که افزوده شود
و چه قدر بسبب اعمال بد مثل قطع رحم و مانند آن کاسته شود و خداوند عالم را دو لوح است

ست یکی لوح محو و اثبات که دران بحسب استحقاق فی الحال شخصی انچه بر او لازم [illegible]
می نویسد و لکن آن مشروطست بشروط پس اگر شروط نقصان یافته شد آن مقدار [illegible]
و عمرش را کم میکند و اگر شروط زیاده از وقت ظهور رسید آنرا محو فرموده زائد برانچه می نویسد
یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب و مصلحت درین لوح آنست که تصرفات
او تعالی در عالم و مداخلت اعمال خیر و اعمال بد در نفع و نقصان بدکاران بر سکنان از ملائکه
و بنی نوع انسان ظاهر گردد پس باو رجوع آورند و باعمال خیر راغب و از اعمال بد رهیب
گردیده از راه اطاعت آقای خود بیرون نشوند دوم لوح دیگر لوح محفوظ است که انچه واقع
شدنی است دران نوشته میشود و تخلف نمیکند پس اجل محتوم بر طبق لوح محفوظ است که در آن
تغیر و تبدل را در ان راه نیست خواه سبب آن محض تقدیر ربانی باشد و خواه مداخلات انسان
دران بوده باشد مثل آنکه یکی دیگری را بکشد و اجل معین قطع نظر از سبب مذکور گاه است که
مصادف ان باشد و گاه است که زیاده ازان میباشد و بر تقدیر اخیر وجه تعلق مواخذه باو
واضح است زیراکه قاتل درینصورت مفوت حیات و معجل ممات او گردیده و تعجیل از اجل مسمی
بمعنی اجل محتوم نمیتواند شد بلکه از اجل غیر محتوم پس بسبب تفویت منافع مقتول البته قاتل مواخذ
خواهد گردید و بر تقدیر اول در وجه مواخذه میتوان گفت که استناد وقوع موت در انوقت
بفعل الهی و بفعل قاتل علی سبیل البدل ممکن بود و لکن المی که از خداوند عالم بظهور رسد عوضش
بر او تعالی است در خزائن جود و غیبت او بی نهایت و المی که از بنده صادر شود عوضش در دنیا و سوء عاقبت
عن الا دار پس ایلامیکه از و بدون اذن شارع بوقوع آید البته جای مواخذه خواهد بود که موت بفعل او
گردیده درین صورت اجل محتوم بعدالت عبد و مساعدت تقدیر ربانی آمده خواهد بود زیراکه اگر حد موت
او از ان وقت مقدم می شناخت و اجل محتوم او در مسئله امحال اصرحنا و کار کنند [illegible] والد مرحوم [illegible]

که در کتاب ... الله مروی است از ابی حنان تیمی که در رکاب سعادت انتساب حضرت امیر المومنین علیه السلام
در جنگ صفین حاضر بودم روایت کرده که روزی آنحضرت دران جنگ پیش صف لشکر استاده
بود و معویه ملعون پیش روی لشکر خود در برابر آنحضرت اسب سوار بود و اسب او تندی میکرد و جناب امیر المومنین ع
بر اسب جناب سید المرسلین صلعم سوار بوده حربه رسولخدا را بدست داشت و شمشیر ... و حمایل ذو الفقار
را حمایل کرده بود پس شخصی از اصحاب آنحضرت در آنوقت گفت که ای امیر المومنین خبردار باش که میترسم
که این ملعون با تو مکر کند و جسارتی به آنحضرت برساند آنحضرت فرمود آنچه گفتی بجا است و در وقتی
بر دیانت و امانت او اعتمادی نیست که او یکی از شقی ترین قاسطین و ملعون ترین خوارج است که بر امام
زمان خروج کرده لکن باید دانست که اجل نگهبان هر کس است یعنی تا وعده مرگ نرسد آدم هلاک
نمیشود و هیچ نفسی نیست مگر آنکه ملائکه حفاظت او میکنند از آنکه در چاه افتد یا دیوار بر او بیفتد
یا دیگری صدمه بدو رساند و وقتیکه اجل او میرسد فرشتگان او را وا میگذارند پس هیچ کس ... و
اجل من خواهد رسید شقی ترین خوارج آنچه خواهد شد و از خون سر من ریش مرا خضاب
خواهد کرد و موعد معهود و وعده لا یخلف پس آنچه ابوی مرحوم اعلی الله درجته فرموده اظهر است
که هلاکت و فوت حیات که بسبب قتل و امثال آن واقع میشود باید که از قبیل اجل غیر حتمی باشد
باین معنی که اگر قتل واقع نشود مقتول زنده میماند و ازین جا است که قصاص بر قاتل واجب میشود
محل نظر است چه دانستی که اجل محتوم اجلی است که در لوح محفوظ نوشته شده و کمی و زیادتی
در آن راه ندارد و خواه حیات بحسب استحقاق آن شخص زیاده باشد و خواه نه پس هر که موتش
در علم الهی بسبب قتل و غیر آن از امور خارجی واقع شدنی است اگر مصادف وقت استحقاق
او باشد قصاص ... از ... ایلام غیر مستحق من العبد میتواند شد پس زنده ماندن
در صورت عدم وقوع قتل لازم نیست که اگر استحقاق بیشتر از آن داشته بلکه محال است

لامحاله در صورت عدم قتل زنده می ماند لکن چون موت او بقتل در ان وقت بسبب [illegible]
بوقوع آمده قاتل از دو جهت مواخذ خواهد بود یکی ایلام غیر مستحق و دیگری تفویت منافع مستحقه طول
حیات و مطابق آنچه گفتیم در کلام محققین مصرح است محقق طوسی در تجرید میفرماید و المقتول یجوز
فیه الامران لولاه و فاضل احسائی ابن ابی جمهور در شرح زاد المسافرین میگوید و اختلف فی
المقتول لو لم یقتل هل کان یعیش قطعاً او یموت قطعاً او یحتمل الامرین الی آخر العبارة یعنی اختلاف
کرده اند در خصوص مقتول که اگر کشته نمیشد در همین وقت میمرد حتماً یا زنده می بود قطعاً یا هر
دو امر محتمل بود اول قول اشاعره است دوم قول معتزله و سوم قول جمعی از بصریین و آن اقرب
است و خود جناب والد ماجد اعلی الله درجته در عماد الاسلام فرموده و لو فرضنا محالا لاعدم
قتل عمرو ایاه جاز عند العقل ان یموت فی ذلک الوقت لسبب آخر او لا یموت و العلم بالتعیین
عند الله تعالی پس آنچه در مواعظ فرموده مبنی است بر بادی نظر و آنچه در عماد افاده فرموده
امریست که دقیق نظر حکم بآن میکند نهایت در صورتیکه حق تعالی مصلحت بداند و واگذاشتن قاتل را
بآنچه قصد آن دارد و اما اگر خداوند عالم حائل شود در میان اراده قاتل و مراد او بین موت حتمی
او بدون قتل واقع خواهد شد و همچنین هرگاه بداند که موت محتوم فلان کس بدون قتل قاتلی واقع نشود
یا قاتل او شخص خاص خواهد بود نه غیر او پس هیچ قاتلی باو نخواهد رسید مگر قاتل خاص در وقت خاص
باو نخواهد رسید چه موت مقدر او گویا حافظ حیات او خواهد بود کما نطق القرآن الناطق
و شهد به المخبر الصادق و در اینجا است که هرگاه فرعون شنید که در میان بنی اسرائیل شخصی خواهد رسید
که ملک او بدست آن شخص زائل خواهد گردید حکم داد اصحاب خود را که شکم های زنان حامله بنی اسرائیل
چاک کنند و اطفال ایشانرا هلاک کنند تا آنکه زیاده از بیست هزار طفل بحکم آن ظالم بنابر روایت
حضرت صادق کشته شدند و لکن حضرت موسی [illegible] نشد بجهت آنکه حافظ حقیقی حافظ

حیات او بود بلکه خداوند عالم حضرت موسی را بدست آن ظالم و درخانه آن دشمن پرورش فرمود
و حجاج بن یوسف مکرر قتل مختار را خواست هرچند سعی کرد در قتل او قدرت نیافت کما فی البحار
متصل بالجمله اگر خدا تعالی زندگی و سلامت کسی از ضرر ستمکار خواهد حایل میشود و میان حسب مقصود
او پس محفوظ میماند خائف از شر مخوف و بر این تقدیر اگر جمعی مظلوم شوند ضرر بایشان نتوانند
رسانید و اگر خدا تعالی نظر بمصلحتی حایل میان ظالم نشود البته ضرر صاحب قدرت بمظلوم میتواند رسید اگر
بگویند که خلاف عدل الهی است که دشمنان خود را بر دوستان خود مسلط سازد جواب میگوییم گفت که
دار دنیا مقام آزمایش و امتحان بندگان است نه بدان جلوه گاه مدارج استحقاق عذاب و ثواب
جاودان است پس اگر خدا در مهلت دادن ظالمان و اقتدار ایشان چگونه مدارج صابرین و هلاکت و ضلالت
ستمکاران همین بنحو کامل گردد و یوم الفصل و التدارک را ذلک لایجوز ظلم ظالم
ولا انتقال ان صح عدلت ینتقم من الظالم للمظلوم حتی یرضی و یعطیه من العوض ما یستحقه و اعلی
وله فی ذلک آثار مصالح اخروی فلا قبح بل الذی قدره بالنظر الی الحکمة اخری و در احتجاج
طبرسی از ابن بابویه قمی از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی روایت کرده که او گفت که
بخدمت ابوالقاسم حسین بن روح وکیل ناحیه مقدسه حضرت صاحب الزمان علیه السلام
حاضر بودم که مردی از جماعت سؤال کرد که خبر ده مرا از حال حسین فرزند علی بن ابی طالب
آیا دوست خدا بود یا نه فرمود البته دوست خدا بود گفت پس خبر ده مرا که قاتل ملعون
او دشمن خدا بود یا نه گفت بلی عرض کرد آیا روا است که خدای تعالی دشمن خود را بر دوست
خود مسلط کند حسین بن روح گفت خدا ایشان را عیانا نمی تواند دید و مشافهه
کلام او را نمیتوانند شنید لکن خداوند عالم پیغمبران از جنس بشر فرستاده و اگر آنها
[illegible] [illegible] و بنا [illegible] مرتبه معجزات باشد آنها اقرار داد و مثل آنکه بیاری بکی ...

... قاید و سلام کرد و اشید و برآمی و کری و بسیار استکاف و حصار آذر برآورد تا بسوخت و بر د
بعضی کردار انبیائی مردکار زندگی بخشید و با این همه مقدّر ساخت که کاهی غالب باشند و کاهی
حتّی یمیز الناس فرق ما بین الرب والمربوب فلو لم یبتلهم ربّهم بتمحیصهم
لاتخذوهم الهة من دون الله عزّ وجلّ ولولا ذلک لما عرف فضل صبرهم علی
البلاء والمحن والاضطهاد انتهی محلّ کلام ما این است [illegible] که کاه بدو و مردود
حضرت ابراهیم علی نبینا وآله وعلیه السلام را خواست که در آتش کرد اهتمام تمام فرمود و هیزم
چه آتشی که مردم از دور از آن گریزان بودند و پرندگان از هوا از آن میسوختند چون آتش را
از قرب آتش نمیتوانستند منجنیقی کشتند که بوسیله آن در آتش اندازند حضرت جبرئیل بدرگاه
رب جلیل از غایت دلسوزی آنحضرت مضطرب [illegible] و گفت خداوند این خلیل تو است که بر روی
زمین بجز او کسی ترا بیگانه پرستی عبادت کند و دشمن او را بر او مسلط کرده حق تعالی به او فرمود
تو از این است که تو بنده عاجزی و لایعجل الا من یخاف الفوت تدارکش به هر نحو مصلحت ما
بعمل میآوریم در آن وقت خاطر جبرئیل مطمئن شد و نزد حضرت ابراهیم آمد عرض کرد [illegible] که او را
از منجنیق بسوی آتش در هوا انداختند و بود الک حاجة قال اما الیک فلا [illegible] چه
که ترا از این مهلکه نجات دهد و گفت حسبی من سؤالی علمه بحالی پس [illegible] سلام
بر او کرد و بدیدگاه بر آتش [illegible] از جبرئیل با اطمینان [illegible] سکوت [illegible] نجات [illegible] تعالی مصلحت
بندگان خود بهتر میداند و محتاج عجلت نیست تدارک [illegible] دست و [illegible] دست
که میخواهد دفع ضرر از دوستان خود میکند و در هر وقت که مصلحت میداند [illegible] آنحضرت
میآید و صابران راضی بقضا و تابع مرضی خدا میباشند [illegible] شیوه [illegible]
[illegible] که خالق عباد و رازق ایشان است چنانچه فرموده است و ما من دابّة [illegible]

الا علی الله رزقها و در ظاهر روزی دو قسم است حلال و حرام و نسبت حرام بخداوند علام
بنابر مذهب عدلیه نمیتواند شد و اگر حرام را در روزی محسوب نکنند پس لازم می آید که آنانکه تمام عمر مال
حرام خورده اند انها مرزوق خدا نباشند و از اینجاست که متکلمین در مبحث عدل تعرض مسئله
رزق میکنند پس تحقیق حال و تخصیص لازم است بدانکه اشاعره میگویند که روزی چیزیست
که خورده میشود حرام باشد یا حلال پس حرام نزد ایشان داخل روزی است این مبنا بر
مذهب فاسد اشاعره و در نسبت دادن قبیح را بحق تعالی است که ایشان قبیح را قبیح نمیدانند پس حق تعالی را نسبت میکنند بجمیع قبایح
میخواهند و نزد اهل عدل روزی چیزیست که صحیح باشد منتفع شدن از آن و کسی مانع از آن نشود
پس حرام در نزد ایشان روزی نیست و تنقیح مقام و تحقیق مرام آنست که بنابر قول اول رزق
بمعنی مرزوق بالفعل است چنانچه ظاهر کلام ایشان است و از اینجاست که گفته اند ما انتفع به رزق
ولا یاکل احد رزق غیره پس وارد میشود بر ایشان قول او تعالی وفی السماء رزقکم وما
توعدون و قول او تعالی ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض
ولکن ینزل بقدر ما یشاء انه بعباده خبیر بصیر و اگر مراد از آن چیزیست
که انتفاع انسان خاص با آن واقع شده یا واقع شدنی است هر چند با منع از تقویت بفعل نیامده
باشد صورتی ندارد زیرا که رزق خاص مثل این است که انتفاع شخص خاص با آن مقدر شده و آن منافات
بکریمه و فی السماء رزقکم ندارد و لکن اطلاق رزق مخصوص آن نیست چنانچه مشیر الیه قوله تعالی
ولو بسط الله الرزق و کیفما کان روزی حرام در نزد ایشان رزق محسوب است با آنکه
اسناد حرام بسوی رازق انام قبیح است بنابر ثانی رزق بمعنی مرزوق بالقوه است
یعنی ما من شأنه ان ینتفع به و حرام داخل روزی نخواهد بود للمنع منه بحسب الشرع و وارد
میشود بر آن اینکه مقتضی نفی حرام از رزق خدا نباشد پس نگاه است که رزق التقسیم

میگوید [illegible] مثال سؤال و جواب خالی از بعدی نیست و والد ماجد علیه الرحمه در عماد الاسلام
است که کلام طرفین درین مقام خالی از غلط و ابهام نیست زیرا که رزق بمعنی مرزوق که طلبش حرمت
متصف نمیشود پس الله تعالی خالق رزق است و سبیل آن از حلال مقرر کرده و هرگاه کسی غیر آن
سبیل بوجه غیر مشروع روزی را که قدر روزی یا در رسیده و منتفع بآن گردیده و امکان آن اتفاقی
سالوک غیر آن سبیل واضح است که گفته شود که رزق اینجا [illegible] که باعتبار خلق چیز رزق
مطلقا مخلوق خدا است خدا تعالی رازق یعنی خالق رزق است و امثال حق حسن است حق تعالی
و روزی خلق را از حلال مقرر و مقسوم ساخته و مردم به اختیار آن را ترک کرده بسوی حرام
میل میکنند و نفس رزق صلاحیت آن ندارد که حلال یا حرام صفت آن واقع شود ولکن اکتساب
و تحصیل آن بانحای مختلف ممکن است و در این کتاب [illegible] تفصیل شده است پس متصف بحسن و قبح
میتواند شد زیرا که گاه است که بوجه حلال تحصیل آن میکنند پس مستحسن باشد و در حدیث [illegible]
در تجرید میفرماید و السعی فی التحصیل قد یجب یعنی گاهی سعی در تحصیل روزی واجب میشود وقتی که
ضرورت خود و عیال او باشد تنقیص آن داعی باشد مثل نفقه زن و مملوک و قد یستحب و گاهی
مستحب باشد که غرض او توسعه بر عیال خود باشد و قد یباح و گاهی مباح میباشد مثل آنکه مقصود
او تحصیل [illegible] از حلال باشد لکن مکروه [illegible] حرام [illegible] نکرده [illegible]
داخل مکروهات باشد و گاه است که بنهج غیر مشروع آن را حاصل میکنند فیکون حراما و لا یعود القبح
الی الله تعالی [illegible] همین جا است که فرموده است وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها فمن
لم یکتسبه من الحلال فاخذه من غیر حله من سوء اختیار العبد و مؤید آن است آنچه روایت کرده است آن را
شیخ محمد بن یعقوب کلینی از ابو حمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که حضرت رسول خدا صلی
الله علیه و آله در حجة الوداع فرمودند که آگاه باشید که روح الامین در دل من انداخت که هیچ نفسی

حیثیتِ ششم النفقة
[illegible] تا مرد روزی خود را فراگیرد پس بپرسید از برای خدا در طلب بنا
پوشی تکلیف مدعی شود شما را در پرسی از حلال با بکر عبادت کنید طلب آن از حرام [illegible]
خدا وند [illegible] را در میان بندگان خود از حلال قسمت کرده نه از حرام پس آنکه پرهیز
نماید حق تعالی روزی او را از حلال میرساند و آنکه [illegible] پرده [illegible] نماید از غیر حلال بگیرد
حق تعالی از روزی حلال او میکاهد [illegible] و دیگری [illegible] او را می آرد و از صفوان بن یحیی مرویست
که مانند [illegible] است [illegible] با عمر بن [illegible] آمد عرض کرد یا رسول الله [illegible]
خدا تعالی برای او شقاوت [illegible] فلا ارزاق له رزقا الا من [illegible] فادعوا لی فی الغناء من
غیر فاحشة حاصل معنی آنکه روزی خود را منحصر در [illegible] اجازت [illegible] مراد غناء
غیر حرام حضرت فرمود که هرگز جائز [illegible] القد رزقك الله طیبا
فاخترت ما حرم الله علیك من رزقه مکان ما احل الله لك من حلاله اما انك
لو قلت بعد هذا ضربتك ضربا وجیعا [illegible]
اول [illegible] گیرند [illegible] پس حقیقتا [illegible] گشت که روزی حرام [illegible]
آری کاهست که [illegible] ایت یعنی توفیق و اضلال یعنی تخلیه [illegible] نسبت ایصال [illegible]
[illegible] عالم [illegible] بجز [illegible] از صفات مختص [illegible] است [illegible]
و توظیف [illegible] ان [illegible] اختصاص بذات باری تعالی [illegible]
[illegible] بعض افراد [illegible] عاجز [illegible]
حلال [illegible] تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible]

بفعل خود نیست این شخص را چون رزق می‌خورد و حال آنکه اعتقاد شارح آنست که بنده را
ما فی فعل خود نیست و کلام این بعض مطابق واقع است لکن مراد نیست که کلام او مستغنی از تأویل
باشد به حقیقت و در عرف عام نسبت فعل که سبب آن ظاهر باشد بفاعل خاص آنکه ظاهر نباشد
بخداوند عالم میکنند کما قیل لا تعتبر عن الحقیقة و در عرف شرع حلال را بخداوند عالم نسبت میکنند
نه حرام را اللهم الا بالمجاز یا مجاز رزق یعنی اعطای شیء الی الحیوان [illegible] بحسب العموم بخداوند قدیم
منسوب نمیتواند شد الا باعتبار التخلیة والتمکین یا باعتبار التقدیر والقضاء و ما شاکل ذلک والله الموفق و بطلبه
و علی مثل ذلک یحمل قوله تعالی ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا و قوله و الله یؤتی
ملکه من یشاء و الاسعار یعنی نرخ پس عبارت است از مقدار [illegible] و قیمت که آن

بحث الاسعار

مقرر شده چیز را و آن عبارت است از اعتبار [illegible] و مکان آن مستند است بسوی خدای
تعالی و گاه است که مستند میشود بسوی بندگان کما صرح المحقق فی التجرید یعنی در شرح این
کلام گفته اند یعنی گاهی نسبت داده میشود ارزانی و گرانی بخدای تعالی باینطریق که کم شود
متاع معین یا بسیار شود میل و رغبت مردمان در آن متاع معین پس حاصل میشود گرانی یا بسیار
میشود متاع معین کم میشود میل و رغبت مردمان بآن متاع معین پس حاصل میشود ارزانی
و گاهی نسبت داده میشود ارزانی و گرانی به بندگان چنانکه پادشاهی حکم میکند بحسب ظلم
بفروختن متاع بقیمت گرانی یا نگاه داشتن مردمان متاع را که آنرا در شرع احتکار گویند شارح
حکم کرده بحرمت احتکار طعام یا کراهت آن کرده است بمفاد حدیث الجالب مرزوق و المحتکر
ملعون [illegible] گرانی و ارزانی که مذکور شد [illegible] دلیل عقلی گفته شد احادیث
بسیار [illegible] ثلاث [illegible] قول شاعر [illegible]
[illegible] بالسعر [illegible] فلن یعلوا [illegible]

و دیگر حصن من کفرة و انه یلیه باصرة محمول است بر آنکه اکثر اصحاب آن اتقیا بوده اند و منحصر در قلت و کثرت نیست یا بر آنکه هرگاه با وصف حرص مردم بر اقتناء مال در بیع و شرا از حد اعتدال و ما یقرب منه بیرون نمیروند پس اراده الهی در تعیین اسعار مداخلتی نیست والله اعلم بالحقیقة

فصل دهم در بیان طینت است بدانکه احادیث بسیار دلالت میکند بر آنکه اختلاف طینت باعث شقاوت و سعادت میشود چنانکه در کافی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام منقول است که آنحضرت فرمود که حق تعالی پیغمبران را از طینت علیین خلق کرده دلها و بدنهای ایشان از همان طینت آفریده و دلهای مؤمنین را از همین طینت و بدنهای ایشان را از طینت دیگر خلق کرده و کافران را از طینت سجین دلها و بدنهای ایشان از آن طینت است پس جمع کرد ساخت میان دو طینت پس از این جهت است که از کافر مؤمن بهم میرسد و از اینجاست که مؤمن گاه است که مرتکب گناه میشود و کافر گاه است که کار نیک میکند و دلهای مؤمنان خواهش میکند بسوی آنچیزی که مخلوق شده اند از آن و دلهای کافران بسوی آنچه خلق کرده شده اند از آن

در کتاب علل الشرایع باسناد خود از ابی اسحاق ابراهیم لیثی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام حدیثی طولانی روایت کرده که ملخص آن اینست که ابو اسحاق عرض کرد که میبینم از شیعیان شما کسانی را که شراب میخورند و زنا میکنند و مرتکب کبائر میشوند و چیست سبب این فرمود که تعجب دیگر غیر این در دل تو هست گفت آری عظیم تر از این و آن اینست که میبینم دشمنان شما را مصروف بطاعات و مجتنب از مناهی الهی آنچه از جهت بیان فرما ای پسر پیغمبر خدا که از اینجهت بدرستیکه فکر من طول کشیده و بیداریم بشبها افزون گردیده پس آنحضرت تبسم نمود و فرمود بیان شافی از اینها بگیر غرضی که از خزائن علم الهی است زیرا که نگویند اعتقاد اهل حق و اهل باطل را چگونه عجبی باعث عرض کردی یا ابن رسول الله میبینم دوستان شما و شیعیان شما را

فصل در طینت

از آن معانی که دوارند از فسق و فجور اگر داده شوند تمام آنچه در ما بین مشرق و مغرب است از بهیم
بدر بر آمی آنکه از دوستی شما دست بردارند هرگز اجابت نخواهند کرد و اگر نهار از طرف ما
ولایت و دوستی شما بسوی دوستی غیر شما نخوانند هرگز از محبت شما روگردان نخواهند شد
اگرچه شمشیرها بر دماغهای شان بزنند یا بکشند شان را آدمی بینیم بر محبت با آن حالی که از بهابا
عوض سابیدم اگرچه ما بین مشرق و مغرب است [illegible] ایشان بدهند بجهت آنکه از محبت جبابره
[illegible] دست کشیده بسوی حضرت شما میل کنند نخواهند کرد و مکرر داده این حال شمشیرها
اگرچه شمشیرها بر بینی های شان بزنند یا آنکه کشته شوند زیرا که خود دینی کردند و اگر در زد
آنها فضیلتی منقبتی از اهل بیت علیهم السلام گفته شود و چنین را بر و مشنوند و آثار کراهت به
بشره شان ظاهر شود بجهت بغض و کینه که [illegible] بحضرات و محبت ایشان بدیگران
در ما بین آنحضرت [illegible] اینها و [illegible]
[illegible] شوند [illegible] من ذلک قال الله عز و جل
وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا یعنی می‌آییم بسوی عملهای که
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] با طینت ایشان کافر قبول کرد آن بود که آن مومن را ساخت [illegible]

بعد از آن [illegible] ساخت آن کافر را [illegible] مومن خالص [illegible] آن کافر را طینت [illegible]

[illegible] آنرا برگرفت و شیعیان ما [illegible] ساخته اگر [illegible] انبیا [illegible]

و شما یکی [illegible] عرض کرد [illegible] طینت ما را چه کرد فرمود که خبر [illegible] و گفت [illegible]

[illegible] آب شور را [illegible] بد بو و خبیث [illegible] در آن آب [illegible] ولایت ما [illegible]

کرد و قبول کرد بعد از آن جاری ساخت آن آب شور را بر آن طین [illegible] ساخت [illegible]

[illegible] در آن خلق کرد [illegible] ایشان [illegible] طینت ایشان [illegible]

طینت شما ممزوج [illegible] اگر [illegible] آمیخته طینت ما [illegible] طینت [illegible]

میدادند و نماز میکردند [illegible] و حج میکردند [illegible]

[illegible]

خود عرض کرد که یا رسول الله [illegible]

[illegible] باب اول [illegible] دوم [illegible] سوم [illegible]

و فرمود که این بسوی جنت است و پروا ندارم [illegible]

بسوی آتش است و مبالاتی ندارم بعد از آن [illegible]

[illegible] مومن اصل طینت کافر [illegible]

[illegible] نماز و روزه و سایر واجبات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... حساب نموده بود آنرا اصحاب اصل طینت من ثم قال علیه السلام اقرأ هذه
الآیه معاذ الله ان نأخذ الا من وجدنا متاعنا عنده انا اذا لظالمون
هو فی الظاهر ما یفقهونه و هو والله فی الباطن هذا بعینه ان القرآن ظاهراً
و باطناً و محکماً و متشابهاً و ناسخاً و منسوخاً و الحدیث طویل ذکرنا شطر منه
قصد الاختصار و هرگاه این را دانستی پس بدانکه اینچنین اخبار هر چند موهم جبر و اضطرار اند و از جمله
متشابهات چون الکاشف مهات محط انظار متتبعان جبر و نافیان اختیار می باشند و از اینجا است
که از خوض در مسئله اخبار نهی ابو حامد غزالی بسیار وارد شده لکن چونکه دفع شبهات واجب کفائی است
تعرض ... اشکالات و جواب آن لازم گردید مخفی نماند که در مسئله طینت نزد ارباب تصنیفات
اهل سنت ... و تحقیق بر جبریت ... خلاصه ما فی الباب آنست که طینت در اصل حقیقت نوع انسان
و مرجع افعال نیک و بد ایشان است و این معنی چگونه مستلزم جبریت باشد ... انکه قضیه مشهوره است
که ذاتیات معلل نمی شوند پس سبب آنکه بدی در خمیر طینت بدان و نیکی در خمیر طینت نیکان
داخل است آنرا نمی توان گفت که چرا طینت ما را چنین کردی چه حقیقت شیطانیه ...
نیست مگر ... طینت ... حاصل ... اگر این طینت نمی بود شیطان شیطان
نمی بود ... چنانکه نمی توان گفت که ممکن را ممکن ... و چرا واجب را ...
است که چرا طینت فلان کس چنین باشد و چرا طینت فلان چنان کما قال ...
... ما جعل ... ذات ... اثبات ... اثبات ... و لعلهن الاولیا
... و کلی ... الابیات پس ... تقسیم جبر و اختیار نسبت ... کلا اعتقادا ...
[illegible]
[illegible]

بی میل طبع آدمی اصلا الجا نرساند قباحتی نخواهد داشت و یؤیده قوله تعالی فی الخبر الاول
ز غیب قلوب الکفار الی آخره پس سلب اختیار که مدار تکلیف و اعطای ثواب برای مطیعان
و انزال عذاب برای عاصیان است لازم نخواهد آمد و کیف یکون کذلک و حال آنکه حق تعالی خود
نسبی میفرماید انا الله عدل لا اجور و منصف لا اظلم پس چگونه جبر و تعذیب مضطر که ظلم
واضح است بعمل خواهد آورد بلکه حق تعالی از راه کمال عدل و داد بمجرد میل خواهش نفس بدی
بنا بر ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی ثابت است مواخذه نمیفرماید و تجویز
از نهایت تفضل بقصد حرام که باختیار است هم مواخذه نمیکند تا وقتیکه بسوء اختیار فعل شر را
بعمل نیارد و فی الکافی باسناده عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ان المؤمن لیهم بالحسنة ولا یعمل بها فتکتب له حسنة وان هو عملها
کتبت له عشر حسنات وان المؤمن لیهم بالسیئة ان یعملها فلا
تکتب علیه یعنی حضرت صادق علیه السلام فرمود که مرد مومن اراده میکند که بجا آورد
کار نیک میکند و عمل آن نمیکند پس نوشته میشود برای او یک حسنه و اگر عمل آن میکند نوشته
میشود برای او ده حسنه و بدرستیکه گاه است که مومن قصد گناه میکند و آن عمل را بجا نمی آورد
هیچ چیزی بر او نوشته نمیشود قال الله عز وجل من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
ومن جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها و در کتاب [illegible] از [illegible] رسول
مرویست که بنده اراده عمل خیر میکند پس اگر آنرا نمیکند حق تعالی برای او یک حسنه می نویسد اگر
آنرا بجا می آورد ده حسنه برای او می نویسد و قصد میکند که بدی را بکند اگر بجا نمی آورد هیچ چیز
عمل او نوشته نمیشود و اگر عمل [illegible] [illegible] [illegible] حسنه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نوشته میشود

که میفرماید إن الحسنات یذهبن السیئات یا طلب آمرزش کند برای خود و یا

از خدای تعالی بخواهد و این ذکر گوید استغفر الله الذی لا اله الا هو عالم

الغیب والشهادة العزیز الحکیم الغفور الرحیم ذو الجلال

والاکرام واتوب الیه گناه او را نوشته نمیشود و اگر شش ساعت

گذشت و توبه نکرد و خبری از عمل نیامد استغفاری صاحب حسنات بصاحب

سیئات میگوید اکتب علی الشقی المحروم پس خداوند عادل

بمیل طبیعی بلکه قصد و عزم گناه مواخذه نمیکند چگونه احتمال رود ظلم را [illegible]

با اینکه این میل اگر از طرف خداوند عالم همراه آفرینش بنی آدم در خمیره طینت آدم

نهاده شده باشد باعث لزوم جبر نمیشود بوجه حق تعالی قدرت و اختیار و عقل

همراه او کرده است که اگر مقتضای آن عمل کند البته غرض شهوانی نفس خود را

منع نموده است فاذا اطاع الله بکسر شهواته استحق رفع درجات

[illegible] چنانچه در حدیث مسمی است بجهاد اکبر و همین سبب

[illegible] نوع انسان از فرشتگان برتر [illegible] چه در طبیعت ملائکه خود

[illegible] بخلاف انسان که قوای شهوت و غضب و شفقت در وجود

[illegible] با همه جهد نفس و قوای شهوانیه مجاهده [illegible] درجه او از ملائکه

[illegible] حق [illegible] ظلم و قبیح [illegible] علل الشرایع بیان

[illegible] که عطای اجر اعمال نیک و طاعات

[illegible] و ان الله لیس بظلام للعبید

[illegible] متشابهات آیات و روایات که [illegible]

خلاف آن باشد مثل تأویل و آیات تشبیه

تجسیم لازم آید اگر بجهد و التفات بمقتضای آیات

کلام که محل امتحانست باعث ثواب ساده‌لوحان

است در جنان مرصوص عدل منصوص اختلاف

دارا و هند و الله الموفق لعمل الخیر

والثواب والهادی الی سبیل الصواب

وبذلک تم هذا الباب بعون

الملک الوهاب

والحمد لله